

# رہنمای طریق

در طریقہ سیدنا ابوبکر الصدیق

تألیف

جناب خادم شریعت و طریقت حضرت محمد صادق (ع)

قدس سرہ العزیز مشہورہ آقا کل صاحب

ناشران :

خادم فریضہ اہلبیت

محمد صالح المنجد

3287



9-1-2003



3287

# رهنمای طریق

در طریقہ حضرت سیدنا اَبی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

## تألیف:

جناب خادم شریعت و طریقت حضرت محمد صادق المجددی  
قدس اللہ سرہ العزیز مشہور بہ آقاییگل صاحب

ناشران : محمد عاصم (المجددی) و محمد قاسم (المجددی)

مہتمم : خواجہ محمد نعیم (صدیق)



کتابخانه ملی و اسناد

~~86433~~

86433

### مشخصات کتاب:

- نام کتاب : رہنمای طریق در طریقہ سیدنا ابوبکر الصدیق (رض)  
مؤلف : جناب حقایق آگاہ ، خادم شریعت و طریقت حضرت محمد صادق المجددی مشہور بہ آغایگل صاحب سفیر دولت افغانستان در مصر و عربستان سعودی .  
ناشران : محمد عاصم (المجددی) و محمد قاسم (المجددی) .  
مہتمم : خواجہ محمد نعیم (صدیق) .  
کمپوزر : حاجی یار محمد .  
تیراژ : (۱۰۰۰) جلد .  
سال طبع : جدی (۱۳۷۶) ہجری شمسی مطابق رمضان المبارک (۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰) .



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحكيم  
الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور  
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون.  
الذين آمنوا وكانوا يتقون

### امام بعد :

این رساله مختصره که بنام (رهنمای طریق در طریقه حضرت سیدنا ابی بکر الصدیق رضی الله عنه) مسمی است از تألیف مسکین عصیان قرین محمد صادق المجددی است که از اتوال و افعال حضرات صوفیه رحمهم الله تعالی و از کتب تصوف و خاصتاً از مکتوبها، قدسی آیات حضرت جد امجد حضرت شیخ احمد الفاروقی قدس سره الملقب به المجد - دللین الاسلامی فی الالف الثانی جمع و نقل نموده ام. از حضرات مرشدین قدس سرهم و مسترشدین هدانی الله و ایدیهم امید میکنم موضوعات این رساله رابه نظر انصاف مطالعه نموده و بحکم انظرالی ما قبل و لاتنظرالی من قال از عبارات مفیده استفاده نمایند و اغلاط را تصحیح کنند و از خطا چشم بپوشند.

(محمد صادق المجددی)

## الا بذكر الله تنطمئن القلوب صدق الله العظيم

### مقدمه یا دیباچه

الحمد لله الذي جعل قلوب اوليائه مهبطاً لانوارذاته وشرف ارواحهم ونفوسهم بتجلي اشعة صفاته. والصلوة والسلام علي سيد الخلق الذي ارسله الله تعالي رحمة للعالمين وشرف واكرم به مخلوقاته صلي الله تعالي عليه وعلي آله وصحبه هداة طريق الحق و...  
اما بعد: بنده مسكين عصيان قرين محمد صادق المجددي فاروقي نسب ونقشبندي مشرب بحضور حضرات مرشدين ومسترشدين طريقه عاليه مجدديه نقشبنديه صديقيه معروض ميدارد. (۱) اين مسكين هيچيك قابليت رادر خود حس نميكنم كه در بيان طريقهء مذكوره لب بكشاييم يا خود را از طالبان مبتدئين اين طريقه حساب كنم چه جائيكه در صدد تاليف رساله در ايضاح مسالك ومعالم اين طريقه برآمده و خود را در عداد مؤلفين شمار نمايم.

ولي از آنجا كه حضرت مرشد مرحوم صاحب القدر البازخ والمقام الشامخ ولي الله الاحد فضل محمد (۲) الملقب به شمس المشايخ قدس سره برادر عيني من مراتب تربيت نموده و بقدري كه قابليت داشتم از احوال ومواجيد اين طريق وتدرج در مقامات تعليم نموده وبعد حصول شمه از مقامات صوفيه به ارشاد مسترشدين امر کرده و اجازه داده اند و چون

(۱) اين طريقه عاليه از زمان حضرت صديق اكبر رضي الله عنه تا سال (۲۶) هجري بنام طريقيه صديقيه شهرت داشت بعد از آن تاريخ در زمان حضرت سلطان العارفين بايزيد بسطامي بنام طريقه صديقيه طيفوريه شهرت يافت طيفور اسم محضه حضرت سلطان العارفين است.

در زمان حضرت خواجه عبد الخالق غجدواني رحمته الله عليه بنام طريقه خواجگان معروف گرديد و در زمان حضرت خواجه بهاوالدين محمد بن محمد البخاري كه ملقب به حضرت شاه نقشبندان بنام طريقه نقشبنديه مشهور شد و در زمان حضرت مجدد الف ثاني قدس سره بنام طريقه نقشبنديه مجدديه معروف گرديد.

خلاصه اينكه اين طريقيه عاليه به حضرت صديق اكبر رضي الله عنه منتهي ميگردد.

حضرت صديق اكبر رضي الله عنه به موجب اين حديث شريف (ما صب الله في صدري شيئاً الا صبته في صدر ابوبكر) از فيضان صحبت آنحضرت صلي الله عليه وسلم با اين كمالات باطني شرفياب بوده اند. از حضرت صديق اكبر اين كمالات به حضرت سلمان فارسي و از حضرت سلمان فارسي به حضرت قاسم نواسه حضرت صديق اكبر و از اوشان به حضرت امام جعفر صادق رضي الله عنه و از اوشان به حضرت بايزيد بسطامي كه ملقب به سلطان العارفين است، رسیده است. ثم فثم تا امروز مرشدين به مسترشدين اين طريقه را تعليم نموده اند.

(۲) حضرت شمس المشايخ اولين فرزند حضرت والد ماجد حضرت مجدد مائنه رابع العشر مولانا غلام قيوم قدس سره هستند. نام شان فضل محمد ولقب شان شمس المشايخ ذات ولايت صفات شان آيتي بود از آيات خداوندي خلعت خلافت و ارشاد را از وقت حضرت والد ماجد خود در بر گرفته اند در وقت حيات شان به تربيت مسترشدين مشغول بوده اند. بعد از وفات حضرت والد ماجد اين مسكين طريقه عاليه را مجدداً حضور اوشان به من تلقين کرده اند و در كنف لطف خود تربيه نموده به مقام ارشاد رسانيده و بعد از دوازده سال كسب سلوك به تربيت طالبان مامور نموده اند. احوالات و خوارق شان در رسالهء عليحده و در ضمن سوانح عمري من نوشته شده است. (المجددي)

اطاعت امر مرشدین بر مسترشدین و مریدین واجب است. ( اطاعة لامره المطاع ) برای بعض از طالبان. تلقین طریقهء عالیہء نقشبندیہ را نموده و بقدر قدرت خود در ترتیب اوشان کوشیدم و این تصدی من به مقام مرشدین هم از مجبوریست بود، زیرا روزیکه حضرت شمش المشایخ قدس سره فوت میگردند و البته که بالهام خداوندی میدانستند همین روز روز آخرین حیات اوشان است خلاف عادت این مسکین را در نماز صبح به امامت امر کردند، و بعد از طلوع آفتاب دستار خود را طلب کرده و خیلی به ترتیب مانند ایام صحت خود دستار را بتارک خود بسته و بعد چند دقیقه از تارک خود گرفته و بر روف گذاشتند، این مسکین در این حالت نسبت به شدت مرض شان و کثرت عروض (فواق) زیاد پریشان بودم و از حویلی بیرون شده به نزدیک دروازه مسجد رفته منتظر بودم تا دکتر عبدالعزیز رابا میرزا عبدالنبی طبیب که خواسته بودم ممکن است بیایند و اوشان را بحضور حضرت صاحب ببرم که حالات شان را معاینه کنند چه شب گذشته نارام بودم و خواب نکرده بودند بعد انتظار زمان هیچکدام از این دو نفر نیامد و به حرم سرای مراجعت نموده بحضور حضرت صاحب رفته به تهیه سریر معلق برایشان در خانهء که به عقب اطاق شان بود مشغول شدم حضرت صاحب ظاهراً که حالت شان موجب پریشانی نبود اما چون ساعت حلول مرگ را کسی نمیداند و من در اطاق عقب مشغول تهیه فرش سریر بودم ناگه آواز حضرت صاحب را شنیدم که به جهر کلمه الله اکبر را تکرار کرده و به کلمهء توحید شروع کردند، خیلی بزودی از اطاق داخلی برآمده و نزد سریرشان رفتم چه دیدیم که حضرت مرشد و مربی و رئیس خاندان مجددی و عمید مشایخ طرق صوفیه این جهان فانی را وداع کردند و بخواب ابدی رفته اند، سراسیمه شده دست بالای قلب شان گذاشتم معلوم شد که قلب و نبض از حرکت مانده و علامات حیات بتمام فانی گردیده بایک عالم حزن و اندوه جسد مبارک شان را با سریر بوضعیکه میت مسلمان را لازم است انداختم و بعد حضرت والده صاحبه و دیگر اهل بیت به وضعیت خیلی رقت آور بحوالی سریرشان گردآمده به گریه شروع نمودند و من به مهمانخانه و مسجد رفته مخلصین را از حدوث این واقعه واقف نموده و بعد در خود و حالت تنهائی خود و تحمل این حمل ثقیل غم و الم و واجباتیکه در همین ساعت به دوش من محمول گردیده نظرافگندم مرا غرق بحر تحیر گردانید. لہذا در مسجد رفته دو رکعت نماز تحیہ مسجد را ادا کرده به عجز و نیاز از او تعالی توفیق تحمل این بارگران را خواستم و به حضرت خداوند قادر و تواناپناه برده و بعد به انتظام تکفین و تجهیزشان مشغول شدم که به توفیق و معاونت خداوندی دفن و فاتحه داری شان به صورت خیلی منظم اجراء گردید و بعد مرور دو روز (در افغانستان عادت است که مجلس فاتحه رادر روز سوم ختم نموده و اهل بیت را از بالای گلیم ماتم باطاق دیگر می برند) حضرات محبین و مخلصین خصوص جناب سردار محمد عثمان خان پسر عم حضرت والده صاحبه من



و خلافت پناه خلیفه حاجی ملاگل آخذ خلیفه حضرت والد ماجد قدس سره این مسکین رابه مسجد برده وبعد از ادای نماز به خلافت حضرت شمس المشایخ مجبور کردند این وقت بیاد آمد که حضرت صاحب سه روز قبل مرابه امامت خود مامور کرده اند وبعد دستار خود را قبل از وفات خود به چند ساعت بر تارک خود بسته و همانطور مربوط آن را حکم کردند حفظ نمایم برای این وقت بوده و قتیکه سردار صاحب و خلیفه ملاگل آخذ و استاد معظم من حضرت مولانا عبدالرحمن صاحب شهید از موضوع امامت و دستار بندی واقف شدند اوشان و افراد خاندانی و تمام مخلصین و علماء که بتعداد هزارها نفر در مسجد و مهمانخانه حاضر بودند این مسکین رابه تحمل حمل ثقیل خلافت و سجاده نشینی طریقه عالیہ نقشبندیہ مجبور کردند، زیرا حضرت نور المشایخ صاحب قدس سره که بالاستحقاق مستحق این سجاده بودند و وجود شان از جمله اولیاء کامل مکمل حساب می شد. آری اوشان قبل از یکسال به سبب مخالفت با علی حضرت امان الله خان وطن راترک کرده و به هندوستان اقامت داشتند، و موضوع اینکه حضرت شمس المشایخ در روز وفات خود مراد نماز فجر به امامت شان مامور کردند و بعد دستار خود را بسته و امر کردند که این عمامه به همین طور حفظ شود این عمل حضرت مرشد معظم را دلیل استخلاف دانسته و همگی حاضرین و افراد خاندان با اصرار زیاد این مسکین رابه قبول خلافت خانقاه مجددی امر نمودند و همچنان شخص دیگر از من کرده بزرگتر در خاندان موجود نبود اگر من این تکلیف را قبول نمی کردم خانقاه حضرات مجددیه نقشبندیہ که تقریباً از مدت دو صد سال به اینطرف در کابل تأسیس شده بود بدون خادم روبرای می نهاد، تعداد زیاد از طالبین که البته از صدها هزار زیاد است یک مرجع و مأوی را واجد نشده متشتت میگردید علاوه بر همه این اضرائیک ضرر دیگری به افراد خاندان مجددیه عاید می شد. آری عمید شان فوت کرده اگر یک نفر دیگر متصدی خدمت اوشان نمی شده همگی از هم پاشیده و حلقهء خاندانی از هم گسیخته میگردید و اشخاصیکه در آن زمان میخواستند بنام صوفیه کدام مرکز در افغانستان موجود نباشد به هزار قسم فتنه و فساد شیرازه جمعیت خاندان رابه سبب اغواء افراد آن از هم قطع می کردند، این امور رامن و حضرات، عزیزان و خلفا سنجیده و این بی لیاقت رابه خدمت خانقاه و سجاده نشینی حضرات مجددیه و رئیس خاندان مجددیه معین نموده و بعد صلوة ظهر همگی در مسجد جمع شده و همان دستاری را که حضرت شمس المشایخ قدس سره چند ساعت قبل از وفات خود بسته بودند آن

دستار را بایک چین شان خواسته تارك و بدن مرابه خلعت خلافت مخلع نمودند من قبل از آنکه دستار مبارک رابه سربگذارم حاضرین را خطاب نموده گفتم این منصب رامن مؤقتاً بحسب ضروریات وقت حاضر حسب اصرار شما قبول کردم لکن ذاتیکه مستحق این منصب است همانا حضرت برادر محترم من نور المشایخ صاحب است (۱) که فی الحال بنابه بعضی اسباب در هندوستان سکونت دارند و همینکه مراجعت نمایند من این امانت رابه اوشان می سپارم او تعالی مراتوفیق بدهد که الی مراجعت اوشان این بارگران رابرداشته بتوانم ، بعد حسب عادت چند نفر از مسترشدین پیش آمده و طالب تجدید تلقین طریقه شده و به آنها به قرار عادت حضرات مرشدین و مطابق ارشاد حضرت (شمس المشایخ) موضوع طریقه راتلقین نمودم مجلس خاتمه یافت و ماتم هم به پایان رسید.

من که در خود لیاقت این منصب رانمی دیدم چند روز که در حلقه ذکر بعد از نماز صبح و حلقه ختم و ذکر بعد صلوة عصر که معمول حضرات است، آری من در این دو حلقه بجای صدارت که حضرت والد ماجدم و حضرت شمس المشایخ قدس سره می نشستند نمی نشستم و به مقابل آن جای نشستن، سجاده خود رافرش کرده می نشستم سه چهار روز بعد وقتیکه سر از مراقبه صباحیه برداشتم خلافت پناه خلیفه (ملا گل آخند) از جای خود برخاسته و نزد من آمده گفت: همین حالا در واقعه حضرت قطب ربانی حضرت شیخ عبدالباقی صاحب (۲) قدس سره رادیدم که به مسجد داخل و در حلقه ذکر آمده بر شمع عتاب می کنند که چرا محل حضرات مرشدین را خالی گذاشته و نمی نشینید، بعد دست شمارا گرفته در محل صدارت نشانده امر می کنند که بعد ازین این محل شماست، پس ازین واقعه این مسکین به جای نشستن حضرات مرشدین نشست و با اطمینان و امداد ارواح اوشان به تربیت طالبان مشغول شدم و بقدر قدرت خود طالبان رابه تدرج مقامات صوفیه رهنمائی نمودم. از جمله مسترشدین الی حال دو نفر مقامات سلوک راطی کرده و با ذواق و مواجد طریقه عالیة نقشبندیه آشنا شده و خلعت خلافت رابدست این مسکین پوشیده اند و این دو نفر حال در افغانستان به تربیت مسترشدین مشغول هستند.

(۱) نور المشایخ فرزند دوم حضرت والد ماجدم و خلیفه دوم اوشان هستند. اسم شان (فضل عمر) و لقب شان (نور المشایخ) است مراتب سلوک را حسب تربیت حضرت والد ماجد طی کرده و از حضور اوشان به خلعت خلافت مخلع گردیده در حیات شان به تربیت طالبین مشغول بودند وجود شان از مفتنمات وقت بود قبل از دو سال رحلت نمودند رحمه الله علیه احوالات شان را در سوانح عمری نوشته ام.

(۲) حضرت قطب ربانی شیخ عبدالباقی رحمه الله علیه جد حضرت والد ماجد این مسکین است، ذات قدسیت صفات شان از اولیای زمان محسوب و بلقب قطب ربانی ملقب بودند، ولادت و وفات شان در شهر کابل محله حضرات و دفن شان در مقبره خصوصی حضرات واقع بالاجوی عاشقان عارفان واقع شده مزار فیض آثار شان الان زیارت گاه خاص و عام است و پرتوفیوض و برکات شان بزرگترین شان همواره و مدام (المجددی).

(١) خلیفه فقیر محمد ساکن پغمان.

(٢) خلیفه ملا عبدالرحیم ساکن قریہ خلیان وردک. این شخص اعنی ملا عبدالرحیم را او تعالیٰ به فضل و کرم خود از مقامات عالیہ طریقہ نقشبندیہ نصیب وافر اعطاء فرمودہ و طوریکہ در مکاتیب خود می نویسد احوالات عجیبہ و مرئیات غریبہ کہ درین زمان آفت اقتران برای کم کس حاصل میشود برای این شخص ارزانی شدہ.

مکتوبات او کہ متضمن احوال و مواجد او است میرسد مشتمل بر امور است کہ بہ علو قدر و صفای باطن او دلالت میکند این احوالات کہ برای خلیفه ملا عبدالرحیم حاصل میشود از اثر تربیت این ناقص نیست، بلکہ از فضل خداوند و معاونت ارواح حضرات مرشدین است (ذالك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم)

عزیزی میفرماید:

بباید توای خواجه سبلیت مکن

اگر پادشہ بر در پیرہ زن

و حضرت عبدالقادر بیدل (رح) می سراید:

کرد خال روی خود دست سلیمان مور را

بی نیازی بسکہ مشتاق لقاء عجز بود

الحاصل احوال و مواجید و مرئیات و استفسارات او این مسکین را مجبور کرد کہ حسب معلومات خود و حسب ارشادات حضرت مرشدم (شمس المشایخ) جواب استفسارات او را بنویسم، خلیفه ملا عبدالرحیم در مکتوب آخرین از من تفصیل شغل را در مراقبات طلب نموده و قتیکہ میخواستم جواب او را بنویسم بہ قلب خود (ورود) یک واردی را حسن کردم کہ مرابہ تألیف این رسالہ مجبور نمود تانہ تنہا جواب استفسارات ملا عبدالرحیم را در برداشته باشد بلکہ تمام اذکار لطایف و ذکر نفی و اثبات و شغل مراقبات را حاوی بوده برای طالبان راه حق دلیل و سرمشق تعلیم گردد. اللهم فوق الذکر سبب شد کہ خواهی نخواهی قلم برداشته و خود را بمنظون (من صنف فقد استهدف) هدف اعتراض معترضین یا مبین افکار و اذواق مرشدین رحمہم اللہ نموده و این عجالہ را بہ نام (رہنمای طریق در بیان مقامات طریقہ حضرت سیدنا الصدیق رضی اللہ عنہ) مسمی و بہ چند فصل و فوائد منقسم کردم تا برای مسترشدین رہنمایی و اوشان را بہ سلوک طریقہ علماً و عملاً ہدایت نماید (و ما توفیق الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب).

## فصل اول

### غرض ، واضح ، تعریف و موضوع علم تصوف

بدان ای عزیز! که: در راه معرفت علوم ظاهره و باطنه، قبل از شروع، دانستن مباحث چارگانه رامشایخ و علماء شرط تحصیل دانسته اند. لهذا این مسکین لازم دیدم مباحث اربعه را بقدر فهم قاصر خود از کتب قدم ترجمه کرده و برادران طریق را آگاه نمایم و قبل از بیان موضوعات مذکوره لازم دیدم که کلمه تصوف و کلمه زهد را و اختلاف این دو کلمه را نسبت به مصداق هر کدام بیان نمایم.

**زهد:** عبارت است از ترك ملذات دنیایی و امتناع از فعل خواهشات نفسانی. اگرچه این ملذات و خواهشات شرعاً مباح باشد. تحمل تشنگی و گرسنگی روزه داشتن در تمام سال یا اکثر ماه ها. غیر از ماه رمضان گوشه گیری و عدم اختلاط با مجتمع، اقامت در مغاره ها، در کوه ها، قناعت به تناول گیاه ها و امتناع از تناول گوشت حیوانات حلال امتناع از ازدواج و اختیار تجرید. این است مانی زهد، شخصیکه این اعمال را عمل خود قرار میدهد اورا زاهد می نامند، و زهد به این معنی و مخصوص ملت اسلامیه نیست. بلکه درامم و ملل و نحل (۱) دیگر ادیان هم موجود است در پست ها، آتش پرست ها، و یهودی ها و نصاری، زاهدین موجود و زهد معمول است، خصوصاً در طایفه مجوس و بودایی ها، اشخاصیکه خود را از نعمت های مباحه محروم نموده و ایام عمر خود را به تحمل مشقت می گذرانند بکثرت موجود است طایفه ازین ها همواره دهن خود را بیک قطعه قماش بسته می کنند تا ذرات هواییه به دهن شان داخل نشود. جمعی بریک تخته چوب میخ ها را کوبیده و طرف باریک آنرا آشکار ساخته با جسد برهنه بالای این میخ هامی نشینند و هم بالای آن می خوابند و بعضی از مسلمان هاهم که از حکمت شریعت اسلامیه و لذت اذواق حضرات صوفیه واقف نیستند بعضی عادات زاهدین را پیروی می نمایند. لهذا زهد از تصوف کرده عام است زیرا درامم و ملل و نحل دیگر هم موجود است و طایفه زهاد در این امم و ملل و نحل معروف. اما تصوف خاص و مخصوص امت حضرت سیدنا خیر البشر است علیه الصلوة والسلام.

**تصوف:** در تصوف متابعت شریعت اسلامیه است که باید متصوف در اقوال و افعال خود در مآكل و مشرب و ملبس خود در معامله با برادران خود بقدر قدرت بشری مراعات سنت

(۱) ملل جمع ملت است و نحل جمع نحل. ملت بر آن طایفه اطلاق میشود که بیکی از انبیاء مرسل ایمان آورده و احکام نازل سماویه را دستور العمل خود دانسته و حسب آن عبادات و معاملات خود را معمول نمایند. و نحل عبارت از طوائفی است که به یک دین سماوی پابندی ندارند مانند مزدکی ها، زردشتی ها، هندوها، مشرکین و حالاً شیوعین اعنی بلشویک های این زمان (المجددی).

حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وسلم را بر خود واجب بدارند، ازینجا است که متصوف از ملذات مباحه لذت میگیرند صوفی از اختلاط با جماعه مسلمین پرهیز نمی کند، زن میگیرد حسب او امر مطاعه حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم امور معاش خود را و اهل و عیال خود را اداره میکند، برای حصول نفقه کسب و عمل را بر خود واجب میدانند در ایاتان عبادات نافله مبالغه نمی نمایند، شب و روز را برای عبادت و کسب و معاشرت با اهلیه و معامله با برادران خود تقسیم نموده و برای هر یک از این اعمال وقت معین میکند تا هیچ یک از واجبات فرضیه و واجبیه و نافله از او فوت نشود و هر کدام بوقت خود ادا گردد. خود را در مجتمع اسلامی عضو نافع و خادم حساب کرده در خوشی و اندوه با برادران خود شرکت و معاونت می نماید. در عین این اعمال قلب او بذكر خداوند مشغول بوده و این افعال او را از مراقبه باز نمیدارد. اگر روزه میگیرد تمام ایام سال را صرف روزه نمی نماید و در روزه گرفتن و نماز خواندن و دیگر عبادات نافله مقصد او حصول رضاء خداوند است اما حصول نعم اخروی به اعتقاد صوفی از فضل خداوندی است و عقاب و عذاب از عدل او تعالی. هیچ عبادت او را مغرور و هیچ مصیبت او را مایوس نمی گرداند بهره صوفی از زهد این است که زهد او به قلب او متعلق است و قلباً از دنیا و مافیها چشم پوشیده ملذات دنیویہ را حقیر دانسته و به لذت های روحیه متلذذ میشود صوفی همواره در عالم مشاهده زیست میکند. از اقوال مشهوره حضرات صوفیه است که میفرمایند: ما در لذت و نعمی زیست می نمائیم. که اگر پادشاهان آنرا دریافت کنند با ما فقراء در حصول آن جنگ میکنند.

صوفی در ضمن احکام شریعت میدانند که رهبانیت در اسلام نیست. صوفی فرموده حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم را که میفرمایند (ان لك عليك حق ولزوجك عليك حق) الی آخر الحدیث را سرمشق معاملات خود میدانند و باین سبب با اطمینان کامل به حمایت لطف و مرحمت او تعالی اوقات خود را گذرانیده و محبت و قرب الهی او را شامل شده به محض فضل او تعالی بمقام عبدیت و حصول رضاء او تعالی مشرف میشود. شیطان لعین بحکم (ان عبادي ليس لك عليهم سلطان) از اغواء او ناامید گردیده و میگردد (الاعبادك منهم المخلصين) این است فرق بین زهد و تصوف.

ای عزیز! قراریکه سابق ذکر شد طالب هر علم را از دانستن چهار موضوع قبل از شروع آن علم چاره نیست.

- ۱ - تعریف علم: تا طالب مجهول نگردد.
  - ۲ - موضوع علم: تا بین این علم و دیگر علوم امتیاز حاصل شود.
  - ۳ - غرض علم: تا اوقات طالب در تحصیل آن علم عدمتہ الفائیده نگردد.
  - ۴ - واضع علم: تا ازین طریق به اهمیت علم واقف گردد.
- لهذا من هم درین عجاله بیان موضوعات چهارگانه را لازم دیده بقدر فهم خود می

## اول تعریف علم تصوف :

حضرات مشایخ صوفیه رادرتعریف علم تصوف اقوال متعدده است و تعریفات زیادی رادرباره این علم شریف بیان کرده اند و چون استیعاب همگی تعریفات موجب تطویل است بنابراین به تحریرسه تعریف اکتفاء نمودم.

۱- تصوف عبارت ازخواستش طبعی انسان است بسوی تکامل اوصاف انسانیت و معرفت طریق رضاء خداوندی ازطریق علم یقینی که ازالهام الهی یا ازسبیل کشف روحی که ازنتیجه متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم حاصل میگردد.

۲- تصوف معرفتی است که مطابق باشد بایقین و عبارتی است که طالب راواصل کند بمقام تمکین.

۳- تصوف عبارت ازوقوف است بامراعات آداب شریعت درظاهر بطوری که این آداب به باطن صوفی سرایت کند، ووقوف است بادقایق ایمان درباطن بطریقی که سرایت کند ازباطن درظاهر و حاصل گردد. تأدب و تحقق به هر دو طریق مذکور، و این کمال عبودیت است و در کمال عبودیت رضاء اوتعالی مکنون و آیه وافی هدایه: رضی الله عنهم ورضوعنه ذالک لمن خشی ربه (که این تعریف جامع تر و نافع تراست) مشعر این مضمون است علاوه بر این سه تعریف اینک اقوال بعضی از مشایخ سلف رارحمهم الله بالعبارہ نقل میکنم:

قال ابوحنیفه (رح): (التصوف کله اداب، لکل وقت ادب و لکل مقام ادب. فمن لزم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرجال، ای اهل التصوف) و قال الشیخ شبلی البغدادی: (التصوف هو الدخول فی کل خلق سستی والخروج من کل وصف دنی) الشیخ معروف الکرخی: (التصوف هو الاخذ بالحقایق، والیاس ممافی ایدی الخلاق) و قال الشیخ ابی الحسن شاذلی المغربی: (التصوف تهذیب النفس علی العبودیت وردها لاحکام الربوبیه. ای اطاعت احکام الله) و قال الشیخ السری السقطی (رح): (التصوف اسم لثلاثة معان. لا یطغی نور ورعه. ولا یتکلم بباطن فی علم ینقض علیه ظاهر الکتاب ولا تحمله الکرامات علی هتک استار محارم الله).

## دوم موضوع علم تصوف :

موضوع این علم، ذات مقدس حضرت خداوندی است جل سلطانه، چه در تصوف از ذات اوتعالی بحث میشود. از روی معرفت اوتعالی به دلیل وبرهان که نصیب واصلین

است. بعضی از صوفیه موضوع تصوف را چنین بیان کرده اند: (موضوع تصوف روح و قلب و نفس است) زیرا که در این علم از تصفیه و تزکیه و تهذیب این ها بحث میشود. و این تعبیر با تعبیر اول قریب است، زیرا در آثار وارد است: (من عرف نفسه فقد عرف ربه) (۱) به نظریه این مسکین تعبیر دوم از موضوع با غرض از تصوف مناسبت بیشتر دارد.

### سوم غرض علم تصوف :

غرض و مقصد از علم تصوف معرفت طریق رضاء او تعالی است جل شانہ کہ در نتیجہ ذکر و فکر و مراعات او امر و نواہی شرعیہ برای صوفی حاصل میشود.

### چهارم واضح علم تصوف :

واضع این علم شریف حضرت خیر البشر سیدنا و سید العالم حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است چه در اول جبریل علیہ السلام احکام شریعت را از طریق وحی جلی به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسانید و بعد تکمیل آن احکام حقیقت را به آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابلاغ نمود و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای خواص صحابه مانند حضرت افضل البشر بعد الانبیاء بالتحقیق سیدنا ابوبکر الصدیق (رض) و حضرت امام الاعلیٰ فاروق اعظم (رض) و حضرت امام الاحلمین حضرت ذی النورین (رض) و حضرت امام الاشجعین اسد اللہ الغالب حضرت علی بن ابی طالب (رض) و دیگر حضرات صحابه کبار (رضی اللہ عنہم) تلقین کرده اند و بعد عهد صحابه حضرات صوفیه این علم را اولاً بطریق کسب کہ از مشایخ خود به سبیل تواتر حصول نموده اند و ہم ثانیاً بطریق الہام خداوندی کہ بہ ارواح تزکیہ و قلوب صافیہ و نفوس مطمئنہ او شان از مبدء فیاض القا گردیده و چون موضوع و غرض و واضح علم تصوف از اجل موضوعات و ارفع اغراض و اشرف واضعین است پس این علم شریف را ہم بعد علم توحید و علم شریعت اشرف علوم باید دانست. این علم شریف از دو طریق بین اهل تصوف شایع گردیده است.

**طریقه اول:** از حضرت سیدنا صدیق اکبر (رض) کہ او شان بہ حضرت سلمان فارس (رض) و او شان بہ حضرت قاسم و او شان بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ و او شان بہ حضرت بایزید بسطامی کہ بہ لقب سلطان العارفین ملقب اند تلقین نموده و بعد ثم فثم الی یومنا هذا المرشدین برای مسترشدین طریقه صدیقیہ تعلیم نموده اند.

(۱) من عرف نفسه فقد عرفه ربه، این عبارت را اثر می نامند چه از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعینہ روایت شدہ مراد از معرفت رب نہ این است کہ علم مخلوق بہ حقیقت ذات خالق جل شانہ دانایی حاصل میکند کلا و حاشاء. ثم کلا و حاشاء. چه معرفت ذات بیچون و بی چگونه خارج دایرہ علم مخلوقات است، بلکہ مراد از این معرفت این است کہ صوفی، مسلمان عالم کہ نفس خود را شناخت و آثار قدرت حضرت خالق را در این جسد محدود الابعاد خود درک کرد. آنوقت بہ مخلوقات و بہ خالقیت او تعالی دانامیگردد (المجددی).

**طریقه دوم :** آنحضرت صلی الله علیه وسلم این علوم را بحضرت سیدنا علی بن ابی طالب تعلیم نموده اند و او شان به حضرت خیرالتابعین حسن بصری و او شان به حبیب عجمی و او شان بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنهم و از حضرت جنید که به سیدالطائفه ملقب است شعب زیاد منشعب شده و با اسماء متعدده مانند شاذلیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و رفاعیه مسمی گردیده است.

**طریقه اول :**

آنحضرت صلی الله علیه وسلم این علوم را بحضرت سیدنا علی بن ابی طالب تعلیم فرمودند و او شان به حضرت خیرالتابعین حسن بصری و او شان به حبیب عجمی و او شان بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنهم و از حضرت جنید که به سیدالطائفه ملقب است شعب زیاد منشعب شده و با اسماء متعدده مانند شاذلیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و رفاعیه مسمی گردیده است.

**طریقه دوم :**

آنحضرت صلی الله علیه وسلم این علوم را بحضرت سیدنا علی بن ابی طالب تعلیم فرمودند و او شان به حضرت خیرالتابعین حسن بصری و او شان به حبیب عجمی و او شان بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنهم و از حضرت جنید که به سیدالطائفه ملقب است شعب زیاد منشعب شده و با اسماء متعدده مانند شاذلیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و رفاعیه مسمی گردیده است.

**طریقه اول :**

آنحضرت صلی الله علیه وسلم این علوم را بحضرت سیدنا علی بن ابی طالب تعلیم فرمودند و او شان به حضرت خیرالتابعین حسن بصری و او شان به حبیب عجمی و او شان بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنهم و از حضرت جنید که به سیدالطائفه ملقب است شعب زیاد منشعب شده و با اسماء متعدده مانند شاذلیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و رفاعیه مسمی گردیده است.

این علوم را بحضرت سیدنا علی بن ابی طالب تعلیم فرمودند و او شان به حضرت خیرالتابعین حسن بصری و او شان به حبیب عجمی و او شان بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنهم و از حضرت جنید که به سیدالطائفه ملقب است شعب زیاد منشعب شده و با اسماء متعدده مانند شاذلیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه و رفاعیه مسمی گردیده است.



## فصل دوم

### استنباط علم تصوف از نصوص

#### ۱ - از آیات بینات:

چون تعریف، موضوع، غرض و واضح علم تصوف را دانستی بدانکه این علم شریف از کتاب و سنت مستنبط است و آیات بینات که محل استنباط این علم است در مواضع متعدده در قرآن عظیم الشان نازل شده منها (ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الاالباب، الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلي جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار).

منها: (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطاً).

منها: (الم يادن للذين آمنوا تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق) محل استنباط در آیه اولی عباره (ويتفكرون في خلق السموات والارض) در آیه دوم عبارت (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدای والعشي يريدون وجهه) در آیه سوم عبارت (ان تخشع قلوبهم لذكر الله) و غیر این آیات دیگر آیات هم در قرآن عظیم الشان نازل شده که صراحتاً یا تضمناً باین علم اشارت است و این علم از آن آیات مستنبط شده آیات متذکره مؤمنان را بعد حصول دولت اسلام و ایمان و تصحیح عقاید اسلامی به تفکر در خلق سموات و ارض امر می نماید و حضرت حبیب خود را و تعالی امر میکند که باشخصیکه بذكر او تعالی مشغول هستند مجالست نماید و او شان را تربیت کند و مؤمنین را امر میکند که بعد ایمان باید که در حصول خشوع قلب کوشش کند و این سعی و کوشش برای دخول در زمره مخلصین و صدیقین مخصوص اهل تصوف است این طایفه را و تعالی به فضل و کرم خود و بواسطه اطاعت سنت نبویه او جمله بندگان خاص خود به تحصیل علوم صوفیه ممتاز نموده و عالم با عمل را آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حضرات انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام مشابه کرده میفرماید: (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و هم او تعالی بنده هائیکه بعد تشرف به دولت اسلام از نعمت استقامت و رسوخ قدم برای شان حصه عطا کرده آنها را به نویدهای گوناگون منعم ساخته میفرماید: (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولیاء کم فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة، و لكم فیها ما تشتهی انفسکم و لكم فیها ما تدعون نزلاً من غفور رحیم) صدق الله العظیم.

## ۲ - از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم :

حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم در مراجعت از یکی از غزوات خود فرمودند: (رجعنا من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبر) صحابه کرام رضی الله عنهم که توضیح جهاد اکبر الاستعلام نمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: (جهاد النفس) و در حدیث دیگری که راوی آن حضرت فاروق اعظم است رضی الله عنه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد بیان ارکان ایمان فرایضه اسلام در معنی احسان فرمودند (ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک) یعنی احسان آنست که عبادت کنی پروردگار خود را بطوریکه او تعالی را می بینی و اگر این طور عبادت مقدور تو نباشد پس عبادت کن او تعالی را بطوریکه او تعالی ترا می بیند.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم به عبارت (کانک تراه) بمقام مشاهده که منتهای مقامات صوفیه است (این مقام را مقام حضور دائمی می نامند).

آری آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین مقام اشاره می نمایند. و به عبارت دوم که میفرمایند: خداوند را بطوری عبادت کن که او تعالی را می بینی آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین مضمون میفرمایند: (فان لم تکن تراه فانه یراک) اگر تو در وقت عبادت کنی که به مراقبت معبود خود معتقد باشی در این طریق بصورت جزم میفرمایند اگر تو او تعالی را نمی بینی او تعالی ترا می بیند.

آری! (لا یخفی علیه من شیء ویعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور) نص قاطع است. فرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بمثلی توضیح مینمایم: (پادشاه یکی از خدام خود را بانجام یک کار امر میکند آن خادم در وقت مباشرت عمل اگر بحضور پادشاه مشغول میشود و پادشاه را می بیند. در این حالت تمام حواس او باتفاق عمل مشغول بوده و در عین زمان هیبت و عظمت وجود پادشاه او را از التفات بغیر مانع گردیده حرکات و سکنات او در وقت اداء عمل مؤدبانه و یا عجز و نیاز صادر میگردد. زیرا خادم خود را به چشم می بیند که مراقب احوال اوست و اگر این خادم در غیاب خود پادشاه بعمل مذکور شروع میکند اگر بداند که پادشاه مراقب احوال او نیست احتمال دارد که در اداء عمل تساهل نماید و احياناً آن عمل را بطور اتقان بجانی آورد، اگر یقین کند که پادشاه از روزنه قصر خود مراقب احوال او است درین وقت از عتاب پادشاه خوف نموده و آن عمل را بدون تساهل موافق فرموده پادشاه اتمام می نماید و درین صورت چشم او بوجود پادشاه نمی افتد و جوارح او از هیبت و عظمت پادشاه زیاد متأثر نمی گردد، این است فرق بین هردو حالت. و این مقام را مقام مراقبت می نامند که بعد از توبه و انابت و بعد از طی مقامات اولیه سلوک برای سالک حاصل میشود. در مقام اول سالک او تعالی را بر خود متجلی دیده

وتمام حرکات و سکنات خود را در حال عبادت طوری ادامه می‌کنند که او تعالی را حاضر و ناظر اعمال خود می‌بیند کوشش می‌کند اعمال و افعال او ظاهراً و هم افکار و نیات او باطناً مخالف شریعت غرای محمد صلی الله علیه و سلم نباشد.

این عمل از اعمال و افعال کبار صحابه (رض) بوده و سالک در مقام ثانی او تعالی را مراقب احوال خود دیده و بعد بقدر بشری از اعمال و اقوال کبار صحابه رضی الله عنهم مستمد گردیده و هیچ شک نیست که شریعت مطهره اقوال و اعمال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و طریقت افعال آن حضرت صلی الله علیه و سلم، زیرا مراد از طریقت استقامت است به متابعت سنت سنیة محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و حقیقت احوال آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و این احوال عبارت از خلق عظیم و مناجات آن حضرت است صلی الله علیه و سلم که حدیث شریف: (لی مع الله وقت لا یسع فیہ نبی مرسل و لا ملک مقرب). دلالت باین احوال می‌نماید، حصول این دولت از طریق متابعت سنت نصیب حضرات اولیاء الله رحمهم الله می‌گردد. و رسیدن باین مقام مثل اعلی و هدف رسمی حضرات صوفیه است رحمهم الله، و ازین جا است که در حدیث قدسی وارد شده: (ما من عبد تقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذین یسمع به و بصره الذی یتصر به و یده الذی یتطش بها و رجله الذی یمشی بها و لئن سألتی لاعطیته و لئن استعذت لاعیذته).

**فایده اول:** ازین الفاظ کسی حلول و اتحاد را گمان نکنند چه ظاهراً معانی این الفاظ این نیست که او تعالی گوش، چشم، دست و پای بنده میشود و العیاذ بالله تعالی الله عن الحلول و الاتحاد و کل ما یخطر ببال العباد علواً کبیراً، بلکه مراد این الفاظ این است که بنده صالح و مقرب که به مقام محبوبیت میرسد تمام جوارح ظاهره و حواس باطنه او علی الدوام مشغول ذکر و فکر بوده و یک سرمویی از او فعل و قول و عمل مخالف رضاء او تعالی صادر نمی‌گردد. و گوش او جز ذکر خداوندی چیزی دیگری را نمی‌شنود، چشم او جز آیات عظمت و جلال او تعالی چیزی دیگری را نمی‌بیند، دست او جز اعمال مشروعیه را مرتکب نمی‌شود. پای او جز عمل عبادت و مساجد و حلقه های ذکر بندگان نمی‌رود. در قلب و نفس او شیطان لعین تصرف کرده نمیتواند و مصداق آیه شریفه (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان) بر حضرات اولیاء الله صادق میگردد، بعد حصول این مقام، او تعالی این بنده را به مقام محبوبیت و مرادیت میرساند که به اصطلاح صوفیه این شخص را (مراد) می‌نامند.

آری! او تعالی او را بمقام محبوبیت و مرادیت میرساند آنوقت هر چه از او تعالی طلب کند او تعالی برایش عنایت میکند. الله اکبر! این چه مقام است؟ حضرت خالق جل شانہ که از همه احتیاجات و نواقص مخلوقیت منزله است این بنده خاکسار را محبوب

خود میگرداند، این مقام محبوبیت را بطور کامل اکمل از بین تمام افراد انبیاء و رسل او تعالی به حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم اعطاء نموده و اطاعت این محبوب کامل مکمل را سبب محبوبیت تابع اکمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخاطب ساخته میفرماید: (قل ان کنتم تحبون الله فالتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ان الله غفور رحیم، صدق الله العظیم) حضرت سیدنا حسن بصری رحمة الله علیه که به لقب افضل تابعین ملقب هستند وهم در عصر خود سر حلقهء اهل تصوف بودند همواره در مجالس خود از علوم تصوف بحث کرده و مریدین را تعلیم میدادند شخصی از او شان پرسید: (قیل للامام الحسن البصری رضی الله عنه وهو افضل التابعین یا اباسعید! نراک تتکلم بکلام لم نسمعه من غیرک فمن من تعلمت هذا العلم، قال اخذته عن حذیفه بن الیمان الصحابی الجمیل) وهم از حضرت حذیفه بن الیمان رضی الله عنه که بلقب صاحب سر سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ملقب است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را با سرار وجود و علوم اولیاء مخصوص فرموده بودند و علامات نفاق و اسماء منافقین را با او شان اظهار مینمودند. وقتیکه از این علوم بحث میکردند دیگر صحابه رضی الله عنهم از او شان می پرسیدند که این علوم را از کدام شخص آموختی؟ او شان میفرمودند: (کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یسئلونه عن الخیر، و کنت امسأله عن الشر، مخافت ان اقع فیہ، و علمت ان الخیر لا یستغنی. فکان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یقولون یا رسول الله ما لمن عمل کذا و کذا و کنت اقول یا رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلما رأنی مقبلاً علی هذا العلم خصنی به) این مبحث را باین حدیث شریف که در صحیح بخاری در صدر کتاب به روایت حضرت سیدنا عمر بن الخطاب رضی الله عنه از حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم نقل شده ختم می نمایم.

روي سیدنا عمر رضی الله عنه عن سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم انه صلی الله علیه وسلم. قال: (انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوي فمن کانت هجرته الي الله ورسوله فهجرته الي الله ورسوله و من کانت هجرته الي دنیا یصیبها. او الي امرء ینکحها فهجرته الي ما هجر اليه) این حدیث با حدیث که سابق ذکر شد بصورت واضح دلالت میکند که علوم تصوف از کتاب و سنت و اعمال کبار صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و احکام شریعت مستنبط شده و حکم او با حکم ظاهر شریعت موافق است.

## فصل سوم

### در تعریف صوفی و فوائد علم تصوف

ای عزیز! بعد از آنکه تصوف را دانستی باید که صوفی را هم بدانی که صوفی کیست؟ صوفی شخصی است که به عقاید اهل سنت و جماعت متمسک بوده دائماً در اعمال و عبادات عزیمت را اختیار کند و همیشه مراقب احوال خود بوده و از ماسوی الله قلباً و قالباً اعراض نماید بدرجه بذکر او تعالی مشغول باشد که ذکر ملکه او گردیده خلوت با جلوت مساوی گردد. از علوم دینی استفاده و معلومات خود را به طالبان علم ظاهری و باطنی افاده نموده از ریا و عجب دور باشد اقوال و اعمال خود را تابع اوامر حضرت صاحب خلق عظیم صلی الله علیه وسلم نموده تقوی الله را در سر و علانیه مراعات کند، قناعت را شعار خود ساخته همگی امور خود را به او تعالی مفوض نموده اقبال و ادبار و اعراض و هجوم خلق را یکسان استقبال نموده در اقبال و هجوم مخلوق مغرور و در اعراض و ادبار مغموم و مایوس نگردد. شخصی که به این صفات متصف شود او را در اصطلاح اهل تصوف صوفی می نامند و چون این جماعه همواره به پوشیدن لباس درشت که از پشم یا گیاه ساخته شده ملبس می باشند رفاهیت و تنعم را پسند ندارند به صوفیه ملقب میگردند. علومیکه این شخص را به حظیرهء ولایت خاصه و اصل میگرداند (قراریکه در تعریف آن ذکر شد) آن علم را علم تصوف و علماء و مرشدین طریقه صوفیه را متصوفه می گویند.

**فایده اول:** چون علوم طرق صوفیه با علوم شرعیه مطابق است، و بدون موافقت احکام شریعت وجود خود را ثابت کرده نمیتوانند و ظاهر شریعت از باطن حقیقت منفصل نمی گردد، لازم شد برای علم تصوف هم قواعد این علم را علماً و عملاً تعلیم نموده و از احوال و مواجید طرق صوفیه مستفید گردند.

قاعده اصلیه و اولیه این علم همانا حدیث شریف است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بجواب حضرت جبریل علیه السلام معنای احسان را توضیح نموده اند و معنای مطابق احسان طهارت ظاهر و باطن است که از نجاست ظاهریه و باطنیه جوارح و حواس ظاهره و باطنیه صوفی و قلب و نفس او پاک باشد. و معامله، او با خالق او بدون شرکت و منزله از حلول و اتحاد صورت بگیرد و بعد تحلی (۱) باین صفات بمقام مراقبت و بعد آن بمقام مشاهده رسیده همه افعال و اقوال خود را مخلوق او تعالی دانسته و اسباب را علل عادیه بشمارد، حضرت خالق را از جمیع صفات نقص منزله بداند.

(۱) تحلی تالی فوقانیه و حا، مهمله، لام و یای معجمه به معنای حلیه آمده (المجددی).

**فایده دوم:** حضرت شیخ ابوالحسن الشاذلی رحمہ اللہ علیہ در بیان قواعد طریقہ میگویند: (اوصانی حبیبی، فقال لاتنقل قدمک الا حیث ترجو ثواب اللہ ولا تبلس الا حیث تأمن معصیة اللہ، ولا تصحب الا من نستعین به علی طاعة اللہ، ولا تصطف (۱) لنفسک الا من تزاد به یقیناً باللہ) وهم اوشان میفرماید: (من ذلك علي الدنيا فقد غشك، ومن ذلك علي العمل فقد اتعبك، ومن ذلك علي الله فقد نصحك).

**فایده سوم:** در بیان اصول طریق صوفیہ: یکی از حضرات صوفیہ اصول این طریق را باین دو عبارت تفسیر کرده میگویند: (التصوف معرفة الحقایق والیاس من الخلاق) و ابوطالب مکی میگوید: (التصوف ثمرة كلمة التوحيد بل هو حقيقة التوحيد والتنزيه) این دولت نصیب هر کس نمی شود بلکه اولیاء متقین و عباد اللہ الصالحین، اهل قلوب سلیمه و اسباب راجحه باین دولت ممتاز میشوند (ذالك فضل الله يوتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم).

**فایده چهارم:** ای فرزند! اینک فرق زهد و تصوف و معنای صوفی و زاهد را با تعریف و موضوع و غرض و واضع علم تصوف دانستی و هم منبع و محل استنباط این علم شریف از کتاب و سنت برایت معلوم شد و چون اقوال فلاسفه یونان و علم فلسفه با اقوال اهل تصوف و علم تصوف در بعضی موارد مشابهت دارد جمعی از کوته نظران بین فلاسفه و فلسفه و بین تصوف و متصوفه تشابه را خیال می کنند لذا لازم دیدم فرق علم فلسفه و فیلسوف را با علم تصوف و صوفیہ از کتب قدم نقل نمایم.

(۱) لاتصطف الخ یعنی اختیار نکن برای نفس خود و رفاقت مکن مگر با شخصی که از صحبت او به عظمت الهی یقین زیاد شود اعنی صحبت او سبب زیادت معرفت عظمت او تعالی شود و زیادت معرفت عظمت او تعالی البته سبب زیادت یقین بنده میگردد (المجددی).

## فصل چهارم

### در بیان فرق بین تصوف و فلسفه

فلسفه کلمه یونانی است که به فارسی به معنای دانایی استعمال میشود همچنان فیلسوف نیز کلمه یونانی است که به معنای دوستدار دانایی ترجمه شده و از آنجا که فلاسفه در ریاضت نفس می کوشند و تائب درجه برای شان احوال و مواجید حاصل میشود. همچنان حضرات صوفیه رحمهم الله تعالی به تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه قلب از شوائب و تزکیه روح معرفت را از تجلیات الهیه استمداد نموده و از طریق اطاعت شریعت و متابعت سنت مراتب معرفت را طی کرده و به مقامات سلوک واصل شده به مدارج مراتب تصوف عروجاً و نزولاً مشرف شده و ازین طریق به مقام عبدیت و مرتبه حصول رضاء حضرت احدیت میرسند. و فلاسفه معرفت کائنات را از راه عقل و حس ادراک مینمایند و عقل و حس هر دو از ادراک حقیقت وجود مطلق قاصر است. لہذا بین صوفیه و فلاسفه فرق زیاد است. فلاسفه به نظر و استدلال از طریق معرفت معلول به معرفت علت میرسند. صوفیه از طریق مشاهده و معرفت موجد علت که او تعالی است معرفت معلولات را حاصل میکنند یا به عباره دیگر فلاسفه اولاً از راه عقل مخلوق بوجود خالق اقرار مینمایند. صوفیه اولاً از راه عقیده اسلامی حضرت خالق لایزال را به وحدانیت و قدرت شناخته و از طریق معرفت قدرت خالق مخلوق را می شناسند و بر ذات او تعالی کلمه علت را اطلاق نمی نمایند. بلکه از نطق باین کلمه تحاش می کنند فشتان بین معرفتین.

### فایده اول در بیان فرق فلاسفه:

بدان ای عزیز! که فلاسفه به سه فرقه تقسیم میشود: فلاسفه یونان مانند سقراط (۱) و بقراط، افلاطون و جالینوس. این طایفه باز به دو فرقه متفرق شده طایفه بی تنهایی استعمال عقل و حس تکیه نموده و به علومیکه از نظریات عقلیه مستنبط کرده اند تکیه نموده و در اثبات وحدانیت دلایل معقوله خود را سند قرار داده و قراریکه در علوم فلسفه مبین است بوجود عقول ده گانه و افلاک تسعه قایل شده و حضرت خالق را جل سلطانہ عاطل قرار داده و جمیع حوادث کائنات را به عقل دهم که آنرا عقل فعال می نامند منسوب مینمایند این طایفه با آنکه بوجود حضرت خداوند اعتراف مینمایند ولی از طریق علم گمراه شده و صفت تکوین و قدرت خلاقیت را از قادر مطلق سلب (۱) سقراط اولین فیلسوفی است که به وحدانیت او تعالی از راه عقل پی برده و اعتراف به الوهیت نموده ولی دیگر فلاسفه هم عسروی او را محدود و زندق دانسته و حکم قتل را طوری بر او صادر کردند که باید خودش جام زهر را گرفته بنوشد. همان بود که در روز تنفیذ حکم تلامیذہ او بدور او جمع شده و هر قدر عذر کردند که سقراط حیات خود را بدفع غرامت یا بفرار نجات بدهد قبول نکرد گفت من مخالفت قانون فرار نمی کنم دادن غرامت را برای نجات نفس پست فطرتی میدانم بعد ما مور حکومت را امر کرد که جام زهر را بیاورد جام را گرفته و بیکدم نوشید و بعد از ساعتی این جهان را وداع کرد (المجددی)

میکنند. مصداق این آیه کریمه هستند: (أفرأیت من اتخذ الهیه هویه واضله الله علی علم) هستند.

طایفه دوم از همین فلاسفه فرقه هستند که با استعمال عقل از مشکوٰۃ نبوت یکی از انبیاء الله اقتباس نموده و تنهابه نظر عقلیه خود اکتفا نموده به قدرت حضرت خالق جل شانہ از طریق ارسال رسلم و انزال کتب ایمان آورده اند.

جمعی دیگر ازین ها که دعوت برای شان رسیده و قلوب ایشان را نور ایمان بوحدانیت منور نموده این طایفه به لسان شریعت اسلام از اهل فطرت حساب شده و در عداد فرقه ناجیه محسوب هستند.

قسم سوم فلاسفه اسلام هستند مانند: ابن اسد، امام فخر رازی، امام غزالی رحمهم الله تعالی و اتباع شان. این فرقه، فرقه ناجیه هستند که بعد از ایمان بالله و برسول الله صلی الله علیه وسلم و اعتراف به قدرت و خلاقیت او تعالی نموده و به دولت ایمان و اسلام مشرف هستند و خصوص حضرت امام غزالی رحمہ الله علیه که بعد حصول علوم منقولہ و معقولہ به تحصیل علم تصوف مشغول گردیده و در نکو هوش عقاید فلاسفه رساله (تهافت الفلاسفه) و در ستایش علوم صوفیه رساله (المنقذ من الضلال) را تصنیف نموده او شان در عداد صوفیه کبار محسوب هستند اما طایفه صوفیه رضوان الله علیهم اولاً عقاید خود را به آراء اهل سنت و جماعت مطابق نموده و متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم را بر خود فرض دانسته و اعمال و افعال خود را مطابق آن معمول نموده و بعد به تهذیب نفس از نقایص بشریت و تصفیه قلب و روح از شوائب خطرات طریق معرفت ذات اقدس را حسب تعلیمات حضرات مرشدین پیموده و به معاونت عنایت حضرت احدیت مهبط تجلیات صفاتیه خداوندی گردیده و به مدارج قرب ترقی کرده به مقام عبدیت و مرتبه حصول رضاء حضرت خداوند میرسند و در شناخت حقیقت کائنات با استعمال عقل نصوص قرآنیہ و تعلیمات نبویہ را طرف اعتماد خود قرار میدهد. این است فرق بین صوفی و فیلسوف. آری فیلسوف معرفت کائنات را از طریق عقل و حس درک مینماید و چون عقل از ادراک حقیقت وجود مطلق قاصر است. پس فیلسوف به مقام ولایت ارتقاء کرده نمیتواند و ازینجا است که حضرت مولانا جلال الدین رومی (رح) میفرماید:

پای استدلالیان چوبین بود  
پای چوبین سخت بی تمکین بود  
گر با استدلال راه دین بودی  
فخر رازی پیشوای دین بودی

حضرات صوفیه با بصیرت قلبیه از عقل و حس کار گرفته و حسب امر حضرت خالق موجودات: (قل انظروا ما ذافی السموات والارض) و قوله تعالی (سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) مطابق این آیات بینات و موافق ارشاد حضرت سید کائنات در صدد معرفت کائنات برآمده و به دولت ایمان حقیقی و اسلام تحقیقی



میرسند. فشتان مابین معرفتین.

ترجمه آیه کریمه (سنریهم) یعنی نشان میدهم اوشان رابه چشم ظاهر و دیگر حواس ظاهره و همچنان به افکار و ادراک عقول (آیاتنافی الافاق) یعنی به زودی نشان میدهم برای بنی آدم آفاق کونیه رامانند آسمانها و زمین ها و هرچه درین ها از مخلوقات و علامات قدرت ماموجود است. (وفی انفسهم) و نشان میدهم اوشان رابدیده بصیرت و بدل های اوشان آن دل های راکه مبیط نورالهی گردیده و از فتوحات غیبیه نصیبه گرفته، زیرا قلب مانند آئینه است و صور و اشباح اشیا در آن منعکس می گردد. و همچنان منعکس میشود در آئینه قلب نوریکه از معارف ربانیه و علوم لدنیه مقتبس میگردد و به فضل خداوند برای محبین و صدیقین از این نور حصه میرسد و در حصول این دولت ادراک عقلی و حسی شرکت کرده نمیتواند (۱) فرق بین ادراک قلبی و بین ادراک و حسی عقلی اینست که:

**فرق بین ادراک قلبی و ادراک عقلی:** فرق بین ادراک قلبی و ادراک حسی عقلی اینست که ادراک فلسفه به اعتماد نظر عقلی حقایق عالیه و جو در اتوصیف مینماید. و این وصف او خیلی از مسافه دور بمنصه ظهور جلوه میکند، زیرا عقل از وصول به آفاق حقیقت کلیه اشیا قاصر است. اما معرفت قلبیه اعتماد آن بر اشراق نور است که از عنایت خداوندی به قلب بنده های برگزیده او تجلی می نماید و طریق این اشراق شهودی است که به علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین تعبیر میشود.

این فرق رابه مثالی روشن می نمایم: شخصی از مسافه دور یک عمارت رادیده و از طریق عقل و تخمینی حجره های آن عمارت را و مرافق آن را توصیف میکند. این حالت فیلسوف است. و شخصی داخل عمارت شده و تمام اطراف و جوانب عمارت رادیده و بعد برای اشخاصیکه آن عمارت راندیده اند توصیف میکند این حالت صوفی است.

بدان ای عزیز! که صوفی تمام معرفت اولاً حکمت خداوندی را در کائنات مشاهده کرده و به اثر آن بوجود خداوند حکیم ایمان آورده و بعد احداث کائنات را یگان یگان می شناسد و هر کدام را دلیل خلاقیت و قدرت او تعالی میداند. اما فیلسوف که لمعه از انوار حقانیه برایش میرسد آن ذهن و عقل او را مشغول نموده اولاً در معرفت علت این لمعه برقیه متوجه میشود و بعد تصفح کائنات استقرار و حدات آنرا نموده برای وجود هر کدام یک علت از ذهن خود تراشیده و از طریق علت به معرفت معلول و از سبیل مصنوع به شناخت صانع و اصل میگردد. به شرطیکه در راه گمراه نشود و هوای خود را بالوهیت نشناسد و طبیعت را علت موجه وجود نداند.

ای عزیز! بدانکه حضرات علمائیکه به حقیقت صوفیه و معرفت حقیقت موجودات بعد ممارست علوم فلسفه واصل شده اند. فرق ادراک شهود بصیرتی و ادراک عقلی فلسفی

(۱) چنانچه قبلاً به فائده اول توضیح و مفصلاً بیان گردید (المجددی).

رابیان نموده اند و رئیس این طایفه حضرت امام ابو حامد غزالی است رحمة الله که در رساله خود (المنقذ من الضلال) مفصل ذکر نموده اند. و اینک این مسکین احوال او شان را ترجمه می نمایم.

حضرت امام غزالی در رساله مذکوره خود میفرماید: (بعد از آنکه از تحصیل علوم ظاهره فارغ شدم با تمام همت خود به سوی حصول طریقه صوفیه متوجه گردیدم و دانستم که این طریق طی نمیشود، مگر بحصول علم و عمل و حاصل این علم قطع عقبات نفس است و تنزه از اخلاق مذمومه و صفات خبیثه تا ازین راه تخلیه (۱) قلب از ماسوای و تخلیه (۲) او به ذکر خداوند میسر شود. و دانستم که حصول علم از فعل عمل کرده آسان است. لهذا شروع کردم به مطالعه کتب صوفیه مانند (قوت القلوب) و کتب حارث المحاسبی و تفرقاتیکه از حضرت جنید بغدادی و حضرت شبلی و حضرت ابی یزید بسطامی منقول است رحمهم الله تعالی.

تا اینکه از مطالعه این کتب به حقیقت مقاصد علوم صوفیه واصل شدم و بقدر ممکن از طریق خواندن و شنیدن علوم صوفیه را حاصل کردم و دانستم که خصوصیات این علم تنها به تعلیم علوم شان میسر نمیشود، بلکه از طریق ذوق و حال و تبدل صفات حاصل میگردد و همچنان دانستم که بین معرفت حقیقت زهد (۳) و شرایط آن و اسباب آن و بین اینکه به زهد و ترک دنیا نفس متصف شود فرق بسیار است و به علم یقین دانستم که صوفیه ارباب احوال هستند نه اصحاب اقوال. و من آنچه ممکن بود از طریق علم حاصل نمودم و باقی مانند مگردانستن آن چیزهای که جز به تعلیم و شنیدن حاصل نمیشود و طریق تحصیل آن ذوق و سلوک است و برای من از ممارست علوم شرعی و عقلیه ایمان یقینی بخداوند و رسالت و روز آخرت و دیگر معتقدات حاصل شده و حصول ایمان نه به دلیل تنها بلکه با اسباب و قرائن که تفصیل آن از حساب بیرون است و برای من ظاهر شد که سعادت آخرت حاصل نمی شود مگر به تقوی و بازداشتن نفس از هوی و این دو صفت حاصل نمیکردم مگر به قطع علاقه از دنیا و ابتعاد از دار غرور و انابت به سوی دار خلود و اقبال به تمام همت به سوی معرفت خداوند بعد حصول این فهم عزلت و گوشه گیری را اختیار نموده و به خلوت و تصفیه قلب و دوام ذکر مشغول شدم و با اینکه حوادث زمان و مهمات عیال و تهیه سامان معیشت صفای وقت مرا مکرر می ساخت. آری! با این مشاغل در اوقات فراغ به تصفیه قلب مشغول میشدم و یأس را بقلب خود راه نمی دادم و باین عمل ده سال مداومت کردم تا اینکه به فضل خداوند احوال و اموری برای من حاصل شد که

(۱) تخلیه به تاو خای معجمه.

(۲) تخلیه به تاو خای مهمله.

(۳) حضرت امام غزالی در اینجا مراد از زهد معنای عام را گرفته که تصوف را هم شامل است (المجددی).

احصاء آن ممکن نیست و اینقدر میگویم که بطور علم یقین دانستم، صوفیه سالکان طریق معرفت خداوند هستند و سیرت شان نیکوترین سیرت است و طریق شان اصوب طرق و اخلاق شان از کمال اخلاق است. بلکه اگر جمیع عقلاء و کملاء و علماء جمع شوند که چیزی از رفتار و اخلاق این طایفه را تغییر بدهند تغییر داده نمی توانند و به یقین دانستم که جمیع حرکات و سکنات این طایفه در ظاهر و باطن از نور مشکوة نبوت مقتبس است و جز این نور نبویه دیگر نوری نیست که عالم را منور کند و یقین کردم که این فرقه ناجیه اوشان هستند. و چگونه معترضین بر طایفه که شرط اول طریق شان تطهیر قلب است از ماسوی و استغراق قلب است بذكر خداوند تا اینکه به کلیه در ذات خداوندی محور و فنامیشوند آری چگونه معترضین بر این طایفه که این چنین تعلیمات دارند اعتراض کرده میتوانند. صوفیه طایفه هستند که در اول سلوک طریق مکاشفات و مشاهدات برای شان حاصل میشود بدرجه که در بیداری ملائکه علوی و ارواح (۱) حضرات انبیاء را علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام را مشاهده میکنند و آوازهای شان را می شنوند و از فیوضات شان اقتباس می نمایند و از روحانیت شان استفاده میکنند تا اینکه از مشاهده صور و امثال ترقی کرده بجایی میرسند که از آن درجات و تعیین آن احوال و مواجید تعبیر کرده نمیشود. بالجمله به مقامی میرسند که بعضی از مبتدیان حلول و اتحاد و بعضی از متوسطان وصول را خیال میکنند و همه این خیالات دارای حقیقت نیست. مؤلف میگوید: حضرت امام غزالی رحمه الله علیه باین عبارت به نظریه (وحدة الوجود) اشاره نموده و میگویند که این خیالات مقام وصول نیست و قابل اعتبار گفته نمیشود.

(فان الله سبحانه وراء الورا ثم وراء الورا)

وزهر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم

ای برتر از خیال و قیاس و گمان هم

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

دفتر تمام گشت به پایان رسید عمر

حضرت امام غزالی (رح) میفرماید: (من همگی این مقامات را سیر کردم و نمی توانم که تفصیل آن را بنویسم اینقدر گفته میتوانم: (وکان ماکان محالست اذکره فظن خیراً ولا تستل عن الخبیر) بوده (آنچه بوده از چیزهایی که من آن را ذکر کرده نمی توانم. پس گمان خیر بکن و از اخبار و احوال و مواجید آن می پرس) این است احوال حضرت امام ابو حامد غزالی (رح) که در بیان اوصاف صوفیه و علم تصوف در رساله (منقذ من الضلال) نوشته اند. حضرت امام غزالی (رح) که بعد از تحصیل علوم ظاهریه و تألیف کتب مانند احیاء العلوم و دیگر مؤلفات به تحصیل علوم صوفیه مشغول گردیده و بعد از ده سال مجاهدت و ریاضت و مداومت ذکر خداوند به محض عنایت او تعالی بمقامات صوفیه واصل

(۱) این حالت اعنی مشرف شدن برویت ارواح حضرات انبیاء علیهم الصلوة بدفعات برای خلیفه عبدالرحیم حاصل شده و در مکتوبات خود برای این مسکن اطلاع داده (المجددی).

86433



گردیده اند. احوال و اعمال صوفیه را مستحسن میدانند و این طایفه را ارباب ذوق سلیم و اعمال شان را به شریعت مستقیم دانسته و از شربت صوفیه حظ وافر نصیب شان شده احوال و مواجیدی برای شان حاصل گردیده که میگویند آن احوال را بیان کرده نمی توانم. همانا امام غزالی (رح) به بیان خود در مدح صوفیه به معنای این آیه شریفه اشاره میکنند که اوتعالی جل شانہ حبیب خود را صلی الله علیه وسلم خطاب نموده میفرماید: (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد علينا عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطاً) علاوه بر این آیه کریمه ظاهر میشود که صوفیه طایفه هستند که به عبادت خداوند با اخلاص و عقیده ثابت مشغول اند و جز رضاء اوتعالی دیگر چیزی را نمی خواهند و به ثواب و عقاب نگران نیستند. تقریباً الی الله واحتساباً عبادت نموده و عقیده دارند که نیل ثواب به فضل خداوند است جز اعمال و عقاب بعدل خداوند است.

## فصل پنجم

### دربیان طبقات صوفیه

بدان ای عزیز! که طایفه اولین صوفیه حضرات اصحاب کرام است رضی الله عنهم. چه حضرات صحابه رضی الله عنهم در مسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به ذکر و تمجید و تحمید خداوند حسب ارشاد و رهنمایی مرشد اول صلی الله علیه وسلم مشغول بوده و بالخصوص اصحاب صفه رضی الله عنهم جز از نشستن در مسجد و دوام ذکر کاری دیگر نداشتند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه در مجلس خود این طایفه را مشرف می ساختند و به تکریم و احسان با این هادیگران را وصیت می کردند. آری حضرات صحابه رضی الله عنهم صف اول طایفه صوفیه را تألیف نموده و هر کدام شان بقدر استعداد خود از انوار و فیوضات نبویه بهره حاصل کرده اند و سر حلقه این طایفه سیدنا عبدالله بن ابی قحافه حضرت مرشدنا صدیق اکبر است رضی الله عنه این ذات منیع البرکات که به لقب صدیق ملقب هستند و به رفاقت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم شب هجرت در غار ثور مشرف شده اند و او تعالی در قرآن مجید صحبت او شان را اثبات نموده میفرماید: (ثانی اثنین اذ هما بقول فی الغار اذ قال لصاحبه لا تحزن ان الله معنا) و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باین معنا فرموده اند: (ما ظنک باثنین ثالثهما الله) و طایفه دیگر آن کسانی هستند که به عبارت (ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً) به آنها اشاره شده و این اشخاص به متابعت هوا و نفسانی موصوف شده از عمل صالحه اعراض نموده و به مزخرفات دنیویه مشغول گردیده اند برای این ها هیچ اجر و ثواب از بارگاه او تعالی اعطاء نمیشود. این ها و طایفه هستند: یکی آنهایی هستند که نور ایمان به قلب او شان داخل شده و مانند کفار قریش و مشرکین و طایفه دیگر منافقین که در ظاهر ایمان آورده اند و قلوب او شان به ظلمت کفر از نور ایمان محروم است و آیات بینات: (هل اتیک حدیث الغاشیه و جوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی ناراً حامية تسقی من عین آتیه لیس لهم طعام الا من ضریع لایسمن و لایغنی من جوع) و وصف حال او شان است.

(اللهم اهدنا الی سواء الصراط و لا تجعلنا من الذین اغفلت قلوبهم عن ذکرک آمین).

پس فریق اول از عباد الله الصالحین و از سابقین مقربین هستند و به شرف معیت و قرب بی کیف خداوندی (بحکم ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون) مشرف شده اند این فریق فرقه ناجیه هستند که او تعالی ایشان را هدایت نموده و به جمیع اعمال دنیویه و اخرویه رضاء خداوند مقصد و مرام شان است اگر طاعت میکنند قصد شان شکر نعمت و طلب رضاء او تعالی است اگر بحکم مقتضیات بشریه به معصیت گرفتار میشوند حالاً به

توبه و انابت و استغفار مشغول شده او تعالیٰ به فضل خود نعمت مغفرت را برای شان ارزانی میکند. و این طایفه ناجیه را صوفیه میگویند، مرشد و مقتدای اعظم شان حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات است که بحکم اول (ما خلق الله نوری) در نشاء اولی اول ذریه آدم و در نشاء ثانیه آخر انبیاء و رسل است صلی الله علیه وسلم و بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم افرادی که آنفاً ذکر است خلیفه اول حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه و بعد او شان خلیفه دوم حضرت فاروق اعظم و خلیفه سوم حضرت ذی النورین است و خلیفه چهارم حضرت اسد الله الغالب و بقیه عشره مبشره و حضرت ابی ذر الغفاری رضی الله عنهم سجاده ارشاد و هدایت را بوجود خود هامشرف نموده و در نشر دین متین اسلام و هدایت انام و تنویر قلوب حضرات صوفیه اعلام صرف مجاهدت نموده اند این ها از علمای راسخین هستند و داخل (والسابقون السابقون اولئک هم المقربون) و (امان کان من المقربین قروح و ریحان و جنة نعیم) و وصف حال او شان و تابعان اکمل این متبوع از اصحاب یمین (و امان کان من اصحاب الیمین) نقد وقت شان است (اللهم اجعلنا من تابعیهم آمین).

الحاصل تصوف مبني است بر علم و عمل و حصول ذوق و حال و مصدر علوم تصوف کتاب و سنن و اقتداء به خیار امت. صوفی، صوفی صافی نمیشود تا اینکه علم حاصل نکند و عارف نمی گردد تا عمل ننماید و به ولایت و قرب نمی رسد تا اینکه صاحب حال و صاحب نسبت نگردد. و باخلاق نبویه متخلق نشود.

### فایده اول! فرق در بیان صوفی و عابد:

فقیه آنست که از اقوال سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم و از احکام مستنبط شرعیه استمداد و به آن عمل می نماید عابد آنست که در اعمال خود آن حضرت را صلی الله علیه وسلم پیروی می کند.

اما صوفی آنست که در اقوال و اعمال و افعال خود به حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتداء نموده و هیچیک حرکت و سکون او مخالف سنت سنیّه مصطفویه نمی باشد و زیاده ازین اوصاف، صوفی به اوصاف دیگر هم متصف می باشد. مثل اخلاص و محبت اعنی در اعمال خود مخلص بوده و از راه محبت به مقام رضاء او تعالیٰ تقرب نماید. و به این معناء تصوف روح دین است و صوفی تابع کامل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم است و کسیکه در بین شریعت و طریقت فرق میکند از درک معناء مطابق تصوف بی خبر است. زیرا تصوف با شریعت هیچ فرق ندارد صرف فرق استدلال و مشاهده است. آری فقیه احکام شریعت را از طریق استدلال حاصل میکند و صوفی بعد حصول علم استدلالی مراتب سلوک را طی می نماید آن احکام را از روی مشاهده اثبات میکند و حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی سیدنا شیخ احمد الفاروقی قدس سره این موضوع

راباین مثال توضیح نموده میفرمایند: فقیه مانند شخصی است که در داخل حجره نشسته و از روشنی که از روزنه بداخل خانه افتاده وجود آفتاب را اثبات نموده و بوجود آن ازین طریق علم حاصل میکند. اما صوفی مثل شخصی است که از داخل حجره بیرون آمده و آفتاب را به چشم خود دیده و از طریق مشاهده بوجود آفتاب علم حاصل میکند. حضرت امام ربانی قدس سره به حجره قالب بشری موانع دنیویہ را اراده می نمایند یعنی شخصی که هنوز قلب خود را تصفیه ننموده و گرفتار کدورت های قالب خاکی است، بدلیل و استدلال در معرفت خداوند محتاج است اما شخصی که از قید قالب بشری نجات یافته و مقام فنا فی الله را طی نموده بمقام بقا بالله رسیده و نفس مطمئنہ گردیده و به فضل خداوند و رهنمایی مرشد کامل عروج و نزول او تمام و به عالم خلق رجوع و برای ارشاد مسترشدین مامور شده این شخص برای معرفت خداوندی محتاج دلیل نیست، چه مشاهدهء تجلیات ذاتیه او را از استدلال مستغنی می نماید از فوائد مذکورہ معلوم شد که سلوک طریقهء عالیہ صوفیہ خارج دائره شریعت غرامحال است و اگر شخصی دعوی ولایت را نموده و اقوال و اعمال او مخالف سنت باشد این شخص از حصول اذواق و مواجید صوفیہ محروم است و اگر احياناً مصدر بعض اعمال خارقه عادت گردد باصطلاح صوفیہ این شخص را مستدرج می نامند و بخوارق و کرامات او اعتنائی نمایند و به حکم (ومن یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه) او را از مقبولان نمی شمارند آیه کریمه (سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین) را وصف حال او میدانند (اللهم لاتجعلنا منهم) مطابق این معناء سعیدی شیرازی (رح) میگوید:

محال است سعیدی که راه صفا      توان رفت جز در پی مصطفی

الحاصل حضرات مشایخ صوفیہ رحمهم الله تعالی حسب علوم ذوقیه سالکان رابه سه طایفه منقسم نموده اند:

طایفه اول حضرات مقربین اند، این ها از سابقین بشمار میروند. او شان صاحبان نفوس قدسیه و فطرت نورانیه هستند بر ارواح شان شوارق انوار و نفخات اسرار تجلی نموده و خالق خود را به علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین شناخته بحضور او تعالی به پای اخلاص و صدق ایستاده قلوب خود را از خطرہ ماسوی پاک نموده و ذات حضرت خداوند را جل شانہ به توحید ذاتی و صفاتی شناخته و به حصن حصین کلمه (لا اله الا الله) متیقن گردیده اند. این طایفه راهیچ یک از علایق دنیویہ حجاب تجلی جلالی و جمالی او تعالی نمی تواند شد ایشان در عالم خلق به اجساد خود زندگانی مینمایند و قلوب شان در حظیرهء قدس خداوند به نعمت مشاهده منعم می باشد. این ها از اکمل اولیاء و صدیقین و اهل خصوصیت و اصطفاء هستند این طایفه را او تعالی قبل از وجود شان به دنیا و حسب منطوق حدیث حضرت خیر الشیرصلی الله علیه وسلم که میفرماید: (شقاوت و سعادت انسان در حالتی که

نطفه در رحم به مرتبه جنین میرسد و روح در بدن او داخل میشود، در آنوقت ملائکه که از طرف اوتعالی برای تعیین حوادث آینده این جنین مقرر است همهء مقدرات او را در همان وقت و اینکه این جنین از اهل شقاوت است و یا از اهل سعادت. یکی ازین دو صفت را در پیشانی او می نویسند و قتیکه به دنیایم آید اعمال و احوال مقرر است او معین شده می باشد). آری حضرات مقربین قبل ارتولد در طومار محبوبین نام شان ثبت شده می باشد و به حکم (کل میسر لما خلق) و قتیکه به دنیا آمده مرتبهء طفولیت را طی نموده و به درجهء بلوغ و مردی میرسند عنایت خداوندی جل شانہ اوشان را شامل حال گردیده و سامان موجبہء سعادت را برای شان مهیایم نماید. و به خلعت قرب سرفراز شده مصداق آیات بینات: (والسابقون السابقون اولئك هم المقربون في جنات النعيم ثلثة من الاولين وقليل من الاخرين علي سرر موضونة متكئين عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلدون، باکواب و اباریق و کأس من معین) آری! مصداق این آیات بینات میگردند.

طایفه دوم خواص مؤمنین است و این طایفه از اصحاب یمین قلوب شان به کمال و قدم و دیمومیت خداوند ایمان حاصل کرده اند، جمیع احکام و اخبار منزله را تصدیق نموده، به توحید و تنزیه اوتعالی اعتقاد جازم حاصل کرده اند هیچ یک شائبه شک، یقین اوشان را خلل نمیرساند و از تجلیات صفات خداوند بقدر همت خود بهره حاصل کرده و تائیک درجه طریق صوفیه را سالک گردیده از اذواق این طایفه چشیده اند. اوشان از اصحاب یمین و مصداق آیات بینات (واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین في سدر مخضود و طلع منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهه کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انا انشأناهن انشاء فجعلناهن اباکاراً عرباً اتراباً لاصحاب الیمین، ثلثة من الاولين و ثلثة من الاخرين) آری مصداق این آیات هستند.

ای عزیز! در شان سابقین اوتعالی میفرماید: (ثلثة من الاولين و قلیل من الاخرين) ازین نص معلوم است که مرتبه سابقین در قرون مابعد قرن های سه گانه برای عدهء قلیله اعطاء میشود و در شان اصحاب یمین اوتعالی میفرماید: (ثلثة من الاولين و ثلثة من الاخرين) ازین نص مفهوم میشود که در افراد امت اسلامیة الی آخر الزمان اصحاب یمین بکثرت موجود میشود.

طایفه سوم عامه مؤمنین است که حسب فطرت سلیمه و افکار بسیطه به وحدانیت اوتعالی ایمان و به قدر قدرت خود او امر شریعت را بجا آورده و از نواهی اجتناب نموده ذره شرک بدل های شان راه نیافته این طایفه به ولایت عامه ممتاز گردیده در شان آیات بینات: (الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور) و آیه (والذين آمنوا یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا لم ان ربك واسع المغفرة) داده شده این طایفه و طایفه که به فضل خداوند طریق معرفت رضاء خداوندی را سالک گردیده و به مقامات صوفیه ارتقاء نموده



و درجه بدرجه مراقب سلوك راطي مي نمايند اميد است كه عوام مؤمنين بدرجه اصحاب يمين واصحاب يمين به مرتبه سابقين ومقربين برسند. (ذلك فضل الله يوتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم) اين طوايف سه گانه كه در عرف صوفيه به اخص الخواص وبه خاص وعام ناميده شده اند حسب درجات شان در عبادت وتقرب به مقام رضا داخل فرقه ناجيه اسلاميه هستند.

**فايده دوم در بيان اصحاب شمال:** در بين مسلمانان واديان ديگر طايفه ديگري نيز موجود است كه اين طايفه به اصحاب شمال مسمي شده اند. اين فريق به اصحاب شمال معروف و بداع محروميت متسم هستند نفوس شان ظلمانيه طبائع شان وحشيه، ميول شان شيطانيه امزجهء شان خاك آلود، دل هاي شان قيراندود است. جز حصول مشتهيات بهيميه وملذات نفسانيه ديگر مقصد ومرام ندارند. مسلماناني كه داخل اين طايفه هستند از فضل وكرم اوتعالی يك امتياز براي شان داده شده وآن اين است كه عذاب ابدی براي شان مقرر نشده بلكه بقدر گنه كاري معذب بوده وبعد آن اوتعالی اوشان را از عذاب دوزخ نجات داده وبه نعيم جنت سرفراز مي فرمايد. اما كفار كه در داخل اصحاب شمال هستند وخصوص مشركان از اين نعمت محروم وبه عذاب ابدی محكوم اند: (ختم الله علي قلوبهم وعلي سمعهم وعلي ابصارهم غشاوه ولهم عذاب عظيم) وآيه (اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى وفما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين) وآيات بينات: (واصحاب الشمال في سموم وحميم وظل من يحموم لا بارد ولا كريم) و صف الحال اوشده است (اللهم ارحمنا ولا تجعلنا منهم آمين).

مقربون اهل كمال و اولياء مكمّل هستند، ارواح و قلوب شان رانعمت حضور دائمي حاصل و در عين زمان اجساد شان به امور زندگاني و ارشاد مسترشدین مشغول است. اين طايفه به اتوار روحيه و مصباح معرفت لدنيهء عالم خلق را منور و از عالم علوي و مبدء فياض كسب فيض نموده عالم سفلي و قلوب مستفیدین را بنور هدايت روشن مي نمايند. بعد عروج تام نزول تمام براي شان حاصل شده ظاهراً باعامهء مؤمنين فرق و امتياز ندارند وبواسطه اين ممانست و مناسبت با طالبان نقطهء اتحاد ايجاد نموده و اوشان رابه مراتب سلوك رهنمايي وبه مقام رضا واصل ميگردانند. يكي از حضرات اين فرد رادر شأن شان انشا نموده ميگويد:

از درون شو آشنا و زيرون بيگانه وش اين چنين زيباروش كم مي بود اندر جهان  
طايفه چهارم اعني خواص مؤمنين كه طريقه صوفيه را حسب تلقين و ارشاد مرشد  
كامل سالك گرديده وهنوز عروج شان تام نشده وبه سوي عالم خلق رجوع نكرده اند. اين  
ها گرچه در دارفاني حيات بسر ميبرند لكن قلوب و ارواح شان با عالم علوي اتصال داشته

واجسام شان به عبادت مشغول است.

باآنکه تزکیه نفسیه و تصفیه روحیه برای شان تایک درجه حاصل شده تربیت طالبان را کما هو حقها کرده نمیتوانند، زیرا ایشان در بحر تجلیات مستغرق بوده و نزول شان تام نشده و با محیط مریدین مناسبت تامه ندارند تا بتوانند اوشان را تربیت نمایند، ممکن است که مرشد کامل این متوسطان را به تربیت مبتدئین یک اجازهء مقید بدهند و طلبه از صحبت شان کسب فیض بنمایند. ولی از آنجا که سکر طریقت بر مرشدین شان مستولی است برای این مریدین جذب و وجود حاصل شده و به همین مقام توقف میکنند، زیرا خود مرشدین این طایفه توجه به عالم خلق ندارند تا مسترشدین را از مقام سکر به مقامات عالیه که مقام صحو و استقرار است برسانند، به هر حال در این زمان که عالم را ظلمت فسق و فساد فرا گرفته و امت اسلامی از شاهراه شریعت غرآب بیرون کرده اگر این طایفه موجود شود خیلی غنیمت است (کثر الله امثالهم).

طایفه پنجم اعنی عوام مؤمنین که اوشان رافضل و عنایت الهی از عذاب ابدی نجات داده و عفو عام خود را شامل حال شان می نماید این طایفه اگر به حضور یکی از مرشدین تشرف حاصل نمایند و برای حصول کمالات صوفیه به سلوک طریقه تصوف مشغول گردند و در زمرهء مبتدئین طالبان راه حق محسوب شده و به دستگیری توجه مرشد از خزانه فیض مبدء فیاض بقدر لیاقت شان انوار تجلیات الهیه قلوب شان را منور میگرداند و به قدر قدرت و طاقت شیخ مقتدی به مرانب اخص الخواص ترقی میکنند (اللهم اجعلني منهم وانعم علي وعلي اهل بيتي بنعمة فضلك وعفوك و صفتك آمین).

## فصل ششم

### در بیان مراتب سه گانه سلوک که مستنبط است از تاویل آیات بینات در قصه حضرات سیدنا موسی و خضر علیهما الصلوات والسلام

بدان ای عزیز! که اوتعالی و تقدس در قرآن عظیم در قصه حضرت سیدنا موسی و حضرت خضر علیهما السلام مراتب ثلاثه صوفیه را بیان و حضرت خضر را در طریق صوفیه و اظهار خوارق و کرامات و معلم حضرت موسی علیه السلام معین نمود تا حضرت کلیم علیه السلام از موافقت حضرت خضر علیه السلام به مکنونات علوم صوفیه واقف شود: قال الله تعالی فی سورة الکهف: (واذ قال موسی لفته لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرين او امضي حقبا۔ فلما بلغا مجمع بينهما نسيا حوتهما فاتخذ سبيله فی البحر سربا فلما جاوا زال لفته اتنا غداء نالقدلقینا من سفرنا هذا نصبا۔ قال اریئت اذا وینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت وما نسینه الا الشیطان ان اذکره واتخذ سبيله فی البحر عجباً۔ قال ذلك ما کنانبع فارتد اعلی آثارهما قصصاً۔ فوجدنا عبداً من عبادنا اتینه رحمة من عندنا و علمنه من لدنا علماً).

حضرت موسی علیه السلام را اوتعالی و تقدس امر نمود که با حضرت خضر علیه السلام ملاقات نموده و در مجمع بحرین رفته ملاقی شود و علامه حصول ملاقات شان این است. که ماهی پخته و پریان شده که با خود دارند در موضع مجمع بحرین زنده شده و به بحر فرار میکنند. حسب این امر حضرت کلیم الله علیه السلام بایک نفر از امتان خود که در تفاسیر این رفیق شان را حضرت یوشع معرفی نموده اند. آری باین رفیق خود روانه شدند. در شان نزول این امر هم به بعض از تفاسیر میگویند که شخصی از حضرت موسی علیه السلام سوال کرده که از شما کرده کدام شخص دیگر بیشتر علم حاصل کرده؟ حضرت کلیم الله بجواب گفتند نی کسی دیگر از من کرده عالم نیست. این عبارات فخریه حضرت کلیم الله علیه السلام را غیرت حضرت علام الغیوب تحمل ننمود و بر او امر شد که در مجمع بحرین رفته و در آنجا بایکی از بندگان اوتعالی که او را خداوند از طرف خود به اعطای رحمت ممتاز و به نعمت علم لدنی سرفراز کرده ملاقات کند. از آیات شریفه معلوم میشود که حضرت کلیم الله علیه السلام حسب امر خداوند برای تعلیم به ملاقات حضرت خضر ما مور شدند و قتی که در موضع معین رسیدند نزد بحر بالایی یک سنگ استراحت کردند. حضرت موسی علیه السلام را خواب برد و حضرت یوشع علیه السلام بیدار بودند دیدند که از بحریک موج بلند شده و در سبیدی که ماهی بریان در آن بود آب داخل شده و ماهی به حرکت آمده به مساعدت موج بحربه بحر غوطه ور گردید و این حادثه را با آنکه به چشم دیدند فراموش نمودند موسی علیه السلام از خواب بیدار شده و بار رفیق

خود به راه افتادند بعد از طی قدری مسافت موسی علیه السلام گرسنه شده و از رفیق خود طعام خواستند رفیق شان که حادثه ماهی را فراموش کرده بود بعد سوال حضرت موسی (ع) بیادش آمد گفت آیا شما واقف نشدید وقتی که بالای سنگ به کنار بحر استراحت کرده بودیم یک موج آب آمده ماهی بریان زنده شده به طریق خلی تعجب آور به طرف بحر روانه شده غائب گردید.

حضرت موسی علیه السلام که حسب وحی واقف بودند، رفتن ماهی بریان به بحر علامه وصول به ملاقات همان بنده خداوند است. فرمودند که چرا در آن وقت به من خبر ندادی؟ گفت من فراموش کردم که وسوسه شیطان مرا به این فراموشی آورده. بعد شنیدن حادثه حضرت موسی علیه السلام مراجعت نمود و برای اینکه دوباره از محل موعود به دیگر طرف نروند اقدام خود را تتبع می نمودند تا اینکه به همان جای استراحت خود رسیدند و آن بنده فرخنده را یافتند بعد تعارف حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر علیه السلام طلب تعلیم را نموده گفتند: آیا ممکن است که متابعت شما را بنمایم؟ از آن علمی که او تعالی بتوارزانی کرده برایم تعلیم نمایی؟

حضرت خضر علیه السلام فرمودند: شما بامن مرافقت کرده نمی توانید و حوادثی که از من صادر میشود شما به دیدن آن حوادث صبر کرده نمی توانید! در ظهور اموریکه از حقیقت آن امر و حکمت آن واقف نیستید چگونه صبر کرده میتوانید؟

مؤلف میگوید: حضرت خضر علیه السلام در جواب موسی علیه السلام میگوید در دیدن حوادثی که از حکمت آن واقف نیستید صبر کرده نمیتوانید یعنی علمی که شما دارید از طور نبوت است و علمی به من اعطاء شده از طور ولایت و در طور ولایت اولیاء الله مصدر بعض اعمال میشود که شریعت نبویه ظاهراً او را رد میکند، وقتی که از من چنان اعمال صادر شود شما اعتراض میکنید و این اعتراض شما که به صفت مسترشد و متعلم بامن مرافقت می کنید به نزد مرشدین ناجائز است. زیرا مسترشد از رویت حکمت اعمال خارقه عادت واقف شده نمیتواند. لهذا بهتر است که شما بامن مرافقت نکنید. حضرت موسی علیه السلام که به تعلیم این علم اعنی علم تصوف مامور بودند گفتند من باشما همراهی میکنم و انشاء الله مرا از جمله صابرین می یابی. حضرت خضر علیه السلام گفت: اگر بامن مرافقت و اوامر مرا متابعت می نمایی پس از اعمالیکه از من صادر میشود از من در وقت صدور آن اعمال سوال نکنی تا اینکه من علت آن عمل را برایت اظهار نکنم. به همین عهد و پیمان هر دو روانه شدند اینجادر نص قرآن عظیم الشان آنچه از رفیق حضرت موسی علیه السلام حادث شده در قرآن عظیم مفصل مبین است.

بعد از روانه شدن از موضع ملاقات میخواستند ازین کنار دریا به آن کنار دریا بروند کشتی را دیدند که چند نفر در آن نشسته و مستعد روانه شدن است حضرت خضر از کشتی

بانه‌ها خواستند که او شان و حضرت موسی علیه السلام را به کشتی جایی بدهند، صاحب کشتی که حضرت خضر را می شناخت به بشاشت پیش آمده و بدون آنکه اجرت بگیرد، برای هر دو نفر در کشتی جایی داد و کشتی روانه شد، درین وقت حسب روایت بعضی از مفسرین یک مرغک خورد به کنار کشتی نشست و از دریایه منقار خود به آب نوشیدن شروع نمود حضرت خضر (ع) حضرت موسی علیه السلام را ملتفت نموده گفت علم من و علم شما نسبت به علم خداوند همین نسبت دارد که این مرغک به منقار خود آب گرفته نوشید یعنی علم من و علم شما مانند یک قطره آب است نسبت به بحر محیط، همینکه در وسط بحر رسیدند حضرت خضر علیه السلام بذریعه یک قطعه آهن قعر کشتی را سوراخ نمودند که آب در آن داخل شود، چون این عمل ظاهراً سبب غرق شدن کشتی و کشتی نشینان می شد حضرت موسی علیه السلام تحمل نکرد به حضرت علیه السلام خطاب کرده گفتند آیا کشتی را سوراخ کردی که همه مسافری را غرق نمایی؟ حضرت خضر بحواب گفت: آیامن برایت نگفته بودم که تو در مرافقت من صبر کرده نمی توانی؟ و تو عهد کردی که صبر می کنم اینک صبر نکرده و اعتراض نمودی و این مخالف عهد است. موسی علیه السلام گفت خواهش دارم بر من عتاب نکن زیرا من عهد خود را فراموش کرده بودم و بر من سخت مگیر. حضرت خضر علیه السلام ازین اعتراض صرف نظر کردند کشتی روانه شد و یک قطره آب هم از سوراخ به کشتی داخل نشد و به سلامتی به کنار دریا رسیدند. و همینکه از کشتی برآمده روانه شدند چند نفر اطفال را دیدند با هم مشغول بازی بودند. حضرت خضر علیه السلام یکی از آن اطفال را گرفته و به قتل رسانید. این عمل را حضرت موسی علیه السلام به حکم شریعت قتل نفس به غیر حق دانسته و صبر کرده نتوانسته گفتند: آیا کشتی تو یک نفس پاک را بدون اینکه آن شخص کسی را به قتل رسانده باشد. به تحقیق که این عمل تو خیلی عمل منکر است؟

حضرت خضر علیه السلام مانند سابق ولی به صیغه مؤکده گفت: آیامن برایت نگفته بودم که تو یامن رفاقت و صبر کرده نمی توانی؟ و تو یامن عهد کرده بی که صبر می کنیم و این اعتراض تو مخالف عهد و پیمان است موسی علیه السلام که حسب احکام شریعت خود مانند این اعمال را مخالف میدانست و صبر کرده نمی توانست این وقت دانسته که رفاقت شان با خضر علیه السلام سبب مخالفت و اعتراض میشود و حضرت خضر (ع) از عمل چنین افعال منکره امتناع نمی ورزد. لهذا بعد حادثه قتل پسر گفت اگر بعد ازین بر تو اعتراض کردم پس مصاحبت خود را با من قطع کن. باین عهد موسی علیه السلام خضر علیه السلام اعتماد نموده و روانه شدند و همچون مقام سوم اعنی رجوع از مقامات عروج و حصول به مرتبه نزل برای حضرت موسی علیه السلام حاصل نشده بود و باید که از مقام عروج نزل نموده و از وحدت الوجود به وحدت الشهود میرسیدند. خضر علیه السلام

مرافقت خود را قطع نکرد و به مسافرت دوام داده داخل یکی از قریه های شدند و چون گرسنه و خسته بودند از اهل قریه طعام خواستند لکن اهل قریه که همگی شان بخیل بودند از تقدیم طعام ابا و ورزیده و گفتند نزد ما طعام برای مهمان هانیست. هر دو نفر مجبور شده از قریه خارج شدند و قتی که خارج میشوند حضرت خضر علیه السلام دیدند که یک دیوار قدیمی نزدیک است بیفتد حضرت خضر علیه السلام حالا به ترمیم دیوار شروع کرده و دیوار را بحالت اصلی تعمیر نمودند حضرت موسی علیه السلام که گرسنه و خسته بودند و بحکم رفاقت در تعمیر دیوار با حضرت خضر علیه السلام در عمل شرکت نمود و بیشتر خسته و گرسنه شدند این وقت عهد و پیمان شان به یاد شان بود نخواستند که به صیغه اعتراض حضرت خضر (ع) را مخاطب نمایند بلکه به لهجه خیلی ملایم گفتند اگر چنین اراده داشتی که دیوار را ترمیم نمایی پس چرا با مالک دیوار مذاکره نکردی؟ این عمل را باجره اجرامی نمودی و از پول اجره برای خود طعام تهیه می کردیم؟ با آنکه این گفته حضرت موسی علیه السلام به صیغه اعتراض نبود لکن چون دفعه سوم بود و هم مقامات سلوک به آخر رسید حضرت خضر علیه السلام گفتند بعد ازین استفهام مرافقت من و تو باید قطع گردد و اینک مز برایت علت اعمال خود را میدانانم:

سوراخ رَدن کشتی، برای من بواسطه الهام معلوم شد که در کنار دریای یکی از پادشاهان کشتی های اهالی را غصباً مصادره میکند و پول برای اجوره نمیدهد صاحبان این کشتی از جمله مساکین هستند و در عالم اسباب واسطه گذاره اوشان و عایله شان همین کشتی است که مسافرین را از یک کنار دریای دیگر کنار دریای میرساند و از پول اجوره نفقه خود را تهیه میکنند اگر پادشاه کشتی این ها را غصباً و ظلماً مصادره کند آنوقت این مساکین نفقه یومیه خود و عیال خود را آماده کرده نمی توانند. لہذا من کشتی را سوراخ کرده که عیب وارد شود و پادشاه که واقف گردد کشتی سوراخ است کشتی را مصادره نمی کند و از سوراخ که من در کشتی نمودم آب به کشتی داخل نمی گردد و شما به چشم خود دیدید. که هیچ یک خوف غرق شدن از سبب سوراخ کشتی برای کشتی بانان حادث نشد و کشتی به سلامت ما و شما و دیگر مسافرین را به ساحل رسانید.

**فایده اول:** درین حادثه حضرت خضر علیه السلام صیغه متکلم واحد را استعمال نموده میگوید: (فاردت ان اعیبها) من اراده کردم که کشتی را معیوب کنم. باین کلمه حضرت خضر علیه السلام بمقام مبتدی و طالبی که در سلوک طریق ابتداء داخل شده اشاره میکنند. زیرا طالب مبتدی بواسطه کوتاهی نظر همگی افعال خود را از خود صادر میدانند و گمان میکند افعال مطلق است و این فکریه را حضرات مشایخ طرق صوفیه رحمهم الله نظریه ابتدائییه قرار داده اند و طالب را امر می نمایند که کوشش کند تا ازین دایره خارج شده و به مقام بلند تر خود را برساند. و قتی که حضرت خضر علیه

السلام حکمت و علت سوراخ کردن کشتی را بیان کرد. حضرت موسی علیه السلام قناعت حاصل نمود و اعتراض خود را لغو کردند.

**فایده دوم:** در حادثه قتل آن پسر حضرت خضر علیه السلام صیغه متکلم مع الغير استعمال نموده میگوید: (فاردنان یبدلهمار بهما خیرا منه زکوة واقرب رحماه) این جا با این صیغه حضرت خضر علیه السلام به مقام توسط اعنی وحدت الوجود اشاره میکند سالک وقتی که درین مقام میرسد حسب مضمون (همه اوست) خود را در فعل شریک میدانند: و کلمه همه اوست از مصطلحات حضرات صوفیه وحده الوجود است. سر حلقه این مشایخ حضرت شیخ اکبر است قدس سره.

اکثر اولیاء الله تعالی که باینجا رسیده اند گمان کرده اند این مقام آخرین سلوک است و بلند تر ازین مقام، مقام دیگر نیست، و بواسطه این گمان به مواجید و اذواق این مقام قناعت نموده طالب مافوق نشده اند. تا اینکه او تعالی به فضل خود در الف ثانی هجری بنده برگزیده خود حضرت شیخ احمد فاروقی را قدس الله سره به عروج ازین مقام به مقام وحدت الشهود ترقی نصیب نموده و او شان را سر حلقه حضرات وحده الشهود گردانیده (ذالك فضل الله یوتیه من یشاء) و از این مقام در حصه اخیر در قصه مرافقت حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام تصریح شده که در فایده سوم ذکر میشود.

**فایده سوم:** در حادثه ترمیم دیوار حضرت خضر علیه السلام میگوید: (فاراد ربك ان یبلغا اشد هما ویستخرج کنزهما رحمة من ربك وما فعلته عن امری) اینجا حضرت خضر (ع) بمقام وحدت الشهود و عجز بندگی اشاره نموده میگوید پروردگارتواراده کرده و بمن امر نمود که دیوار را ترمیم کنم تا نیفتد، و قتی که این دو پسر جوان شدند البته برای شان معلوم میشود که در زیر دیوار خزینه او شان است و پدر شان آن مال را در زیر دیوار دفن کرده. من دیوار را به امر او اراده خود ترمیم نکردم بلکه مامور بودم. این مقام آخرین سلوک است که سالک مقامات عروج و سکرو جذب راطی نموده از فنا فی الله گذشته و به بقا بالله رسیده و از آنجا نزول نموده و به عالم خلق برای ارشاد طالبین مامور میشود. این مقام مقام تمکین و صحو و تکمیل است و ذاتیکه به فضل خداوندی در اثر متابعت حضرت سید عالم و مرشد اعظم بنی آدم صلی الله علیه وسلم باین مقام میرسد آن ذات در اصطلاح صوفیه به لقب قطب و غرث و اخیراً به لقب قیوم ملقب شده و حسب بیانیه حضرت شیخ عبدالعزیز دباغ مغربی که بجواب سوال تلمیذ خود اظهار نمود و تلمیذ شان اجوبه او شان را در مقامات سلوک و مسایل دیگر در یک کتاب جمع و بنام (ابریز) مسمی نموده است.

آری شیخ دباغ در جواب تلمیذ خود میگوید: غوث یا قیوم آن شخصی است که تمام

ادارهء امور عالم خلق از بارگاه خالق عالم که توسط حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در کرهء زمین اجراء می شد بعد زمان حضرت سیدنا نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم را او تعالی و تقدس به خلعت خلافت حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم مخلص و مشرف نموده و اورا نایب اکمل حضرت نبی مرسل صلی الله علیه وسلم ساخته ادارهء امور دنیا را به او تفویض مینماید. برای این شخص که به لقب غوث و قیوم زمان ملقب میشود و باین منصب سرفراز میگردد، از حضرات اولیاء موجود عصر و هم از ارواح اولیائیکه وفات یافته اند. معاونین معین میشوند و این اداره را دیوان صالحین میگویند. و اکثر مجالس شان در غار حراء صورت میگردد. غار حرا غاریست که حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت در آن غار که بطرف شرقی کعبه الله الحرام واقع است برای عبادت میرفتند. و هم درین غار اولین وحی نازل شد و حضرت جبریل علیه السلام سورهء (اقراء باسم ربك الذي خلق) را به حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید. آری دیوان صالحین اکثرابه همین غار منعقد میشود و حسب بیان شیخ دباغ (رح) در این مجلس همگی مذاکره به حروف و رموز دایر میگردد، زیرا که فرصت تکلم به کلمه و عبارات نیست و احیاناً روح پرفتوح حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم با روح حضرت صدیق اکبر و حضرت فاروق اعظم رضی الله عنهما این مجلس را مشرف میفرمایند و حین حضور حضرت مرشد اعظم بنی آدم صلی الله علیه وسلم قیوم وقت به مقام محرر و کاتب به مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده شده و او امرشان را تلقی می نماید.

این دیوان الی روز قیامت موجود است و در هر عصر و زمان از افراد اولیاء همان عصر رئیس دیوان و معاونین او از بارگاه حضرت احدیت توسط روح حضرت خاتم نبوت صلی الله علیه وسلم معین شده و به وظیفهء خود مشغول می باشند. پس شخصی که مقامات صوفیه را به معاونت عنایت خداوند و متابعت سنت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم طی کرده و بمقام تمکین و تکمیل میرسد باین منصب اعنی غوثیت و قیومیت سرفراز میگردد و دیگر مؤظفین دیوان به حسب ترتیب طی مقامات صوفیه بوظایف این دیوان مقرر میشوند (ذالك فضل الله یوتیه من یشاء).

**سوال:** ممکن است شخصی سوال کند که مؤلف این فواید ثلاثه را به کدام سند از قصهء مصاحبه حضرت موسی و حضرت خضر علیهم السلام استنباط نموده آیات بینات را بکدام سند باین تأویلات خود مآول کرده؟.

**جواب:** قرآن عظیم الشان مشتمل بر بلاغت و فصاحت است و این بلاغت و فصاحت قرآن مجید بدرجهء است که بلغاء و فصحاء عرب و عجم از تأویل آیات بینات عاجز آمده و به عجز خود صراحتاً اعتراف نموده اند. کفار قریش و صنادید عرب که داد فصاحت را داده اند



وهرسال در (سوق عكاظ) كه نزديك صحراء عرفات منعقد ميشد و شعراء و ادباء قصائدغرا و بيانات بليغه خود را ابراز مينمودند و مقابله و مبارات در بين شان حادث مي شد تا اينكه يك قصيده و يك مقاله را از بين قصائد شعريه و مقالات نثريه كه سرآمد همگي قصائد و مقالات از حيث بلاغت اختبار نموده آن قصيده و مقاله را در خانه كعبه مي آويختند. و تا وقتيكه شاعر ديگر از آن قصيده بهتر و بليغ تر انشاء نمي كرد آن قصيده در كعبه الله معلق مي بود از جمله اين قصائد (تعليقات سبعة) است كه در خانه كعبه آويزان بوده تا اينكه سورهء بليغهء (اقراء) در غار حرا نازل شد حضرت رسول الله صلي الله عليه وسلم امر كردند كه سورهء شريف در صفحه كاغذ با قماش يا شانه شتر كه در آن وقت در اين چيزها كتابت صورت ميگرفت. آري سوره شريف را نوشته و در كعبه الله به پهلوي قصائد هفت گانه آويختند. وقتيكه فصحاء و بلغاء عرب به حرم شريف داخل شده وديدند كه يك لوحه جديده در پهلوي قصائد مذكوره معلق است همگي جمع شده و به قرائت سورهء شريفه شروع نموده و از فصاحت و بلاغت آيات بينات به حيرت آمده و همگي اعتراف كردند كه اين طور كلام فصيح و بليغ مقدور انسان نيست. ليكن چون اراده او تعالى هدايت شان را تا اين وقت اقتضاء نكرده بود با اقرار و اعتراف خود همامسلمان نشدند.

اي عزيز! اين است فصاحت و بلاغت آيات قرآني كه حضرت خداوند جل شاناه در سورهء بقره و حياً به حضرت رسول الله صلي الله عليه وسلم مي فرمايد: (وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتو بسورة من مثله وادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره اعدت للكافرين) (صدق الله العظيم)

او تعالى به صيغهء تأكيد و تائيد مي فرمايد: (فان لم تفعلوا ولن تفعلوا) اگر مانند سورهء قرآن مجيد کدام عبارت را آورده نمي توانيد و بلكه ابدأ و تأكيداً نمي توانيد مانند آن کدام كلمات را تاليف كرده بتوانيد. پس ايمان بياوريد و از آتش دور رخ كه براي كفار آماده شده پرهيز كنيد.

و مانند اين در ديگر آيات در قرآن شريف زياد است. آري! در قرآن شريف يك حرف يك كلمه يك كلام يك آيت بدون حكمت نازل نشده پس در اين قصه اعني مصاحبت حضرت موسي و حضرت خضر عليهم السلام. در سه واقعه از زبان حضرت خضر عليه السلام در قرآن شريف به سه صيغه حكايت شده. در قضيه سوراخ كردن كشتي حضرت خضر عليه السلام ميگويد: (فاردت ان اعيبها) و در قضيهء قتل پسر ميگويد: (فخشينا ان يرهقهما طغيانا و كفرا فاردنا ان يبدلها ربهما خيراً منه زكوة و اقرب رحماً) و در قضيه ترميم ديوار ميگويد: (فاراد ربك ان يبلغا شدة و يستخرج كنزهما رحمة من ربك و ما فعلته عن

امري، ذالك تأويل مالم تستطع عليه صبراً).

اي عزيز! تغير صيغه ازم تكلم واحد (۱) به متكلم مع الغيرو باز به غائب. سند به فاعل ظاهر و درافصيح و ابلغ كتب سماوي اعتباراً ذكر نشده بلکه در اين حكم زياد مكنون است كه به حقيقت آن فكر انسان رسیده نمیتواند و از اين قبيل حروف مقطعات است كه در او ايل سوره هاي قرآن عظيم الشان نازل شده و تا امروز هيچ يك عالم معاني حقيقي اين حروف را نفهميده و اكثر مفسرين از اين مقطعات باين كلمه تعبير کرده ميگويند: (الم) الله اعلم بمراده و بعضي از مفسرين بقدر فهم خود تأويلات نموده اند لکن جمهور علماء و مفسرين امت اسلاميه به الله اعلم بمراده رطب اللسان هستند. پس معلوم شد كه در هريك از آيات بينات حكمت هاي متعدد مستور است در اين قصه خود حضرت خضر عليه السلام در اخير آن ميگويد: (ذالك تأويل مالم تستطع عليه صبراً) و هم حضرات مفسرين متفق القول تأويل را در معاني آيات جازم ميدانند باين سند اين مسكين در معاني آيات بينات در صدد تأويل برآمده ميگويم: اردت صيغه متكلم واحد است و اين كلمه وقتي گفته ميشود كه قايل از صفات بشريت رهايي پيدا نكرده افعال و اعمال خود را به خود منسوب ميداند و گمان ميكند كه او فعال حقيقي اين فعل است. و اين مرتبه مقام صوفي متبدي است و كلمه خشينا و اردنا به صيغه متكلم مع الغير است و اين كلمه در وقتي گفته ميشود كه انسان قدرتي به صفاي باطن (روح) و تزكيه نفس ميداند و در پرتو شعاع فيوض زياد محو و مستغرق شده حضرت خالق راهم در ظهور افعال خود شريك ميدانند و اين مقام مقام صوفي متوسط است كه بعضي از حضرات مشايخ از اين مقام به وحدت الوجود (۲) تعبير کرده اند و كلمه (فارادريك ان يبلغاشد هماويستخرج كنزهما رحمة من ربك و ما فعلته عن امري) به صيغه غايب و سند به فاعل ظاهر كه كلمه ربك است در وقتي گفته ميشود كه انسان به مخلوقيت خود فهميده و خود را بكار محض دانسته و همگي افعال و اقوال و اعمال خود را مخلوق حضرت خالق جل شاناه دانسته ميگويد. همگي حرركات و سكنات من به امر حضرت خالق كائنات است و اين مقام مقام صوفي منتهي است كه بمقام تمكين و نزول تمام ناميده شده و حسب فرموده حضرت امام رباني قدس سره اين مقام را به مقام عبديت (۳) و وحدت الشهود (۴) مسمي شده. اين است دليل تأويل آيات بينات و استنباط مقامات صوفيه از قصه مصاحبه حضرت موسي عليه السلام و حضرت خضر عليه السلام كه مفصل ذكر نموده و با اين اگردر تأويل خود خطاشده باشيم از حضرت منزل اين آيات جلت عظمته عفو ميخواهم. اينك آنچه را او تعالي بمحض عنايت خود بمن

(۱) صيغه متكلم واحد از نگاه علم تصوف در مقام وحدت تعلق دارد، درين مقام سالك وجود خود را مظهر حق ميداند و با وجود خود را مظهر حق مي بيند. لذا لب به كلمه انا (من) مي كشيبي.

(۲) مقام توحيد وجود در ابتداء سلوك و در مقام علم اليقين تعلق دارد و وحدت شهود در مقام وسط تعلق دارد.

(۳) اين مقام را مقام عبديت گويد نه وحدة الشهود زيرا كه مقام عبديت بعد از نزول است.

(۴) مقام شهود در حين عروج دست ميدهد. (المجددي).

داناند در صفحه کاغذ تحریر نمودم و در دسترس و محل استفاده مرشدین و مسترشدین طریقه  
علیه گذاشتم تا ازین بیانیه استفاده نموده و در سلوک طریق صوفیه بصیرت برای شان  
حاصل گردد و به حق این مسکین دعای خیر بنمایند (و ما انالامعبر و سفیر - والعلم عندالله  
العلیم القدیر).

## فصل هفتم

### دربیان مراقبت نفس انسانی

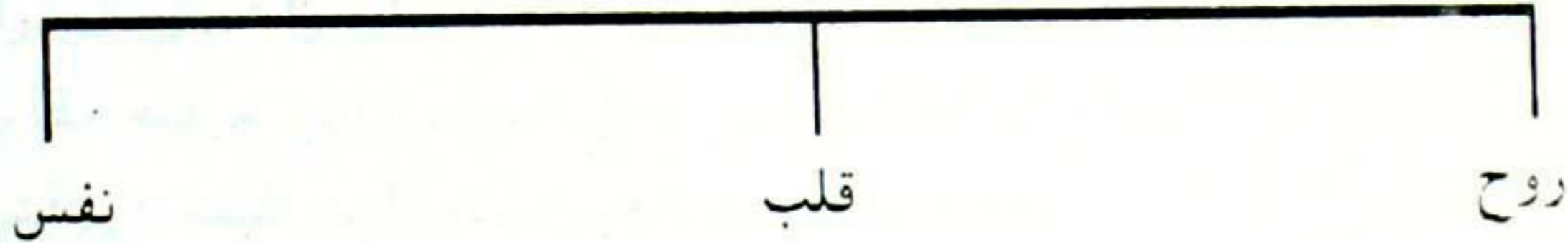
بدان ای عزیز! علمک الله وایای من علمه وهدانی وایاک بهدایتہ، کہ در وجود انسان اوتعالی و تقدس سه قوهء حاکمه را خلق نموده و وجود انسانی را محکوم این قوای ثلاثه گردانیده.

(۱) قوه روح.

(۲) قوه قلب.

(۳) قوه نفس.

و این سه قوه را بر مراتب اعلی و اوسط و ادنی جای داده باین طور که اگر یک خط مستقیم در صفحه ای رسم نمائیم مواقع این قوا را میدانیم. اینک برای توضیح مطلب فوق گراف ذیل را ملاحظه فرمائید:



**۱ - مقام روح:** به حکم (قل الروح من امر ربي) متوجه بمقام رفیع الوهیت است و این قوه قوهء شفاف و نورانی است که ظلمت در آن تأثیر نکرده و به صرافت اصلیه خود باقی میماند، تنها ظلمت کفر و شرک لوحهء آئینه روح را مکدر ساخته و او را از مقام قرب الوهیت به حضیض ناسوتی بلکه به گودال حیوانی پرتاب میکند.

**۲ - مقام قلب:** در وسط واقع شده تا بتواند بین مقام لاهوت و ملکوت و ناسوت از کثرت ذکر تصفیه تامه حاصل کند و واسطه شده و نفس اماره را اصلاح نموده از حضیض ناسوتی محض به مقام ملکوتی و از آنجا بمقام لاهوتی واصل گرداند.

**۳ - مقام نفس:** همانا حضیض ناسوتی است که سیاهی ذاتی در او مستولی شده و همیشه انسان را به گودال های عصیان میکشد. تنها اطاعت شریعت غرای محمدیه (ص) و متابعت سنت بیضا ضیاء مصطفویه علی صاحبها الف صلوات و تحیه و تربیت مشایخ طرق حقه صوفیه رحمهم الله تعالی این نفس اماره را اصلاح نموده و از نقطهء سفلی به نقطهء وسطی رسانیده به مساعدت قلب صفت اطمینان را حایز میگردد. بمقام تجلیات انوار الوهیت مشرف میشود، ارتقاء نفس از حضیض ناسوتی محض باوج مقام تجلیات انوار لاهوتی جز به سلوک طرق حقهء صوفیه صورت نمیگیرد. و باین سلوک شمول عنایت حضرت خداوندی جل شانہ شرط اساسی است. زیرا بدون عنایت حضرت احدیت بنده بعمل

خود نجات حاصل کرده نمیتواند. حضرت مولانا ی رومی (رح) میفرماید:

بی عنایات حق و خاصان حق  
گر ملک باشد سیه هستش ورق

از حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمت الله علیه نقل شده که فرموده اند سالهای زیاد در تهذیب و تربیه نفس خود، در مغاره های کوه و قلب جبال مشغول ریاضت بودم تا نفس را از هاویه تمرد و طغیان به سطح اطاعت و اطمینان برسانم و بعد این ریاضت که متوجه نفس خود شدم دیدم که این همه گرسنگی و گوشه گیری و بیخوابی هیچیک اثری بر آن ننموده و به همان تمرد و طغیان خود ثابت قدم است و دانستم که شکستاندن جام غرور نفس جز به فضل خداوند میسر نمی گردد. لہذا به هزار عجز و نیاز از حضرت بی نیاز تهذیب نفس خود را سوال کردم و او تعالی به فضل خود سوال مرا اجابت نمود و نفس مرا از کودالی های اماره گی به بلندی اطمینان رسانید و مناسبت این حکایت حضرت میرزا عبدالقادر بیدل از زبان حضرت بایزید بسطامی رحمت الله در کلیات خود میگوید:

شبی داشت با عشق گفت و شنید	شنیدم که شیخ زمان بایزید
که گیرد درین بارگه رنگ قبول	که یارب چه آرم من بوالفضول
که فرش است اینجاد و عالم کمال	ندا آمد از حضرت ذی الجلال
مبری است این کشوری خلل	ز جنس عبادات علم و عمل
درین بارگه قیمتش و اشود	ز جنس شکست آنچه پیدا شود
که بحر کرم سربسرمومیا است	شکست تو اینجاد رستی نماست

انشالله تعالی من فضله العظیم

ای عزیز! او تعالی نفس انسانی را در نقطه سفلی خلق نموده تا بسوی غرایز و شهوات جسمانی متوجه بوده و متصف به صفات ناسوتیه باشد و حکمت او تعالی در خلق نفس باین صورت حفظ حیات انسانی است چه توجه عالم ناسوت اگر غریزه اصلیه نفس نمی بود هیچکس به تعمیر دنیا و تهیه سامان معیشت نمی پرداخت و حکمت تعمیر دنیا و معیشت مخلوقات معطل نمی گردید. پس حکمت حضرت حکیم علی الاطلاق نفس را به صفت مذکوره مجهول نمود و این نفس اگر به کلی متوجه حصول غرائز جسمانی و شهوات حیوانی شود یک دست مزخرفات دنیویه نقطه مقصد او گردیده و غرق بحر عصیان میشود. و بعد از آن که به فضل خداوندی بمقام اطمینان ارتقاء نماید همین نفس عصیان قرین بشرف رضاء حضرت خالق خود مشرف گردیده و به مقامات قلب و روح حاکم جسد گردیده به مقامی میرسد که مقوله: (مالا عین دأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) اشاره باین مقام است. عزیزی میگوید:

کز فرشته سرشته و از حیوان  
ور کند میل آن شود به ازان

آدمی زاد طرفه معجون است  
گر کند میل این شود به ازان

مقام قلب در وسط خط معین گردیده و در مرتبه بین مرتبتین قرار گرفته مرتبه روحیه سماویه و مرتبه بهمیه ارضیه و ازین جاست که همواره این دو حالت در قلب انسانی باهم مجادله دارند و خطرات مشروعه و غیر مشروعه در قلب بصورت خیلی متکثر تواردمی نماید و سبب این توارد خطرات حسنه و سیئه همانا وقوع قلب در وسط است از طرف عالم علوی که روح است خطرات حسنه به قلب نزول می نماید و از طرف عالم سفلی که مقام نفس است خطرات سیئه به قلب صعود میکند و طبق مجادله حادث میگردد.

و باین مجادله دعائیکه از حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم روایت شده اشاره میکند که میفرمودند: (یا مقلب القلوب و الاحوال حول قلبی الی احسن الحال) و در روایت دیگر چنین وارد شده: (یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک) و ازینجا است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: (الآن فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب) از بیان مذکوره مقامات روح و قلب و نفس معلوم شد و هم معین گردید که نفس انسانی بالطبع بطرف عصیان و طغیان مایل است و از بدو خلق آدم الی زمان بعثت حضرت سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم همگی شریعت های سماویه برای تهذیب و تربیه نفس انسانی نازل شد، لذا واجب شد که انسان را لا به الوهیت خالق خود و بعد به رسالت پیغمبرها و از عهد آدم الی سعادت عصر حضرت خاتم الرسال و الانبیاء صلی الله علیه وسلم حسب تعلیمات مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم به تهذیب و مجاهدت نفس خود کوشش کند تا از ناحیه سفلی بمرتبه وسطی ترقی نموده و از آنجا به معیت قلب به مقام روح واصل گردیده به مساعدت این دو بال به فضاء لایتناهی تجلیات قدس خداوندی پرواز نماید. (ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم)

ای عزیز! بدان ارشادك الله که تربیت نفس از امور آسان نیست بلکه خیلی امر صعب و مشکل است و این تربیه تنهایی مجاهدت شخصیه انسان حاصل نمی گردد بلکه علاج امراض نفس بیک طبیب حاذق و اختصاصی که صاحب تجربه و بعید النظر باشد محتاج است و این طبیب حاذق همانا شیخ کامل و عارف مکمل است که از طریق سلوک باخبر بوده و تمام معالم طریق را شناخته و به معرفت حقیقیه علم تام حاصل نموده و به مقام رضاء و محبوبیت مشرف گردیده باشد این شیخ تام المعرفة که مقام سلوک را طی کرده و پست و بلند این راه را دانسته میتواند نفس سرسدد صادق را از حسیض اسارگی باوج اطمینان میرساند. خوش بختی باشد که به دولت صحبت این شیخ رسیده و به تربیت او خلعت رضاء حضرت خالق خود را جل شانہ در بر کرده و به فراز عرش پرواز کند.

این سعادت بزور و بازو نیست تانه بخشد خدای بخشنده

الحاصل نفس انسانی نیز به سه مرتبه تقسیم گردیده و حسب نص قرآنی معرفی شده:

**(۱) نفس اماره:** که او تعالی تعریف این نفس را از زبان حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة میفرماید: (وما ابرء ان النفس لامارة بالسوء والامارحم ربي ان ربي غفوررحيم) این نفس را اماره میگویند، زیرا که همیشه انسان را به سلوک طرق معوجه و راه های کج و پیچ امر میکند. هدف و مقصد او راضی ساختن جسد است و همواره سامان حصول غرائز بشریت و شهوت های حیوانیست و او هام و ترددات بهمیت را آماده میکند اگر او تعالی صاحب این نفس را توفیق داد که از طریق اطاعت شریعت و متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم نفس خود را مجبور به سلوک طریق مستقیم نمود و او را تابع او امر شریعت نمود این وقت نفس تا یکدرجه از طغیان خود دست بردار شده و منقاد او امر شرعیه میگردد. و اگر او تعالی او را توفیق نصیب نمود و بحضور یکی از اولیاء خود رهنمایی کرد و به دست حق پرست شیخ عارف توبه و انایت نمود این وقت از موطن خبث به معارج قدس ترقی مینماید. و در این حالت اگر مرتکب کدام معصیت شود بصورت فوری نادم و تائب گردیده از او تعالی مغفرت میخواهد. مقام این نفس با اصطلاح مقام توبه و انایت است. و ذکر مناسب این مقام استغفار است که حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم تعلیم میفرمایند: (انی استغفر الله کل یوم سبعین مرة) و تیکه این مقام را نفس طی کند بمقام صفت لوامه متصف میگردد.

**(۲) نفس لوامه:** که او تعالی در سوره قیامه در معرض قسم میفرماید: (لا اقسام بیوم القیامة ولا اقسام بالنفس اللوامه) این نفس را او تعالی که به لوامه مسمی نموده سبب این است بعد از اطاعت او امر و انتهای از نواهی و متابعت سنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و حصول توبه و انایت توسط شیخ تام المعرفة به این مقام میرسد. آری! این نفس بعد وصول باین مقام همواره در ارتکاب معاصی خود را ملامت میکند و همینکه حسب مقتضیات بشریت مرتکب کدام امر غیر مشروع گردد. حال بسوی طریق مستقیم متوجه شده و از او تعالی مغفرت میخواهد و از خوف عقاب دائم خود را ملامت کرده توبیح می نماید. صاحب این نفس اگر در سلوک طرق حقه صوفیه مداومت و در مجاهدت خود استقامت نمود نفس او از موطن عیوب و مجاهل ذنوب مرتفع گردیده و متوجه عالم قدس میگردد. اینجا او تعالی او را به عیوب خود او بینایی نصیب میکند تا به قصور و عجز خود معترف شده و از مرتبه اولین (لوامه) به مرتبه دومین آن به صفت ملهمه متصف شده انتقال مینماید و نفس خود را محاسبه نموده مراقب احوال او می باشد و این قضیه را او تعالی در سوره والشمس چنین فرمود: (ونفس وما سویها فالههنا فجورها وتقویه اقد افلح من زکاه و قد خاب من دسها - صدق الله العظیم) مراد از الهام این است که در این مرتبه نفس انسانی به خطیئات خود بصورت فوری از طریق الهام دانسته و از سابق طالب

عفو و در مستقبل خواهان توفیق میشود. و مراد از تزکیه در آیه کریمه رفعت و تساحی نفس از وقوع در گناه. و مراد از (دس) پوشیدن نور روح است به سیاهی شهوات جسمانی، صاحب این نفس ملهمه و قتیکه از دسائیس نفسیه و دسائیس شیطنیه به الهام خداوندی با خبر گردد. از خواب غفلت بیدار شده و از مواقع خطراتناجی می نماید و داخل طایفه ای میشود که او تعالی در شان شان میفرماید: (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون) صاحب این نفس را لازم است که همواره بذکر کلمه توحید مشغول باشد تا انوار وحدانیت او تعالی به قلب او نزول کرده و قابلیت و استعداد ترقی را به مرتبه ثالثه حائز گردد. مقام نفس لوازمه مقام محاسبه و مراقبه است. مقام سوم مقام نفس مطمئنه و مقام صبر است، و قتیکه عنایت خداوندی شامل حال سالک گردد و در حین حدودت بلیات و امور ابتلائی صبر و ثبات را پیروی کرده باشیخ خود محبت صادق را بقلب خود جای دهد آن شیخ تام المعرفة زمام قیادت او را بدست خود گرفته و او را متدرجا بمقام اطمینان نفس واصل میگرداند و به اطمینان نفس همگی جوارح ظاهره و حواس باطنیه او مطمئن گردیده و نفس در این مقام به شرف حصول کمال مشرف شده طاعت را طوعا و رغبتا اداء و از ارتکاب معاصی و رجوع به صفات نقص مصئون میشود، علامه اطمینان نفس این است به مدح مغرور و بدم محزون نمیگردد. اعنی مدح و ذم مردمان در نظر او یکسان میشود اگر او را مدح کنند غرور برایش حاصل نمیگردد و اگر ذم نمایند حزن و اندوه دامنگیر او نمی شود. سعادت خود را در اطاعت او امر حضرت خالق خود و متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه و سلم دانسته و یقین میکند که سعادت حاصل نمیگردد مگر به انقیاد او امر خداوندی جل شانہ و عمل به سنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و در همه امور خود جز با او تعالی بدیگر هیچ یک مخلوق اعتماد نمی کند و بعد حصول این اطمینان و اعتماد بتمام قوه خود در اداء عبادات فرضیه و واجب و سنت و نوافل مشغول گردیده و خود را با این مقصر میداند و به اعمال حسنه خود مغرور نمیشود، در ازاء این تسلیم و انقیاد و دید قصور و اعمال متدرجا او را او تعالی و تقدس به وصول مقام رضاء مشرف نموده و به صفت راضیه و مرضیه متصف میگرداند و به خطاب شرافت انتساب (یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) مخاطب میگردد (طوبی لها ثم طوبی لها) و در این وقت مقام او به مقام اطمینان و خود نفس به اسم مطمئنه مسمی گردیده و ذکر او در این مقام اسم (قیوم) است و در این مقام حجب ظلمانیه زایل گردیده و حجب نورانیه منکشف میگردد. عدد این پرده های نور حسب فرمودهء مرشد اعظم صلی الله علیه و سلم هفتاد هزار پرده است و در اصطلاح بعضی از صوفیه این هفتاد هزار پرده به هفت مقام منقسم گردیده. چهار پرده را ظلمت محجوب نموده که در مراتب نفس از آمازه، لوازمه، ملهمه، مطمئنه رفع میشود. و سه پرده آن نورانی است و اولین رتبه نورانیه مقام نفس



راضیه مطمئنہ قرار داده شدہ بعد وصول در این مقام نفس انسانی از نطقہء سفلی ترقی کرده و با قلب در منطقہ وسطی اخذ مکان می نماید و روح کہ با جسد یک طور عشق دارد. و لطایف خمسہ عالم امر بالطایف عالم خلق محبت می پروراند. آری! در این مقام روح از مقام خود تنزل نموده با قلب و نفس ممتزج میگردد و نفسیکہ ارذل خلق اللہ بودہ باثر طی مراحل سلوک و عنایت و فضل حضرت مالک الملک اشرف مخلوقات گردیدہ و قلب این بندہء خاکي بدرجہ اعلی و اشرف صعود میکند و حسب منطوق واجب الوثوق حدیث قدسی: (لا یسعی ارضی ولا سمائی بل یسعی قلب عبدي المؤمن) مبہط انوار تجلیات ذاتیہ گردیدہ و اوتعالی این بندہء خود را بہ منصب قطب الاقطاب و قیوم زمان در کرہء ارض معین می نماید. و تابع اکمل حضرت مرشد اعظم سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم مرسل میگردد. این کار دولت است کنون تا کرارسد. کریم! کردگارا! این مسکین عصیان قرین کہ این عبارات رامی نویسد در قلب خود شرمندہ گی و خجالت فوق العادہ احساس میکند. زیرا اعمال او با اقوال او مناسبت ندارد و بسدام نفس امارہ و شیطان مکارہ گرفتار است. این مسکین بہزار عجز و نیاز. از فضل و کرم تو کہ انتہاندارد و شامل جمیع مخلوقات است. آری! از فضل عظیم و کرم عمیم تو امید دارم. اعمال مرا با اقوال من مطابق گردان! وبہ من توفیق ارزانی نما تا در جملہ خادمان اولیاء تو محسوب گردم. (آمین یا رب العالمین)

با کریمان کار ہاد شوار نیست

**فایده اول:** بدان ای عزیز! کہ بعد وصول این مقام مرید رانی شاید از شیخ مقتدای خود مستغنی گردد. یا بغیر از کاری کہ شیخ بہ او تلقین نموده بدیگر ذکر مشغول شود. زیرا اسماء الہیہ را کہ شیخ تلقین می نماید بہ مثابہ نسخہ طبیب حاذق است کہ مقدار و نوع دوا و وقت استعمال آن در نسخہ معین گردیدہ و چون طبیب حاذق بحکم علم خود ادویہ را برای ازالہ مرض ترتیب میندہد و تعین می نماید. پس مریض را لازم است کہ از حد معین خود تجاوز نکند. زیرا بسیار از دوا ہا است کہ اگر از مقدار معین و نوع مخصوص در استعمال آن مریض تجاوز کند عیناً همان دوا در بدل اینکہ نفع نماید ضرر میکند بلکہ در بعض حالات مانند (زہر) مضر میگردد. لہذا مرید خود را مانند مریض دانستہ و از ذکر معین و عدد معین تجاوز نکند و خود را تابع شیخ خود دانستہ ہمسر و مساوات یا مخالفت را شعار خود ننماید و یقین کند کہ سعادت او در متابعت شیخ او است و در این مقام اعنی مقام رضاء شیخ مقتدی مرید خود را بہ علوم خفیہ و اسرار مکنونہ کہ از سلسلہ مشایخ خود استمداد نموده (آری! مرید خود را) مدد میدہد تا اینکہ سالک از نقطہ عجب و غرور منزہ گردیدہ وبہ عجز و وقصور اعتراف نماید وبہ حکم قولہ تعالی: (واتقوا اللہ و یعلمکم اللہ) اوتعالی او را از علوم غیبیہ نصیب و افرا عطاء میکند مقام نفس مطمئنہ راضیہ و مرضیہ مقام

شکراست که آیه کریمه: (رضی الله عنهم ورضوعنه ذالک لمن خشی ربه) باین مقام اشارت میکند. در این مقام کائنات مانند ظلال و خیال برایش ظاهر میشود و انوار تجلیات چون آفتاب در وسط نهار برسالک جلوه می نماید و مخلوقات کونیه و لذات دنیویه و شهوات جسمانی او را بخود مشغول کرده نمیتواند و به علم یقین میداند که به ظل از اصل استغنا حاصل نمی شود و کائنات فانیه قایم مقام معانی باقیه نمی گردد و این وقت او تعالی و تقدس بفضل و کرم خود این نداء را بگوش و هوش او میرساند (یا ایتهالنفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) بعد حصول این مقام کمالات صفت ذاتیه او میگردد و به مقام محبوبیت ارتقاء نموده و به مراقبت نزول فیض از مبدا فیاض باین عالم سکوت و انصاف متوجه عالم بالا میگردد و در حال مراقبت طوری محومی شود که یک موی او هم حرکت نمی کند و تمام اعضاء او را استرخاء مستولی میگردد. و در مجلس انس و محفل قدس (فی مقعد صدق من ملک مقتدر) ابد و زانوی ادب می نشیند. و در آنجایی بیند: (مالاعین راءت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) همانا حضرت امام غزالی رحمه الله علیه بعد از آن که باین مقام رسیده اند این فرد را سرائیده:

وطن خیراً ولا تسئل عن الخبر

فکان ماکان ممالست اذکره

وبعض از عزیزان گفته:

وانی اری شرحی لها فوق طاقتی

دعائیت اسراراً تسامت بذاتها

سعدي شیرازی هم میگوید:

بیدل از بی نشان چه گوید باز

مردمان وصف او زمن پرسند

بر نیاید ز کشتگان آواز

عاشقان کشتگان معشوقند

و مقوله حکیمه: (من عرف ربه کل لسانه) ازین مقام خبر میدهد.

**تنبیه:** بعد قطع این مراحل و سلوک این مقامات و دانستن معالم طریق و فهمیدن موانع و عقبات و ازاله آنها که سالک همه این امور را بدیده بصیرت ببیند و به علم یقین و عین الیقین و حق الیقین بداند بمقام ارشاد و هدایت رسیده با مر خداوندی طالب را و هنمایی میکند و مرشد میگردد و نزول تام برایش حاصل شده بعالم رجوع نموده طالب را به معرفت خداوندی رهنمایی کرده و واسطه حصول محبت مخلوق با خالق میگردد و در این دار فانی به اقامت جنت دنیایی و در آخرت بدخول جنت اخروی مشرف میشود. آری! خوف او تعالی بدرجه مستولی میگردد که در شب تاریک و تنهایی اگر شیطان لعین سامان گنه کاری را برایش آماده کند از خوف حضرت او تعالی به آن مرتکب نشده شیطان را مایوس می نماید. و آیه وافی هدایه (ولمن خاف مقام ربه جنتان. و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی) اوصف حال او میشود (اللهم اجعلنی ومن یتوسل بی

الی معرفتک منهم) آمین.

**فایده دوم :** بدان ای عزیز که این مقامات از طریق اطاعت او امر ظاهره شریعت هم حاصل میشود ولی به خیلی مشقت و زحمت بلکه قرار بیانیه حضرت امام غزالی رحمه الله علیه که سابقاً ذکر شد. حصول این مقامات تنهاییه ادای فرایض و واجبات دینییه حکم مستحل را دارد حصول آنها محتمل است و این اعمال ظاهری حکم یک بال را دارد. و مرغ یک بال که بخواهد به هوا پرواز کند نمی تواند و افتان و خیزان پست و بلند میشود. همچنان حصول این مقامات عوض سلوک طرق حقه صوفیه میسر نمی گردد. و صوفی بی عمل حکم درخت بی ثمر و صوفی بی علم حکم درخت خاردار را دارد و هم طریقت به مثابه بال دوم است. همچنان که عالم بدون سلوک طریق به فضاء معرفت پرواز درست کرده نمیتواند. همین طور صوفی بی علم و بی عمل از وصول باین مقامات محروم است.

پس هر شخصیکه میخواهد از معرفت خداوندی بهره حاصل کند بر او واجب است که اول اعمال ظاهری خود را مطابق احکام شریعت نموده و متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم بر خود لازم دانسته به تحصیل علوم دنییه کوشش کند و حصول علم و مطابقت عمل را با سنت سنییه جناح اولین دانسته بعد برای حصول جناح دوم در صدد حصول به دولت صحبت یکی از مشایخ تام المعرفت برآمده و کوشش کند باین دولت مشرف شود و از حضور او تلقین طریقه سلوک را نموده قدم به قدم او گذاشته این راه دور و دراز را قطع نماید این وقت جناح دوم را مالک گردیده و بسیار براحت به سوی اعلی علیین پرواز کرده و از فیوضات الهیه بهره اندوز میگردد. و سبب هدایت و ارشاد مسترشدین میشود. انشالله تعالی انشالله تعالی! (العفو و العافه و الرحمة و المغفرة في الدين و الدنيا و الاخرة لي و لابنای و لقاری هذه الكلمات الموندين لي او الناقدین و الاحبابي و تلاميذي و لجميع المسلمين و المسلمات) آمین یا رب العالمین.

## فصل هشتم

### دربیان سلوک طریقہ عالیہ نقشبندیہ

ای عزیز! از بیانات سابقہ معلوم شد کہ طرق صوفیہ حسب تعلیمات مصطفویہ برای کبار صحابہ رضی اللہ عنہم تعلیم دادہ شدہ و در بین امت اسلامیہ بہ شعب مختلفہ شیوع یافتہ در صدر اول اعنی قرن اصحاب کرام رضی اللہ عنہم سر جلقہ صوفیہ بعد مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ عنہ۔ این ذات قدسی سمات انقدر در بحر صدق و عشق و محبت شناوری کردہ کہ تمام وجود او را اگر معجون عشق بنامیم رواست۔ از ابتداء صحبت با حضرت خاتم الرسالت تا لحظہ آخرین حیات اشرف مخلوقات صلی اللہ علیہ وسلم حضرت صدیق را ذرہء شک و شبہ و تردید بخود مشغول نمودہ و ہمینکہ از زبان ہدایت ترجمان حضرت نبی اخیر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم شنید کہ آنحضرت میفرمایند: (انی رسول اللہ الیکم) بہمان لحظہ گفت (اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہد انک رسول اللہ) این صفت تسلیمہ کہ بحضرت صدیق رضی اللہ عنہ اعطاء شدہ یک جزء از اجزای صفت تسلیمہ حضرت ابراهیم خلیل اللہ است علی نبینا و علیہ والسلام: (اذ قال لہ ربہ اسلم۔ قال اسلمت للہ رب العالمین) آری بہ مجردیکہ امر اسلام را شنید بدون تردد و توقف گفت اسلمت للہ و قتیکہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از رفتن بہ بیت المقدس و از خروج خود بہ فوق عرش در دامنہء کوه ابوقبیس در مجمع مسلمانان و جمعیت کفار اظہار نمودند نہ تنها کفار بلکہ بعض از مسلمانان ہاہم در تصدیق این حادثہ متردد شدند و ہمینکہ شخص حضرت صدیق راضی اللہ عنہ ملاقات نمودہ و بہ تعجب گفت: (ای ابوبکر!) اینک صاحب تو در دامنہ کوه ابوقبیس مردم را جمع نمودہ و میگوید کہ دیشب از مکہ معظمہ بہ بیت المقدس رفتہ و قبل از طلوع صبح واپس مراجعت کردہ و حال آنکہ ما توسط شتر تیز رفتار این مسافت را در ہشتاد روز بہ رفتن و آمدن قطع میکنیم۔ حضرت صدیق رضی اللہ عنہ بہ صیغہء تأکد از آن شخص پرسیدند کہ آیات و براستی از زبان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات را شنیدی!

آن شخص مؤکداً گفت: آری! حضرت صدیق رضی اللہ عنہ بجواب گفتند من گفتار آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم تصدیق میکنم کہ حقیقتاً قراریکہ میفرمایند، در ہمین شب بیت المقدس رفتہ و مراجعت کردہ اند۔ آن شخص گفت چطور؟ این امر محال را تصدیق می نمایی؟ گفتند: من ازین کردہ محال تر را تصدیق نمودہ ام۔ آن شخص پرسید کدام امر است کہ ازین حکایت کردہ بیشتر محال است۔ فرمودہ کہ نزول وحی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرمایند، از فوق عرش در یک لحظہ بر من وحی نازل میشود۔ و من این فرمودہ شان را تصدیق نمودہ و بہ آن ایمان آورده ام پس حکایت رفتن شان را بہ بیت المقدس

وبازگشت شان رادريك شب چگونه تصديق نمي كنم؟ بعد اين گفتگو حضرت مخير صادق صلي الله عليه وسلم اين رفيق غار رابه لقب صديق ملقب نمودند.

اين ذات صداقت مآب از صحبت حضرت رسالت مآب ظاهرا و باطنا كمالاتي را حاصل نموده اند كه هيچ يكي از صحابه بحصول آن كمالات مشرف نشده اند از جمله اين كمالات مخصوصه تعليم طريقهء عاليه صديقيه است كه حضرت صديق رضي الله عنه از مرشد اعظم صلي الله عليه وسلم تعليم نموده و بحضرت سلمان واوشان بحضرت قاسم بن ابي بكر واوشان به حضرت جعفر صادق رضي الله عنهم تلقين نموده و ثم فثم اين طريقه عاليه را سيد امير كلال بحضرت بهاوالدين تلقين كردند و چون حضرت محمد بهاوالدين وظيفه نقاشي كوزه و كاسه هاي سفالين را قبل از گذاشتن در (داش كلالي) بدمهء خود گرفته بودند. سبب اين وظيفه به نقشبندي ملقب شدند و چون طريقه عاليه صديقيه توسط حضرت بهاوالدين از بخارا در اطراف واكناف عالم منتشر گرديد از آن به بعد اين طريقه عاليه به طريقه نقشبنديه و بعد در ستين هزار دوم هجري توسط حضرت خواجه محمد باقي اين طريقه عاليه به حضرت امام رباني مجدد الف ثاني شيخ احمد فاروقي قدس سره تعليم داده شد و ذريعهء اوشان اين طريقه رونق و شهرت زياد حاصل کرده از آن به بعد به طريقهء نقشبنديه مجدديه مسمي گرديد كه الي حال بلكه انشاالله الي قيام الساعة اين طريقه عاليه توسط حضرات مرشدان سبب هدايت و ارشاد مریدان و مسترشدان ميگردد. انشاالله تعالي.

اي عزيز! بدانكه حضرات مجدديه نقشبنديه براي طالبان مقام رضاء حضرت معبود و تذوق اذواق و مواجيد و وصول به مدارج و هبوط به منازل نزول و حصول مرتبهء ارشاد و تربيه مریدان دوسير مقرر نموده اند.

(۱) سيرانفسي.

(۲) سيراآفاقي.

**سيرانفسي:** سيرانفسي عبارت است از تزكيه نفس و تصفيه قلب و روح و تربيه نفس و سير در لطايف سه گانه ديگر كه در داخل نفس انساني موجود است.

**سيراآفاقي:** عبارت است از قطع مراحل آفاق كه از وجود سالك بيرون است. چون سيرانفسي در داخل وجود سالك واقع ميشود و لطايف پنجگانه (قلب، روح، سر، خفي و اخفي) سيرانفس را با اصول آنها در عالم امر رشته عشق و محبت بهم مربوط نموده و هم وجود هر شخص با خود آن شخص قرب ذاتي دارد. لهذا في اين مراحل را حضرات نقشبنديه اقرب طرق موصله دانسته و ابتدا قطع منازل انفسي را اختيار نموده اند. امام شايع طرق ديگر ابتدا، از سيراآفاقي نموده و بعد تحمل رياضات شاقه را در سيرانفسي شروع ميكنند

ازین سبب طریقه عالیہ نقشبندیہ اقرب طرق الی معرفت اللہ دانسته شده زیرا این بزرگواران از اسم ذات بصفت مشغول میشوند بلکه اسم ذات را که مستجمع جمیع صفات است درس اول و قلب صنوبری را که اصلاح آن موجب اصلاح جسد است لطیفهء اولین معین نموده در مداومت ذکر اسم ذات چندان سعی و کوشش میکنند که ذکر این اسم ملکهء قلب گردیده و باعث تصفیه باطن شود. پس آنچه می بیند در خود می بیند و مطلوب را در خود می جویند و حسب منطق لازم الوثوق (و فی انفسکم افلاتبصرون) دیده بصیرت را به معرفت و تزکیه و تصفیه نفس و روح کشوده ازین راه به حکم (من عرف نفسه فقد عرف ربه) معرفت رضاء او تعالی را حاصل میکند. بنابراین (یاد کرد، سفر در وطن - خلوت در انجمن) نقد وقت این طایفه عالیہ است و چون بیگانه گان از بیرون نعره زنان هستند لهذا طالب را به ریاضت شاقه امر می کنند و میفرمایند که این راه بیکران بی پای ریاضت طی نمیگردد. و تاشوق و محبت نباشد. و میفرمایند که از ریاضت شاقه نفس حظ می بردارد و عجب باریاء دامنگیر خیال او گردیده و طریق وصول را تاریکی استیلاء می نماید و ازینجا است که متابعت حضرت خاتم الرسالت مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم را بر خود و غالبان خود واجب میدانند و حصول این دولت را عین مقصد دانسته اعمال خود را محک فتوحات مدنیہ علی صاحبها الف صلوة و تحیة عوض مینمایند. اگر عیاد اعمال و مجاهدت کامل بود و محک سنت سنیہ صفایی آن را اظهار نمود خود قبول می نمایند. و الا اگر سرمویی از متابعت سنت سنیہ مخالف بود اعمال را لغو و بی فایده می انگارند و میفرمایند. مردم ریاضت را در فاقه گی و گرسنگی گمان می کنند ولی خبر ندارند ریاضت آن است که موافق سنت سنیہ باشد. مثلاً طعام لذیذ در پیش خود نهاده و قدری از آن تناول نموده و لذت آن را دریافته و هنوز اشتهای تناول طعام باقی است. این شخص به نیت متابعت سنت دست از طعام باز میدارد. این ریاضت را نافع میدانند زیرا مطابق سنت سنیہ است و نفس از این عمل محفوظ نمی شود بلکه ضعیف و ناتوان گردیده مجبوراً اطاعت می کنند، زیرا در متابعت سنت هیچ یک حظ برای نفس نیست و تمام او امر شریعت غراء و فرمایشات حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم برای تہذیب و تزکیه نفس است که او را قسراً مطیع نماید این بزرگواران اعنی حضرات مشایخ طریقهء صوفیہ صدیقیہ متابعت سنت را از فضایل کمالات میدانند و ذریعہ این متابعت از فیوضات حضرت مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم از کمالات حضرات صحابه کرام رضی اللہ عنہم بهرهء تام حاصل میکنند و این رباعی رامی سرایند:

بیرون مروارہ شریعت یک گام

احکام شریعت چون شارع عام

در مذهب اهل معرفت نیست تمام

هر کس که از حکم شریعت پیچد

آیہ وافی ہدایہ : (قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ)

براین مدعا دلیل مثبت و شاهد صادق است. آری متابعت این ذات تقدس صفات است که بنده خاکی را محبوب حضرت خالق مقتدر میگرداند و به مقام محبوبیت ترقی داده فیض خاص و تجلی بی کیف مبداء فیض نصیبه او میگردد. (ذالك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم).

## فصل نهم

### درباره لطایف عالم امر و لطایف عالم خلق و اذکار آنها

بدان ای عزیز! که حسب تعلیمات حضرات مرشدین، انسان را از پیش گاه حضرت رب العالمین طوریکه ظاهراً قوام متین بحکم (لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم) اعطاء شده همچنان باطناً هم اوراده لطیفه از خوان نعمت حضرت خالق جل شانہ ارزانی گردیده که کشف اسرار این لطایف را او تعالی توسط حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام رضی الله عنهم تعلیم نموده و بواسطه اوشان بحضرات اولیاء عظام رحمهم الله رسیده و از عهد نبوت و عصر خلافت الی حال ثم فثم این تعلیمات در مدرسه طرق صوفیه به طالبین آموخته میشود و امید است که الی قیام الساعه این سلسله قویه ممتد بوده و کسانی که از راه اخلاص و محبت و صدق نیت به این سلسله تشبث می نمایند به مقامات رفیعہ ولایت ترقی کنند و از جمله حضرات مشایخ طرق حضرات مشایخ طریقہ عالیہ صدیقیہ را ازین نعمت بواسطه التزام متابعت سنت بهره وافی داده اند: (ذالك فضل الله يؤتیه من یشاء).

ای عزیز! بدانکه این لطایف ده گانه به دو قسم منقسم گردیده است: پنج لطیفه آن به عالم امر و پنج آن به عالم خلق تعلق دارد. اصول لطایف عالم امر فوق العرش است و اصول عالم خلق تحت العرش. و عرش عظیم را که محدد به صیغه اسم فاعل میگویند باین اعتبار است اعنی تحدید عالم امر و عالم خلق را نموده و در بین این دو عالم واقع گردیده از عالم امر تنها حضرت سید عالم و مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم خبر داده اند چه در شب معراج عروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم فوق العرش واقع شد و این مقام اعلی برای دیگر انبیاء و رسل داده نشد. همچنان نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کره زمین واقع گردید. تا عروج بدرجه اعلی و هبوط بدرجه اکمل حاصل شده و وجود نادار الوجود حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مرشد اکمل و نبی مرسل مبعوث و به خلعت محبوبیت مخلع شده بخطاب (وما ارسلناک الی رحمة العالمین) (وما ارسلناک الا کافه للناس) مخاطب شده و دعوت شان جن و انس را شامل و رحمتی که به بعثت شان متعلق بوده کره زمین و عالم علوی را فرا گرفت. ثقلین و حوش طیور جماد و نبات را ازین رحمت عام حصه داده شد. مسلمانان در دارین و کفار نابکار در دنیا باین رحمت محظوظ گردیدند. الله اکبر! چه اعلی درجه است که او تعالی و تقدس این بنده برگزیده خود را به آن خاص نموده و تاج (الولاک لما خلقت الافلاک) به تارک مبارکش نهاد این رحمت عالمان که عالم امر و عالم خلق را سیر نموده و جام های شربت وصال را مانند جرعه نوشیده قدحی ازین شربت معرفت بکام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بریخت و این یار غار را به تعلیم لطایف



عالم امر و عالم خلق و سیرالی الله و فنا فی الله و بقا بال الله و مقام الشهود و مرتبه تمکین ممتاز نمود.

آری! (ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ قال لصاحبه لا تحزن ان الله معنا) قابلیت نوشیدن این شربت را در غار هجرت حایز گردید تابع اکمل مرشد اعظم (نبی مرسل) صلی الله علیه و سلم گردید و چون سر حلقه مشایخ و طریقه عالیہ مجددیہ نقشبندیہ این تابع اکمل است. لهذا این طریقه عالیہ مجددیہ افضل طرق صوفیہ و این راه اقرب طرق الی معرفه الله نامیده شد محبت و صداقت و متابعت کامله حضرت صدیق رضی الله عنه معالم این طریق را روشن و مراحل آن رامعین نموده و اینک لازم دیدم قبل از بیان طریقه ذکر در لطایف خمسہ دلایل مثبتہ، افضلیت این طریقه عالیہ را بحضور خوانندگان محترم بطور مفصل عرض کنم:

**دلیل اول:** قراریکہ انفا ذکر شد سر حلقه مشایخ این طریق بعد مرشد اعظم صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و افضلیت حضرت صدیق بر تمام صحابه باتفاق حضرات صحابه کرام رضی الله عنهم و حضرات تابعین و تبع تابعین و سلف صالح و تمام افراد اهل سنت و جماعت به مذاهب اربعہ ثابت است کہ هیچ فردی از افراد طوائف مسلمین از افضلیت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه انکار نکرده و نمی کنند. چگونه انکار کرده میتوانند این افضلیت به آیات بینات و احادیث صحیحہ حضرت سرور کائنات ثابت گردیده. آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مرض فوت خود کہ امر کردند حضرت صدیق امامت نماز را بنمایند و بعضی از ازواج مطہرات عرض کردند حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه دل نرم دارند و نمی توانند کہ به محل قیام شما ایستاده شوند بلکه گریه بر او شان مستولی میشود اگر امر نمائید کہ حضرت فاروق رضی الله عنه امامت کند بهتر است. آنحضرت صلی الله علیه و سلم به غضب آمده فرمودند (انکن صواحب یوسف) شما مانند زن های هستید کہ میخواستند یوسف را علیہ السلام باطاعت امر زلیخا مجبور کنند نہ، نہ بگوئید کہ ابابکر (رض) جماعت مسلمین را امامت کند، همان بود کہ امر رسول الله صلی الله علیه و سلم را همه صحابه اطاعت کردند و حضرت صدیق راضی الله عنه مقتدای خود دانستند و علاوه این امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در موضوع خلافت بمثابه ولایت عهد دانستند. در روزیکہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحلت نمودند بہ همگی اصحاب یک قسم خوف و حیرت رخ داد و حضرت عمر رضی الله عنه بدرجہ از حالت طبیعی خود خارج شدند کہ شمشیر را کشیده میگفتند حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فوت نکرده اند بلکه بحضور خداوند روح شان رفته و عنقریب عودت می کند و اشخاص کہ فوت شان را تصدیق کرده و یا هر شخصیکہ بگوید محمد صلی الله علیه و سلم مرده من اورا بہ شمشیر خود دوپاره میکنم. در این حالت کہ همگی

صحابه را این قسم خوف و حیرت فرا گرفته بود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه که در بیرون شهر بمنزل خود بودند و از حادثه وفات حضرت اشرف مخلوفات واقف شده و به شهر آمده اولاً بحرم سرای نبوی صلی الله علیه وسلم رفته و چشمان محبوبیت توأمان حضرت نبی اخیر الزمان را صلی الله علیه وسلم رازیارت کرده و از پیشانی مبارک شان بوسه آخرین را گرفته عرض کردند این فوت اول است که بحکم ازلی خود شربت آن را بتونوشانید و بار دیگر موت را نمی بینید. و بعد از حرم سرای به مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم آمده و بدون اینکه به کسی التفات کند حالت صحابه را ملاحظه کرده مستقیماً به منبر بالا برآمده حاضرین را به عباراتی که طنطنه آن تا قیامت بگوش امت اسلامی باقی است فرمودند: (وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سيجز الله الشاکرین).

و بعد فرمودند: (من کان یعبد محمداً فان محمداً قد مات و من کان یعبد الله فان الله حی لا یموت) این نعره صادق حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه اصحاب کرام را به هوش آورد و خوف و حیرت شان را رفع نمود. حضرت عمر رضی الله عنه شمشیر خود را در غلاف انداخته و فرمودند همینکه آیه وافی را حضرت ابوبکر رضی الله عنه خواند من یقین کردم که این آیت را برای اولین بار می شنوم. زیرا فوت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آنقدر هوش مرا مختل ساخته بود که این آیت را فراموش کرده بودم و هم حضرت فاروق رضی الله عنه بار بار می فرمودند که هیچ یک فرقه از افراد مسلمین با حضرت صدیق رضی الله عنه مساوی شده نمی تواند در همان روز اعنی روز رحلت حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم که حضرات انصار در سقیفه بنی ساعده (۱) جمع شده میگفتند که ما طایفه انصار حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را به مدینه دعوت کردیم و ما در راه استحکام اسلام خدمت نمودیم و او تعالی ما را سبب حفاظت دین اسلام گردانید پس ما طایفه انصار حق خلافت را داریم نه مهاجرین. این اجتماع را با حادثه که در بین انصار واقع شده بود شخصی به مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم آمده و اظهار نمود که شما اینجا اجتماع نموده اید و انصار در مسجد سقیفه بنی ساعده جمع شده و اعدا دارند که خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم از بین انصار منتخب شود و ممکن است این حادثه سبب حدوث شقاق گردد. بهتر است که آنجا بروید. حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله عنهما مجلس را در حرم نبوی صلی الله علیه وسلم منعقد قرار داده و خودشان دونفر بصوب سقیفه روانه شدند و در قبال راه حضرت ابو عبیده رضی الله عنه با او شان ملاقی شده و به معیت شان مشرف شدند. حضرت فاروق رضی الله عنه می فرمایند درین

(۱) سقیفه یک کوشه را که پوشیده باشند و شاخ های خرما را انداخته و زمین آن را برای تبریه آب پاشی کنند و حال سقیفه بنی ساعده بین دو شارع که بنام شارع منحنی نامیده شده واقع است (المجددی).

روز من دانستم که ابوبکر رضی اللہ عنہ از من کرده بیشتر دل اور هستند. زیرا در مسجد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم از هول و شدت حادثہ رحلت حضرت رسالت مرتبت صلی اللہ علیہ وسلم پاهای من میلرزید اما ابوبکر رضی اللہ عنہ به همان استقامت و ثبات خود بودہ و هیچ یک تغییری برای شان طاری نشدہ بود و ہم وقتی کہ بمعیت شان به طرف سقیفہ بنی ساعدہ روانہ شدیم در بین راه من بخاطر خود یک خطابه بلیغہ را فکر نمودہ و ترتیب میدادم کہ در سقیفہ محضر انصار رضی اللہ عنہم القاء می نمایم چینی کہ به سقیفہ داخل شدیم و حضرات انصار احترام حضرت ابوبکر صدیق را نمودند و گفتند کہ ما می خواهیم خلیفہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از بین ما انتخاب گردد. حضرت عبادۃ رضی اللہ عنہ را بر این منصب نام گرفته بودند من خواستم کہ ایستادہ شدہ و خطابه را کہ در بین راه بفکر خود ترتیب دادہ بودم القاء نمایم. ابوبکر رضی اللہ عنہ بطرف من نظر نمودہ گفت: ای عمر! ساکت باش و خود شان ایستادہ شدہ یک خطابه بسیار فصیحہ و بلیغہ را ایراد فرمودند ابوبکر و مقاصدی کہ من بفکر خود تہیہ کردہ بودم ہسگی آن را در بیانیہ خود ایراد و بسیار موضوعات دیگر را بر آن افزودند و فرمودند کہ ای عمر! دست خود را دراز کن کہ با تو بیعت کنیم و ترابہ خلافت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبول نمائیم و اگر تو قبول نمی کنی با ابو عبیدہ بیعت مینمائیم من گفتم با وجود تو ای ابوبکر! شخصی دیگر را نمی شاید کہ خلافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با او مسند گردد. حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ترا در موضوع امامت کہ امر دینی است خلیفہ خود و مقتدای مامعین کردند پس لازم است ما شمارا در امور دنیویہ ہم مقتدای خود بدانیم این را گفته دست حضرت صدیق را گرفته بہ اوشان بیعت کردند و بعد حضرت ابو عبیدہ بیعت نمود این وقت ہسگی انصار حضرت یار غار رضی اللہ عنہ مستحق خلافت دانستہ و یکبارگی بہ بیعت شروع کردند و طوری هجوم آوردند کہ حضرت عبادۃ رضی اللہ عنہ کہ برای خلافت ترشح شدہ بود. قریب بود بہ زیر پای بیعت کنندگان پامال شود. ازین حادثہ ہویداست کہ بعد حضرت سیدنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر انبیاء و رسل شخص دیگر بمقام ولایت حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نمی رسد. پس طریقہ کہ با اوشان منسوب است بالضرورت باید افضل طرق دانستہ شود.

**دلیل دوم:** طرق صوفیہ کہ فی الحال در بین امت اسلامی رواج یافته و بہ شعب متعددہ منشعب گردیدہ بدو واسطہ بحضرت مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم منتہی میشود. طریقہ صدیقیہ بواسطہ حضرت صدیق رضی اللہ عنہ و دیگر طرق بواسطہ حضرت اسد اللہ الغالب رضی اللہ عنہ. طریقہ صدیقیہ طوری کہ بواسطہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بمشرد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم میرسد همان طور بواسطہ حضرت اسد اللہ الغالب رضی اللہ عنہ ہم واصل میگردد.

باین طریق حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه که شیخ حضرت بایزید بسطامی قدس سره هستند طریقه عالیہ صدیقیہ را بواسطہ قاسم نواسہ حضرت صدیق اکبر و اوشان از حضرت سلمان فارسی (رض) و اوشان از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و اوشان از حضرت سید عالم و مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم تلقین نموده اند. و حضرت امام جعفر صادق از طریق والد خود حضرت امام باقر و اوشان از حضرت والد خود حضرت امام زین العابدین و اوشان از حضرت امام حسین و اوشان از حضرت اسد الله الغالب رضی الله عنه و اوشان از حضرت سید العرب والعجم مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم عیناً همین طریقه را تلقی نموده اند این است که این طریقه باین فضیلت مزدوجہ بہترین طرق دانستہ شد و حضرت بایزید بسطامی قدس سره کہ مجمع این دو بحر فیض واقع شدہ اند بہ سلطان العارفین ملقب گردید. قدسنا الله باسرارہم.

**دلیل سوم:** مشایخ این طریقه عالیہ ذکر خفی را اختیار نموده اند زیرا کہ ذکر خفی از ریاب بسیار دور است و ہم بہ امر مبرم: (ادعور بکم تضرعاً و خفیۃ ان الله لا یحب المعتدین) امر واجب العمل و جملہ دوم آیہ وافی ہدایہ در اینکہ و بعد این آیت او تعالیٰ باز مؤمنین را باین امر مامور میکند (وادعوا خوفاً و طمعا ان رحمة الله قریب من المحسنین) او یاد کنید او تعالیٰ را در حالتیکہ از عذاب او بہ ترس باشید و بہ رحمت او طمع زیاد داشته باشید. بہ تحقیق کہ رحمت او تعالیٰ خیلی نزدیک محسنین است. اینجا اشخاصیکہ با خوف و طمع ذکر میکنند بہ صفت احسان ذکر میفرماید. رحمت خداوند قریب محسنین است ازین آیہ ہم فضیلت ذکر خفیہ ظاہر است.

و ہم در حدیث شریف وارد است باین معنی کہ در یکی از سفرها حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدند کہ بعضی از اصحاب کرام بہ جہر مفرط ذکر می کنند آن حضرت صلی الله علیه وسلم عنایت کردہ فرمودند آیا شما کدام شخص کر ایاد میکنید کہ این قدر آواز خود را بلند می نمائید؟ او تعالیٰ سمیع و بصیر است و بہ ذکر خفیہ و جہری کسان علیم است او تعالیٰ صحابہ و عامہ مسلمین را امر نموده میفرماید: (یا ایہا الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجہروا له بالقول کجہر بعضکم لبعض. ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون) در این آیت او تعالیٰ مؤمنین را امر مینماید کہ آواز خود را بر آواز حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بلند نکنید و در تکلم بہ آواز بلند بہ آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند دیگر اشخاص مکالمہ ننمائید و اگر آواز خود را بلند نمودید و بہ جہر بایغبر خود صلی الله علیه وسلم مکالمہ نمائید اعمال شما لغو و برباد میشود و شما بربادی اعمال خود را نمی دانید و در این آیت میفرماید: (ان الذین یغضون اصواتہم عند رسول الله اولئک امتحن الله قلوبہم للتقویٰ لهم مغفرة واجر عظیم) اینجا او تعالیٰ اشخاصیکہ بہ آواز پست و آہستہ بحضور رسول الله صلی الله

علیه وسلم حرف میزنند قلوب اوشان را و تعالی امتحان کرده و در امتحان بحصول درجه تقوی کامیاب شده اند برای این طبقه مؤمنین مغفرت و اجر عظیم مقرر شده در حین قرائت قرآن عظیم الشان او تعالی مستمعین را به شنیدن و سکوت محض امر نموده میفرماید: (اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون) امراد از کلمه «انصتوا» این است که سرا هم بیک حرف یا کلمه مشغول نشوید و به منتهی درجه سکوت و متوجه سمع قرآن باشید. اگر در وقت قرب سماع قرائت قرآن را استماع و انصات نمودید و تعالی برای شمار حمت خود را ارزانی نموده شمار از مرحومین حساب میکند.

متعاقبا میفرماید: (واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافین) او تعالی محبوب خود را خطاب کرده میفرماید: (ذکر کن رب خود را در نفس خود در حال تضرع و خفیه بدون اینکه در قول خود حین ذکر آواز خود را بلند نمایی و به ذکر رب خود، در صبح و شام مشغول بوده و خود را در جسمه غافین داخل مکن. این امر اگرچه ظاهرا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم متوجه شده لکن مفهوم آن عام است و تعلق به مؤمنین میگیرد. زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایت حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها الحظه هم از ذکر خداوند غافل نمی بودند. در این آیت او تعالی ذکر جهر را به کلمه «دون الجهر» منع میکند. در وقت اداء نماز که مبنا بر اظهار است او تعالی آواز بسیار بلند را منع کرده میفرماید: (ولا تجهر بصوتک و لا تخافت بنا) آواز خود را در نماز بوقت قرائت فاتحه و آیات دیگر بلند مکن که باعث انزعاج مقتدین و سامعین گردیده. وهم خیلی به آواز پست که مقتدین و سامعین نشنوند قرائت مکن. بلکه: (وابتغ بین ذلک سبیلا) او پیروی کن طریق وسط را یعنی نه به آواز بلند قرائت کن و نه به آواز پست.

ای عزیز! از این آیات بینات و حدیث حضرت اشرف کائنات خیمی واضح معلوم شد که ذکر خفی بر ذکر جهر مزایای زیادی دارد. علاوه بر این او امر صریحه در ذکر خفی، فعل حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم فضیلت ذکر خفی را اثبات می نماید. بطور تواتر روایت شده که حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم بعد ادا نماز با مداد در موقعیکه نماز را ادا می کردند در همان موضع الی طوع الشمس سکوت تام را مراعات نموده به تفکر و مراقبه مشغول می بودند. همچنان بعد از ادا عصر الی وقت مغرب به همین سکوت دوام میفرمودند. و این دو وقت را کتب فقیهیه وقت فرض تقدیری می نامند و حسب فرموده حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم در این دو وقت نماز نقل را مکروه میدانند. این است که مشایخ طریقه صدیقیه این سنت فعلی را متابعت نموده و همیشه خود اوشان و مریدان شان را امر می کنند که این دو وقت را بذكر قلبی و تفکر در آیات معجزات خداوندی و ترقب فیض از بارگاہ بی نیاز صرف نمایند و مؤکدا دوام این عمل

را از طالبین خود خواهش میکنند.

**دلیل چهارم:** در ذکر خفی ریامداخلت نمی کند. چه ذاکر ذکر خود را برای اهل مجلس نشان داده نمیتواند. لکن در این ذکر عجب حادث میگردد. که برای دفع آن التزام سنت را حضرات مرشدین علاج نافع دانسته و امر میکنند. طالب در همه اعمال و افعال خود اطاعت سنت را بر خود لازم بداند.

**فایده اول:** ای عزیز! بدانکه حضرت جد امجد حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی مرشدنا شیخ احمد فاروقی کلمهء ریاء و عجب را چنین تعبیر نموده اند: (ریاء) که مادهء آن از رویت گرفته شده به معنای نشان دادن عمل است. یعنی عابد و زاهد و صوفی طوری وضعیت را در ذکر اختیار کنند که برای اهل مجلس و تلامیذ و همسایه خود عمل خود را نشان بدهند این وضعیت را شرعیت ریاء نامیده و آیه: (الذین هم یراون) برای این معنائش صریح است اما عجب بمعنای دیدن عمل است اعنی عابد و زاهد و صوفی طوری عبادت کنند که عبادت خود را به نظر خود مجسم نموده و نفس خود را به آن مغرور گردانند ازینجا است که حضرت خواجه عبدالله انصاری رحمت الله علیه میگوید: (الهی! بیزارم از آن طاعتی که مرابه عجب آورد!) و ریاء و عجب چرامذموم است باین سبب که در ریاء و عجب شرک خفی نفس را استیلاء می نمایند در ریاء گویا در عبادت مخلوق عاجز را با حضرت خالق مقتدر جل شانہ شریک می نماید چه وقتی که عبادت خود را به مخلوق نشان میدهد معلوم است که برای حصول مدح آنها عبادت کرده و این نیست مگر شرک خفی. اما عجب که عبارت است از دیدن عمل خود مذموم است باین معنا که در این فکریه عابد، زاهد و صوفی خود بین گردیده و بر عبادت خود اعتماد نموده نفس اماره را تقویت مینماید. و این جاهم شرک خفی ظاهر میگردد. چه در عبادت، نفس اماره را با حضرت معبود برحق جل شانہ شریک میگردانند و اگر این عمل اعنی ریاء و عجب بر قلب زاهد، عابد، صوفی مستولی گردد. و بطور مداومت باین دو فکر مشغول شود شرک خفی رفته رفته به شرک جلی مبدل میشود، العیاذ بالله و حدیث شریف حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم که میفرمایند: (ان الشیطان لیجری فی بنی آدم مجری الدم او در حدیث دیگر میفرماید: (الا ان لكل ملك حمی و حمی الله سبحانه محارمه فمن حام حول الحمی یوشک ان یقع فیہ) او کما قال اشاره باین معناست (اعاذنی الله سبحانه و ایاک من الریاء و العجب).

## فصل دهم

### در تفصیل مواضع لطائف عالم امر و عالم خلق

ذکریکه حضور مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و از ایشان ثم فثم مشایخ طریقه عالیہ بہ طالبان خود تلقین نموده و می نمایند. در لطائف پنجگانه عالم امر است که عبارت انداز: (قلب نوری، روح، سر، خفی و اخفی و لطائف پنجگانه عالم خلق عبارت انداز: (عنصر آب، عنصر خاک، عنصر باد، عنصر آتش، نفس انسانی که فشرده، عناصر اربعه عالم خلق است) اصول عالم امر فوق العرش واقع شده و او تعالیٰ به مقتضای حکمت بالغه، خود آن اصول را باین لطائف برونک عشق و محبت و جاذبه اعطا کرده که حین ذکر اسم ذات رشته، ارتباط جاذب و مجذوب عاشق و معشوق، محب و محبوب مانند رشته، برق (کهربا) بطور غیر مرئی باهم متصل گردیده و سبب نزول فیض میگردد. و بقدرت و توفیق حضرت جامع الاضداد عالم امر با عالم خلق مترج میشود.

**لطیفه اول:** لطیفه اول عالم امر قلب نوری و یا صنوبری است که به اندازه سه انگشت زیر پستان چپ قرار دارد این لطیفه را حضرات نقشبندیہ صدیقیہ درس اول معین کرده اند. در تعین قلب صنوبری در ابتداء تلقین طریقه و اینکه لطیفه اولین را در این پاره گوشت معین نموده اند همانا منطوق لازم الوثوق حدیث حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم امثال نموده اند چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلاح قلب را موجب صلاح جسد و فساد آن را سبب فساد جسد قرار داده اند. لهذا حضرات مشایخ طریقه مجددیہ نقشبندیہ صدیقیہ اولاً باصلاح این قطعه گوشت شروع و مسترشدین را بذکر خفی در قلب صنوبری امر نموده میفرمایند. طالب بعد توبه و انابت و بیعت بدست شیخ مقتدی حسب ارشاد ایشان اسم ذات اعنی (الله) را که مستجمع جمیع صفات است با ملاحظه معنای بیچونی و بیچگونگی، قلب خود را با اسم مذکورہ ذا کرتصور نموده و قلبا باین اسم مشغول ذکر باشد. موضع قلب را زیر پستان چپ به سه انگشت معین کرده طالب را امر می نمایند که در وقت ذکر لب برب دندان به دندان گذاشته چشم های خود را به مژگان پوشیده زبان را بکام چسبانیده در عالم خیال چنین تصور کند که قلب او بذکر اسم الله جلاله با ملاحظه معنای مذکور مشغول است و نفس خود را از دماغ خود خارج کند بطوری که آمد و رفت نفس در حرکت قلب و ذکر متداخل نشود. برای ذکر عدد معین تعیین نکرده اند بلکه دوام ذکر را شرط اساسی دانسته میفرماید، طالب را لازم است که علی الدوام بذکر مشغول باشد و اعمال را که به جوارح (اعضای ظاهری خود) معمول می نماید باید ذکر نشود و به عبارت (دست بکار و دل بیار) این موضوع را تمثیل نموده اند طالب را لازم است که در ذکر مداومت نماید به درجه، که ذکر ملکه، قلب گردد. بعد حصول دوام ذکر در باطن و متابعت سنت سنیه

در ظاهر او تعالی که معطی فیض است از منبع فیض روزنه به قلب طالب می کشاید و طالب نور این لطیفه را در عالم مثال برنگ (زرد) می بیند و دید آن به تفاوت مشهود میگردد. گاهی از وجود طالب جداگانه مشتمل بر وجود او و گاهی مانند شعله که از روزنه بیرون میشود به همین طور از قلب طالب نور لطیفه قلب هم بیرون شده و بر طالب احاطه می نماید. بر طالب دوام ذکر لازم است تا اینکه دید نور ذکر دایما به مشاهده او برسد و این مرتبه را حضرات مرشدین قدس سرهم مرتبه فناء قلب مقرر نموده اند.

لطیفه قلب زیر قدم حضرت سیدنا آدم صفی الله علیه السلام بوده و این لطیفه مشرب او است یعنی طالب در این لطیفه از خرمن فیوض و رکات حضرت صفی الله علیه السلام بهره مند میگردد و باین سبب طالب را آدمی المشرب می نامند. بعد از ظهور آثار مذکور طالب را امر میکنند که در لطیفه روحی مشغول ذکر شود.

**لطیفه دوم:** لطیفه دوم عالم امر لطیفه روحی است موضع این لطیفه رازیر پستان راست بدوانگشت معین کرده اند و طالب را در این لطیفه هم مطابق حالت ذکر در لطیفه قلبیه بذکر اسم ذات با ملاحظه معنای بیچونی و بیچگونگی بطریق خفیه خیال و تصور امر میکنند. تا از مداومت ذکر لطیفه قابلیت انعکاس نور از اصل خود حایز گردیده و طالب به چشم باطن نور مخصوص این لطیفه راه بیند. نور این لطیفه در عالم مثال به رنگ سرخ جلوه میکند. این لطیفه زیر قدم حضرات نوح نبی الله و ابراهیم خلیل الله علیهما السلام واقع است و طالب از خرمن فیوض اوشان خوشه چینی نموده و فیض حاصل میکند و طالب را در این وقت ابراهیمی المشرب و یانوحی المشرب می نامند. بعد از ظهور آثار در لطیفه روحی طالب گویا درس این لطیفه را هم بانجام رسانیده است. لهذا او را بذکر لطیفه سر امر می کنند.

**لطیفه سوم:** لطیفه سوم عالم امر لطیفه سراسر است این لطیفه بالای پستان راست بدوانگشت معین کرده اند و همان ذکر مقرر را ادامه میدهند نور این لطیفه در عالم مثال برنگ سفید جلوه می نماید. و این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علیه السلام است اعنی طالب از خرمن فیوض اوشان درویزه می نماید. و طالب را حضرات مرشدین در این حالت موسوی المشرب می نامند.

**تنبیه:** چون بر حضرت کلیم الله پرتو جلالت غالب است احوانا طالب در وقت شغل باین لطیفه و خصوص در وقت ظهور نور نوریك قسم وجد و بیطاقتی و حرارت زیاد در وجود خود احساس میکند. ولی چون هنوز این شخص در ابتداء سلوک طریق است باید بدیدن این احوال اعتماد نکند و مغرور نشود. و این وجد و جذبه را نقطه مقصد خود نداند چه هنوز هزاران حجاب ظلمانی و نورانی در پیش است:



عنقاشکار کس نشود دام بازچین کین جا همیشه باد بدست است دام را

**لطیفه چهارم:** لطیفه چهارم عالم امر لطیفه خفی است موضع این لطیفه را بالای پستان چپ بقدر سه انگشت مایل به وسط سینه معین کرده اند و ذکر این لطیفه نیز همان ذکر اسم ذات است. نور این لطیفه در عالم مثال به رنگ سیاه جلوه می نماید: (کعبه وش داده لباس خود سیاه) و این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی روح الله است علیه السلام اعني سالک درین مرتبه از خرمین فیوض حضرت عیسی علیه السلام درویزه می نمایند. بعد از ظهور آثار در این لطیفه طالب رابه شغل لطیفه پنجم مامور می نمایند.

**لطیفه پنجم:** لطیفه پنجم عالم امر لطیفه اخفی است محل این لطیفه را در وسط سینه (صدر) معین کرده اند. نور این لطیفه در عالم مثال برنگ سبز جلوه مینماید این لطیفه زیر قدم حضرت سرور کائنات خلاصه بنی آدم سید المرسلین سیدنا محمد علیه الصلوة والسلام است طالب درین مرتبه از خرمین فیوض اشرف مخلوقات مستفیض میگردد. این لطیفه را زیر قدم حضرت سید العرب والعجم صلی الله علیه وسلم قرار داده اند. به دلیل اینکه:

۱- موضع این لطیفه در وسط سینه واقع و وسط هر چیز بحکم: (خیر الامور اوسطها) بهترین اطراف است. زیرا طرفین اعنی طرف اقصی و ادنی با وسط مرتبط است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم واسطه ارتباط اولین به آخرین است. و (نحن الاخرون السابقون) باین معنا اشاره میکند.

۲- بعض از صوفیه کرام را روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین کلمه ملهم نموده اند: (وفي الاخفی انا) این است اسباب تعین این لطیفه که زیر قدم حضرت سید بنی آدم صلی الله علیه وسلم و نور این لطیفه سبزمی باشد که علامه حصول مقاصد است بعد از آنکه طالب لطائف پنجگانه عالم امر را طی نموده به انوار و آثار هر کدام علیحده علیحده به تفصیلی که در تکمیل و فناء لطیفه قلبیه ذکر شده واصل گردد اعنی به فنای هر لطیفه بصورت جداگانه شرف یاب شود در ضمن سلوک لطائف عالم امر، علامات سیر عالم خلق و آثار سیر در عالم خلق. حین اشتغال بر لطیفه نفسیه و قالب که آن را بذکر سلطان مسمی نموده اند نیز ظاهر میگردد.

**لطیفه سلطان:** لطیفه سلطان که لطیفه اول عالم خلق مقرر شده موضع این لطیفه را مقدم دماغ اعنی از آغاز ناصیه الی انتهای پیشانی تعیین کرده اند و چون ناصیه شخص مجمع حواس خمسّه باطنیه اوست و بر لطایف خمسّه مشرف است. لهذا برای این لطیفه نور مخصوص معین نشده است طالب در حالت شروع که بذکر مشغول در دهان اسم ذات را با ملاحظه معنای بیچون و بی چگون، بی مثل و بی مانند صیغه ذکر دانسته

و مطابق لطائف خمسه در اصل دماغ خود (از ابتدای موی پیشانی الی آخرین نقطه بلندی سرمصروف) بذكر این اسم مبارك مشغول میگردد. در این لطیفه انوار لطائف خمسه ممتزج گردیده و نور این لطیفه رنگ مخصوص را دارانیست گاهی به رنگ سرخ، گاهی برنگ سفید و گاهی برنگ سیاه و گاهی برنگ زرد و گاهی برنگ سبز و اکثر اوقات برنگ ممتزج ازین رنگ همامند رنگ (قوس قزح) جلوه می نماید و فنای جسدی که عبارت از عناصر اربعه و نفس باشد در این وقت به طالب حاصل میشود.

طالب طریقه عالیة نقشبندیة صدیقیة در ضمن سیر این لطیفه لطایف عالم خلق را که عدد آنهم پنج است سیر می نمایند. لطیفه اول عالم خلق لطیفه سلطان اذکار است که شامل و حاوی پنج لطایف عالم خلق است تفصیل آن قبلا گذشت. موضع این لطیفه قبل از ظهور حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد الفاروقی رضوان الله تعالی علیه در زیر ناف تعیین شده بود و بعد از شرفیابی حضرت مجدد الف ثانی بحضور حضرت خواجه محمد باقی مرشد ایشان قدس سره همان طریقه عالیة بتوسط حضرت مجدد الف ثانی قدس سره رونق و شعشعان دیگر بخود گرفت و مقام اعلی و حدة الشهود را بالاتر از آن را و تعالی به برکت متابعت سنت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه و سلم باین بنده خود حضرت (امام ربانی قدس سره) اعطاء نمود و در قاره هند و افغانستان این طریقه عالیة بدرجه عام گردید که هیچ يك از طرق صوفیه این رواج را دارا نشده بودند. حتی که در عهد حضرت خواجه محمد معصوم پسر سوم حضرت مجدد الف ثانی قدس سره پادشاه وقت اورنگ زیب ملقب بعالم کبر که توسط ایشان داخل طریقه گردیده و از خلفای معروف شان به حساب می رفت. در این عصر فی الحال خوب بیادم نیست که خود حضرت مجدد الف ثانی قدس سره موضع ذکر سلطان را از زیر ناف به دماغ مبدل نمودند یا کدام يك از فرزندان و احفادشان اغلب گمان این است که حضرت حجة الله نقشبند ثانی یکی از نبیره های شان موضع ذکر را تغییر دادند به هر حال در این زمان همگی مشایخ طریقه نقشبندیة متفقا همین موضوع را برای ذکر سلطان معین کرده اند و طالبان که در این موضع بذکر مشغول میشوند قرارینکه بیان نمودم از انوار و آثار این لطیفه حظ می بردارند و همگی وجود خود را به اثر ذکر این لطیفه متأثر می نمایند و همان انوار متعددهء ممتزجه را به چشم باطن می بینند. و در اثنای سیر این لطیفه نفسیه لطایف چارگانه باقیمانده عالم خلق را هم سیر می نمایند.

لطیفه دوم عالم خلق لطیفه خاکی است. در حین سیر این لطیفه ربع مسکون بصورت نقطه جواله به نظر می آید و احیانا واقعات ربع مسکون برای طالب کشف میشود. و فنای این لطیفه در همین اثر مندرج است.

لطیفه سوم عالم خلق لطیفه آبی است در حین سیر این لطیفه آب های جاری و دریا و بحر های محیط به نظر سالک جلوه می نماید و خود را عالم فنون شناوری حساب میکنند. فنای این لطیفه هم در این اثر مندرج است.

لطیفه چهارم از لطایف عالم خلق لطیفه آتشی است در حین سیر این لطیفه چراغ ها و شعله ها و مشعل های زیاد به نظر طالب جلوه مینماید خود را به انوار این چراغ ها و مشعل ها منور می بیند مانند شخصیکه اطراف او را چراغ های کشف احاطه کرده باشد. جسم او به نظر خودش روشن و منور معلوم میشود. فنای این لطیفه هم در این اثر مندرج است.

لطیفه پنجم از لطایف عالم خلق لطیفه بادی است. در وقت سیر این لطیفه طالب در دو طرف بدن خود دو بال مانند مرغ های پرنده حس میکند و گاه گاه توسط این دو بال به عالم قدس پرواز می نماید. مؤلف میگوید: این سیر برای این مسکین به کرات و مرات در ابتداء طریق در وسط آن و بعد اجازه مرشد معظم حضرت شمس المشایخ قدس سره میسر شده حتی چند روز پیشتر می بینم که در هوا پرواز میکنم و هر دو دست های من مانند دو بال جسد مرا به هوا حمل کرده و بهر طرف که میخواهم بسیار به سهولت پرواز میکنم و در زمین عده زیادی از مردم را می بینم که بطرف من نگران هستند و از پرواز من متعجب و متحیر هستند. بحکم: (و اما بنعمه ربك فحدث) خود را مجبوراً ظنار این نعمت دیده نوشتم. بعد ظهور انوار لطایف عالم امر و آثار لطایف عالم خلق فنای جسدي که مرکب است از عناصر اربعه حاصل میشود و وجود طالب در وقت ذکر و سیر لطائف مذکوره بی حس و حرکت به خیال می آید. وصول این مرتبه وابسته به محبت شیخ مقتدی است و طالب را لازم است که در ازدیاد محبت با شیخ مرشد خود آنقدر کوشش کند که مقام فنای شیخ برایش حاصل گردد. برای حصول این محبت و زیادت آن حضرات مرشدین قدس سره هم رابطه شیخ را لازم میدانند و رابطه این است.

**فایده دوم:** مراد از گرفتن رابطه و لفظ رابطه این است که طالب در وقت ذکر که تشویش یا خطری برایش حاصل میگردد یا شیطان لعین در باطن او وسایس را القاء می نماید این طالب هیئت و قیافه شیخ مرشد خود را ملاحظه نموده و مرشد خود را در ذهن خود مجسم تصور نماید احياناً شیخ خود را در باطن و یا خارج وجود خود ملاحظه میکند و حصول رابطه کامله مربوط به محبت کامل است و همین که رابطه مجسم شود خطرات و وسوس و تشویش به فضل خداوند رفع میگردد. و رابطه را که رابطه می نامند باین سبب است. این تصور اعنی تصور هیئت و قیافه شیخ مقتدی مسترشد را با مرشد واسطه ارتباط و اتصال میگردد و ذریعه زوال خطرات و وسوس و تشویش گردیده موجب وصول فیض میشود.

(نفعني الله واياك بفيوض المرشدين قدس سره هم).

**فایده سوم:** جلیلهء که فایده سوم این فصل است از فواید خیلی عزیزه بشمار میرود والی حال در کتب قدم این فایده ذکر نشده لهذا این سطور به غور باید ملاحظه شود.

ای عزیز! باید دانست که اصول لطایف عالم امر را او تعالی و تقدس فوق عرش عظیم متمرکز نموده و به قدرت خداوندی خود آن لطایف را با این لطایف که در وجود بنده خود خلق کرد یک قسم عشق و محبت اعطاء کرد و از طریق عشق و محبت عالم امر را با عالم خلق ممتزج نمود لطایف خمسسه وجود انسانی را برای انعکاس خواص و انوار لطایف عالم امر مانند آئینه خلق نمود که همگی خصائص عالم امر در وجود انسان و لطایف خمسسه او منعکس گردیده بحکم: (سبحان من جمع بین الاضداد) عالم خلق با عالم امر در وجود انسانی که با حسن تقویم موصوف است متحد شد. و او تعالی و تقدس بفضل و کرم خود حضرات عالی درجات مرشدين این طریقه را که سر حلقه و مقتدی اوشان مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم است از این سر آگاهی داد. و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحکم: (بلغ ما نزل الیک) مرشد دوم و یار اول حضرت افضل البشر بعد الانبیاء مولینا صدیق اکبر رضی الله عنه را از این امتزاج واقف نمود و برای حضرت صدیق اکبر این طریقه را تعلیم نمودند و حضرت صدیق اکبر بحضرت سلمان فارس رضی الله عنهما و اوشان به حضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر و اوشان بحضرت امام جعفر صادق و اوشان بحضرت بایزید رضی الله عنهم تلقین کردند.

و این علم و تعلیم و حصول آن صرف از فضل و مرحمت او تعالی است و از اثر رحمت حضرت سیدنا رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم: (ذالك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم).

آری! (یؤت الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا نشکرک اللهم علی ما اسبغت من فیضک علی عبادک الذین انعمت علیهم و خصصتہم لهذا المیزه و جعلتہم نیرا مسا مضینها لمن یسلك هذا الطریقه).

ای فرزند! باید دانست که بیان این جاذبیت و معاشقه عالم امر را با لطایف عالم خلق حضرت امام ربانی محبوب سبحانی مجدد الف ثانی قدس سره تعالی در مکتوب دو صد و شصتم که بنام فرزند ارشد گرامی خود حضرت خواجه محمد صادق قدس سره صادر کرده اند بطور اجمال تحریر نموده اند که این مسکین در اخیر این رساله مکتوب شریف را نقل نموده و هم باین اجمال اشاره کرده ام شرح مفصل این جاذبیت را که این تفصیل در کتب دیگر ذکر نشده و تنها مرشدی که این تفصیل و بیان ارتباط و مناسبت عالم امر را با عالم خلق برای این مسکین تعلیم نموده اند همان ذاتی قدسی سمات حضرت ولی الله الاحد صاحب القدر البازخ مولانا الشیخ فضل محمد الملقب به شمس المشایخ است

قدس سره وسبب تعلیم دادن شان این بود. بعد از آنکه برای این مسکین در اول اجازه تعلیم  
 طریقه رابطور مقید اعطاء نموده امر کردند برای مسترشدین لطیفه قلبیه را تلقین نمایم  
 و در این اثناء به صوب قندهار مسافرت کردم و چندی از تلقین مسترشدین به علت  
 قصور محمل امتناع ورزیدم حضرت ایشان با اشراف باطن از امتناع من واقف شده و یک  
 مکتوب عتاب آمیز در قندهار برایم ارسال داشتند و در آن نوشته بودند: که ای فرزند  
 چرا از تعلیم طریقه برای طالب ها امتناع می ورزی ممکن است که بر شیخ مقتدی  
 خود اعتقاد را سخنداری؟ من اگر در شما قابلیت ارشاد را نمی دیدم گاهی بشما اجازه مقیده نمی  
 دادم و مخالفت او امر حضرت مرشدین را قدس سرهم مرتکب نمی شدم شمارا مؤکدا امر می  
 نمایم که مسترشدین را بعد استخاره و ظهور آثار قبولیت طریقه عالیہ را تلقین نمائید بعد  
 وصول این امر خود را به تلقین طریقه عالیہ به همان طور مقید مجبور دیده و اشخاصیکه  
 طالب دخول در طریقه عالیہ می شدند بعد استخاره برای شان لطیفه قلبی را تلقین  
 می کردم. در همین مسافرت از حضورشان استغفار نموده و سبب اینکه لطایف عالم امر چگونه  
 در وجود انسان که از عالم خلق است جای گرفته از حضورشان سوال نمودم و ایشان لطف  
 و شفقت نموده از این اسرار این بی مقدار را آگاهی دادند (۱).

**فایده چهارم:** ای عزیز! باید دانست که حضرات مشایخ طریقه مجددیه نقشبندیہ صدیقیہ  
 قدس سرهم برای لطایف خمسہ و ذکر سلطان تنها اسم ذات رامعین کرده اند و چون این اسم  
 مستجمع جمیع صفات است. لہذا از اسماء صفاتیہ استغناء حاصل شد و طالب با آنکه  
 در مواضع پنجگانه بذکر اسم ذات مشغول میشود ولی رنگ انوار را در هر لطیفه برنگ  
 دیگر می بیند و در ذکر سلطان همگی رنگ ها متزوج مرئی میگردد. و ازینجا است که  
 میفرماید:

مستی این می زیک مینابود      لیک در هر سر خماری دیگر است

**تبصرہ:** خماری حالتی است که بعد از زوال سکر حاصل میشود طالب هم انوار را بعد از آنکه  
 ذکر ملکہ قلب او گردد مشاهده می نماید. لہذا به خماری تعبیر کرده اند.  
 ای فرزند! بعد طی این مراحل حسب ارشادات حضرات مرشدین قدس سرهم طالب  
 دایره ولایت صغری را طی کرده و بر مرشد لازم است او را به سیر و سلوک دایره وسطی نقل  
 و ذکر این دایره را برایش تلقین کند و اینک تفصیل این دایره طور اجمال در فصل یازدهم بیان  
 میشود.

(۱) از حسن اتفاقات و از اینکه او تعالی بفضل خود خواست تعلیمات حضرت مرشد شمس المشایخ قدس سره را برای من  
 مکشوف گرداند در تاریخ (۲۰) شهر جمادی الاول که خواستم مکتوب (۲۶۰) دو صد و شصتم دفتر اول حضرت امام ربانی  
 قدس سره که بنام فرزند گرامی شان حضرت محمد صادق (رح) صدور یافته نقل کنم در مکتوب مذکور اجمال این تفصیل  
 را خواندم و معلوم شد که حضرت شمس المشایخ این معارف را از مکتوبات شریف استنباط نموده و با این مسکین تعلیم  
 دادند. الحمد لله علی ذلک (المجددی).

## فصل یازدهم

### در طریقه ذکر نفی و اثبات

سیر در مرتبه نفی و اثبات قدم گذاشتن در دایره وسطی است ذکر این مقام همانا کلمه توحید است اعنی کلمه (لا اله الا الله) حضرات مرشدین طریقه عالیہ نقشبندیہ این ذکر را به پنج طریقه و مرحله معین نموده اند که هر مرحله بعنوان سبق و درس علیحده تحریر میشود.

**درس اول یا سبق اول:** طالب را لازم است که در وقت خلاء معده به کنج مسجد و زاویه خانه نشیمن خود بزانوی ادب نشسته نفس خود را بزیرناف حبس کرده کلمه (لا اله الا الله) بفرق سر رسانیده با ملاحظه معنای نفی کلمه (اله) را به شانه راست وصل نموده کلمه (لا اله الا الله) را از شانه راست بر قلب منوی که در پهلوئی چپ واقع است بشدت ضرب کند و هر وقتیکه نفس را از حبس رها میکند باید در عدد طاق رها کند اعنی در عدد سه پنج هفت، نه و همین طور تا در بیست و یک میرساند. در دو کلمه اول

اعنی (لا اله الا اله) باطله را نفی و در کلمه سوم اعنی (لا اله الا الله) معبود برحق را اثبات نماید. **فرد:**  
تابه جاروب لاروبی راه نرسی در سرای الا الله

و این درس را حضرات مرشدین از حیث ملاحظه معانی متعدده پنج قسم میدانند.

**قسم اول:** ملاحظه این معنا (لا اله الا الله) نیست هیچ معبودی (لا اله الا الله) جز ذات پاک.

**قسم دوم:** (لا اله الا الله) نیست هیچ موجودی ممکن (لا اله الا الله) جز ذات واجب الوجود.

**قسم سوم:** (لا اله الا الله) نیست هیچ ممکن و واجب (لا اله الا الله) جز وجود مطلق.

**قسم چهارم:** (لا اله الا الله) نیست هیچ موجودی (لا اله الا الله) جز واجب الوجود تعالی.

**قسم پنجم:** (لا اله الا الله) نیست هیچ موجودی و مشهودی در غیب و شهادت (لا اله الا الله) جز وجود مطلق و مشهود برحق بی شائبه حلول و اتحاد.

ای فرزند! ملاحظه معانی دو حین حبس نفس و وقوف عدد شرط است به این طریق باید در هر قسم از اقسام خمس که شروع می کنی معنای کلمات را در عین ملاحظه کلمه توحید باید ملاحظه نمائی. و هر وقتیکه نفس را از حبس رها میکنی باید در عدد طاق باشد. اول دفعه در عدد سه و باز در پنج و هفت و نه و یازده و سیزده و به همین طور الی عدد بیست و یک و هم هر وقتیکه بعد تمام عددها که نفس را از حبس رها میکنی قسمت دوم کلمه توحید اعنی محمد رسول الله را به زبان خود جاری نموده و بعد بگوئی (الهی مقصود من تویی رضای تو مطلوب ماست) و بعد دوباره به حبس نفس مشغول شده و سعی نمایی که حبس نفس را الی عدد بیست و یک دوام بدهی زیرا حضرات مرشدین قدس سرهم تکمیل هر قسم

از اقسام پنجگانه نفی و اثبات رابه عدد بیست و یک معین کرده اند جمله عدد سبق هابیکصد و پنج عدد میرسد. و بعد این طالب رابه شغل در سیر دایره کبری اعنی به مراقبات امر می نمایند. من مسکین نسبت به این زمان آفت اقتران از طالبان طریقت خواهش میکنم سعی و کوشش کنند که حبس نفس رابه هفتاد و یک برسانند. و هم در یک حالت میتوانند از قسم اول به قسم دوم و از دوم به سوم و از سوم به چهارم و از چهارم به پنجم اشتغال نمایند. با این طریق همین که بیست و یک را در قسم اول تمام کردند فوری به قسم دوم حبس نفس در قسم سوم ثم فثم الی قسم پنجم حبس را دوام بدهند. فرزند خلیفه عبدالرحیم را او تعالی توفیق داده که همواره حبس نفس را الی یکصد و پنج مرتبه دوام داده میتوانند و قتی که به فضل و عنایت خداوندی و معاونت ارواح مطهره حضرات مرشدین رضوان الله علیهم قسم پنجم بی شائبه غیب و غیریت به انجام برسد و طالب بدون خستگی در اقسام خمس سیر خود را دوام داده بتواند این وقت معامله نفی و اثبات تمام شده و نفس طالب استعداد شرف اطمینان را دارا میگردد. و آثار کلمه توحید در قلب سالک ظاهر شده و یک درجه به نعمت رضاء ممتاز میشود. در این مقام ترقی سالک وابسته به تکرار کلمه توحید است و بعد آنچه در نهان سالک مکنون باشد به ظهور خواهد پیوست. دایره وسطی بانصف دایره کبری را این وقت طی کرده به نصف اعلا دایره کبری سیر خود را شروع مینماید.

**فایده اول:** باید دانست که تعلیم طریقه نفی و اثبات را روح حضرت خضر علیه السلام برای یکی از مشایخ عظام طریقه صدیقیه قراریکه حضرات نقشبندیه میفرمایند باین طریق **تعلیم داده اند روح حضرت خضر علیه السلام** به مذهب جمهور اولیاء الله با روح و جسد او شان به مذهب بعضی دست یکی از مشایخ را گرفته و در حوض آب غوطه داده در زیر آب این طریقه را برایش ارشاد نموده و چون عادتاً شخصیکه در آب غوطه می خورد نفس کشیده نمی تواند و باید نفس خود را حبس کنند. اسم این شخصی بیادم نیست اغلب گمان که حضرت عبدالخالق غجدوانی قدس سره باشند بعد که از آب برآمدند این طریق را برای طالبان تلقین نموده و در بیرون آب مسترشدین رابه شغل نفی و اثبات مامور کردند از آن وقت حضرات مشایخ مجددیه نقشبندیه قدس سرهم این طریقه را پیروی نموده و می نمایند و فقنا الله وایاک.

## درس دوم نفی و اثبات :

**فایده دوم:** حضرات مشایخ مجددیه اعنی مشایخیکه حسباً و نسباً به حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد الفاروقی قدس سره ارتباط دارند در طریقه ذکر نفی و اثبات یک نوع استشفاء راهدایت کرده و برای خلفای شان چنین تعلیم داده اند. بعضی امراض که معالجه اطباء در شفای آن عاجز آمده باشد این مریض را در بستر پاک

خوابانیده و يك چادر سفید را بالای او انداخته چهار نفر از مشایخ را امر میکنند که به اطراف  
 اربعه مریض راست و چپ ، سر و پای نشسته و قبل از شروع به ذکر نفی و اثبات به کمال  
 عجز و نیاز از حضرت شافی حقیقی جل شانہ شفاء مریض را سوال نموده و به ذکر نفی و اثبات  
 با حبس نفس مشغول میشوند و درین وقت ملاحظه این معناء را بر خود در وقت ذکر لازم  
 میدانند (لا اله) نیست هیچ شفاء دهنده (الا الله) جز شافی حقیقی و در کلمه نفی سلب  
 مرض و در کلمه اثبات، اثبات صحت را ملاحظه نمایند. در این درس که درس دوم است  
 حضرات امر نموده اند. که این چهار نفر باید هر کدام شان حبس نفس را الی عدد هفتاد و یک  
 دوام بدهند و همینکه عدد هفتاد و یک تمام میشود نفس را رها داده بگویند الھی! شافی مطلق  
 هستی ما بنده های عاجز شافی این مریض را از بارگاه تو سوال میکنیم و بعد بگویند  
 (محمد رسول الله) و مریض را از بستر برخیزانند امید است در جلسه اولی او تعالی مریض  
 را شفاء بدهد و اگر مرض رفع نشد الی سه و الی هفت روز جلسه طریقہ استشفاء را معمول  
 نمایند. امید قوی است که اگر اراده او تعالی از طریق قضاء مبرم مرگ این مریض  
 مقدر نکرده باشد شافی کامل برایش حاصل گردد انشاء الله تعالی.



## فصل دوازدهم

### در بیان مراقبات (۱)

بعد تکمیل سیر در اقسام خمسہ نفی و اثبات یا حبس نفس و ملاحظہ معانی خمسہ و وقوف عددی در اغلب اوقات برای طالب استعداد انتقال در مراقبات حاصل میشود و مرشد را لازم است طالب را به شغل و مراقبات امر نماید. در مراقبات را به هفت قسم منقسم و به هفت مرتبه مرتب کرده اند که اینک هر مرتبه مفصلاً مرقوم میشود.

**مرتبه اول:** در این مراقبه سالک را لازم است که چشم ظاهر را بسته بحضور دل چنین تصور کند که او تعالی بر ظاهر و باطن او مطلع است:

درود یوار من چو آئینه شد از کثرت شوق هر کجامی نگرم روی ترمی بینم  
درود یوار چو آئینه شود و انگشت شوق هادی، این حالت اشاره به مرتبه و حده الوجود است  
و سالک را لازم است باین مقام که میرسد بدانند که این مقام آخرین نیست و هنوز مراحل زیاد در پیشرو است و باید به دوام ذکر و دوام مراقبه مشغول گردیده از صحبت شیخ خود و از ارواح حضرات مرشدین قدس سره هم به فضل حضرت خداوندی استمداد جوید و امیدواری را پیشه خود نماید تا ازین مقام او تعالی را به فضل خود به مقام و حده الشهود برساند انشاالله.

**مرتبه دوم:** درین مراقبه سالک چشمها را بسته و دیدهء دل را از جمیع اشیاء و مرتبه و متخیله گردانیده سرتاقدم و وجود خود را چشم مقرر کرده در انتظار جلوه محبوب حقیقی باشد. سکوت و سکون و خاموشی را بدرجهء مراعات کند که از سرتاقدم او هیچگونه عضویکه یک موی بدن او هم متحرک نباشد.

**مرتبه سوم:** باید سالک با مراعات و وضعیکه در مرتبه و یا مراقبه دوم ذکر شد آری! با مراعات و التزام و وضعیت مذکور در این مرتبه در تمام وجود خود ملاحظه معنای (الله معی حاضری و ناظری) را تصور نماید در این مرتبه ممکن است او تعالی برای سالک کشف القبور اعطاء و به مرتبه فنا فی الله برسد. و بعضی حجب ظلمانیه از مقابل دیدهء بصیرت او رفع گردد و درجات عروج او برایش ظاهر گردد.

(۱) مراقبات جمع مراقبه است. در لغت مراقبه به معنای انتظار و نگرانی آمده و با اصطلاح حضرات مشایخ کرام نقشبندیه عبارت از انتظار فیض از بدهاء فیاض است. سالک را لازم است که چشم سر را بسته و به دیدهء دل و بصیرت چشم براه نزول فیض باشد و به درجهء حواس باطنه و لطایف خمسہ و لطیفه سلطانه را با تمام اعضاء ظاهریه جسد طوری حرکت نماید که یک موی بدن او هم حرکت نکند و بایک عالم عجز و نیاز و اعتراف به قصور اعمال از بدهاء فیاض فیض را سوال نموده منتظر ورود آن باشد بحکم (ومن دق باب الکریم افتح) امیدقوی است که او تعالی سالک را از فیوض تجلیات صفاتی خود بهره عطاء می نماید (المجددی).

**مرتبہ چہارم:** در خلال این مرتبہ ویامراقبہ اسمی را کہ از جملہ (۹۹) نمودونہ نام او تعالیٰ مبدء فیض ویابہ عبارہ دیگر مبدء تعین سالک است در وجود ملاحظہ نمودہ و خود را مظهر آن دانستہ و رجوع بہ صاحب مشرب یکی از انبیای مرسل علیہم السلام نمودہ از کمالات ایشان درویزہ نمودہ بہرہ حاصل میکند. تعیین این اسم کہ سالک مظهر آن میگردد متعلق بدیدن احوال و ظہور آثار آن اسم است. مانند صفات جلال و جمال و سلام و قدسیت و رحمت. و درک این اسم ہم متعلق بہ احوال سالک است و چون ظرف بلورین سفید کہ آب رنگین در او بریزانند فوراً بہ همان رنگ رنگین میشود. و حسب ظہور آثار اسماء صاحب مشرب او از حضرات انبیای مرسل معین میگردد. مثلاً صفت جلالی در وجود حضرت نوح و حضرت موسی علیہما السلام و صفت جمالی در وجود حضرت ابراہیم و حضرت عیسی علیہما السلام و صفت رحمت در وجود حضرت سید عالم مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم غالب بودہ و ہمینکہ سالک آثار یکی از این سه صفت را در وجود ببیند بہ همان وقت بروح آن پیغمبر مرسل علیہ السلام توجہ نمودہ و از روح او شان استمداد کنند و خود را قابل تلقی آن فیض بنماید.

**مرتبہ پنجم:** سالک را لازم است کہ در وقت شغل باین مراقبہ افعال خود را جملگی سلب نمودہ و ہمہ افعال خود را مخلوق او تعالیٰ و تقدس دانستہ و خود را در مقابل او امر قضاء و قدر بی اختیار محض بداند و وجود خود را شرم محض انگارد تا از خیر محض حظ حاصل کند.

**مرتبہ ششم:** درین مراقبہ سالک وجود خود را نفی کند و وجود حق سبحانہ تعالیٰ را اثبات نماید و خود را یک بندہ عاجز و او تعالیٰ را خداوند قادر و توانایقین کردہ نزول فیض را از فضل و کرم او تعالیٰ دانستہ بر عبادات و طاعت خود اعتماد نکند.

**مرتبہ ہفتم:** چشم ظاہر را بستہ، دیدہ دل را کشودہ در معنای این آیہ کریمہ: (و فی انفسکم افلا تبصرون) مستغرق می گردد علامہ و وصول کمال و تمامیت این مراقبہ این است کہ، کمالاتیکہ از مبدء فیاض برای سالک مقرر و مقدر گردیدہ است برایش مکشوف میگردد و علم یقینی بہ حصول کمالات برایش حاصل میشود. بہ عنایت او تعالیٰ و تقدس و کمال متابعت سنت حضرت مرشد اعظم صلی اللہ علیہ وسلم بہ عالم قدس پرواز کردہ بہ مقام بندگی (عبدیت) میرسد و از آنجا نزول نمودہ و نفس او بعد طی مراحل سابقہ کہ لطایف خمسہ، ذکر سلطان، نفی و اثبات و مراقبات عبارت از آن است. آری! بعد طی مراحل مذکورہ او مطمئنہ گردیدہ بہ بشارت (الان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا هم یحزنون) مبشرو بہ خلعت ولایت خاصہ مخلع میگردد. (او صلی اللہ تعالیٰ وایاک الی مقام الرضاء والعبدیت بفضله و کرمہ تعالیٰ).

**فایده جلیله اول:** ای عزیز! بدانکه طریقه سلوک مراتب مراقبات از مرشد اعظم اشرف مخلوقات صلی الله علیه وسلم عملاً و قولاً به حضرات اصحاب کرام و ثم فثم بحضرات مشایخ عظام تلقین گردیده.

در احادیث صحیحہ از حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ادای نماز فجر در محلی که نماز را ادای نمودند الی طلوع شمس و بعد از نماز عصر الی غروب شمس سربہ جیب تفکر برده و بایک جهان سلوک و انصاف این دو وقت را سپری می نمودند و ہم در احادیث صحیحہ وارد است که از شغل به نماز نفل هم منع فرمودند و حضرات فقہای کرام رحمہم الله تعالی متفق القول این دو وقت را وقت فرض تقدیری می نامند. و شغل را در اعمال نافله مکروه میدانند. حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم بعد جلسہ صبحیہ کہ آفتاب بلند می شد برخواستہ دو رکعت نماز نفل و همچنان بعد آذان مغرب دو رکعت نماز نفل اداء می کردند. این جلسہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اختیار سکوت تام و سربہ جیب تفکر فروردن همانا مراقبہ عملیہ است و نہی از شغل بنوافل و التزام سکوت مراقبہ قولیہ و مامور بہ است. و ہم در بعض آثار وارد است: (تفکر ساعتہ خیر من عبادۃ سبعین ستہ) این تفکر در کائنات و اینکه این مخلوقات را خالق عظیم خلق نموده و بہ یک نظام غیر قابل التغیر کرات ارضوی و سموی و شمس و قمر و نجوم سیارہ و ثابتہ در دوران انداختہ و از مخلوقیکہ او را باحسن تقویم خلق کردہ حضرات انبیاء و رسل را برای ہدایت و ارشاد و تلقین مبعوث کردہ و خاتم انبیاء را بہ خلعت محبوبیت مخلع و نزول وحی را بہ بعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحکم: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) بہ انتہا رسانیدہ. آری این تفکر یک ساعت از عبادات نافله ہفتاد سال بہتر است و ثواب مراقبت فیض با سکوت تام از خواندن نماز نفل بیشتر.

ای عزیز این ہمہ بیانات را از حضرت مرشد شمس المشایخ (فضل محمد المجددی) قدس سرہ العزیز شنیدہ و بعضی را صرف بہ الہام خداوندی فهمیدہ و درین رسالہ مختصرہ درج نمودم. این مسکین از این مقامات بہرہء ندارم و اگر مخالفت امر حضرات مرشدین را مرتکب نمی شدم یک کلمہ ہم نمی نوشتم و لکن بحکم: (المأمور معذور) آنچه بمن سماعاً یا الہاماً ارشاد شدہ در صفحہ کاغذ برای استفادہء مرشدین و مسترشدین نوشتم:

در پس آئینہ طوطی صفتم داشته اند / آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان / گرمان رسیدیم تو شاید برسی

(مثبت الله وایاکم علی متابعتہ السنۃ السنیہ المصطفویۃ علی صاحبہا الف صلوة و تحیة

و افاض علینا من فیوضات الطریقة المجددیۃ النقشبندیۃ الصدیقیۃ قدس الله سرہ اسرارہم

القدسیۃ آمین، آمین، آمین).

خوانندگان عزیز! این بحث را به نقل مکتوب (۲۶۰) حصه چهارم دارالمعرفت دفتر اول مکتوبات شریف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی مرشدنا ومولانا شیخ (احمد الفاروقی) قدس سره خاتمه میدهم تا مرشدین ومسترشدین از مطالعه آن مستفید شوند:

به حقایق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الهی منبع رحمت نامتناهی مخدوم زاده گئی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان طریقی که حضرت اوشان را با آن طریق ممتاز ساخته اند و متضمن است آن بیان مریبان ولایت سه گانه را که ولایت صغری و آن ولایت اولیاء امت و ولایت کبری که ولایت انبیاء است و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت. هر ولایت که باشد و بیان لطایف عشره انسانی که پنج آن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشد. با کمالاتیکه مخصوص به هر کدام از این لطایف است و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف که مخصوص به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلك .

### بسم الله الرحمن الرحيم

(الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام علي سيد المرسلين وعليهم وعلي آله واصحابه الطيبين الطاهرين).

بدان ای فرزندان! (۱) اسعدك الله سبحانه كه پنجگانه عالم امر (قلب، روح، سر، خفی و اخفی) که اجزای عالم صغیر انسانی است، اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزای انسانی است اصول آن پنجگانه فوق العرش است که به لامکانیت موصوف است ازینجا است که عالم امر را امکانی گویند. دایره امکان چه خلق و چه امر و چه صغیر و چه کبیر به نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشاء امکان است درین موطن منتهی گردد. و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانه عالم امر را به ترتیب طی کرده سیر در اصول این ها که در عالم کبیر است، فرماید و بر بلند فطرتی بمحض فضل ایزدی جل شانہ آن همه را به ترتیب و تفصیل طی کرده به نقطه آخر آن برسد. هر آئینه دایره امکان را به سیرالی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیاء است نموده بود. بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء و صفات وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است (عالم

(۱) بدان ای فرزندان! حاصل اجمال این مکتوب شریف این است! اولاً لطایف پنجگانه عالم امر را به ترتیب طی باید نمود بعد از آن سیر در ظلال اسماء و صفات بعد از آن سیر در نفس اسماء و صفات و شیون و عبارات است بعد از آن در اصول این ها بعد از آن اصل الاصول بعد از آن به دائره فوقانی که غیر از قوسی، از اواظا هر نساخه اند بعد از آن باسم الباطن ثم و ثم (المجددی).

امر او شائبه عدم آنجاریه نیافته واقع شود و آن همه را به فضل خداوندی جل سلطانہ بطریق سیر فی اللہ طی کرده به نہایت آن برسد. دایره ظلال اسماء و جوی رانیز طی کرده باشد و وصول به مرتبه اسماء و صفات واجبی جل سلطانہ حاصل نموده بود. نہایت عروج ولایت صغری تا اینجا است و در این موطن شرعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بیدایت ولایت کبری کہ ولایت انبیاء است علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات نہادہ می آید. باید دانست کہ این دایره ظل متضمن مبادی تعینات خلایق است سواي انبیای کرام و ملائکہ عظام علیہم الصلوٰۃ و السلام و ظل ہر اسم مبداء تعین شخص است از اشخاص حتی کہ مبداء تعین حضرت صدیق کہ افضل بشر است بعد از انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات نقطہ فوق این دایره است و آنکہ گفتہ اند کہ چون سالك به اسمی کہ مبداء تعین او است برسد سیرالی اللہ را تمام کردہ باشد مراد از آن اسم ظل اسم الہی جل شانہ باید داشت و جزء از جزئیات آن اسم نہ اصل آن اسم. و این دایره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبہ اسماء و صفات است مثلاً علم صفتی است حقیقی کہ جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است کہ باجمال مناسبت دارد و ہر جزء آن صفت حقیقت شخصی است از اشخاص غیر از انبیای کرام و ملائکہ عظام علیہم الصلوٰۃ و السلام. و مبادی تعینات انبیاء و ملائکہ اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصلہ مثلاً صفة العلم و صفة القدرة و صفة الارادة و غیرہا و بسیاری از اشخاص در یک صفت کہ مبداء تعین است شرکت دارند بہ اعتبارات مختلفہ، مثلاً مبداء تعین حضرت خاتم الرسل شان العلم است و همان صفت العلم بہ اعتباری مبداء تعین حضرت ابراہیم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات و نیز آن صفت باعتباری مبداء تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجہ محمد اشرف ذکر یافته است. و آنکہ بعض از مشایخ گفتہ اند کہ حقیقت محمدی تعین اول است کہ حضرت اجمال است و مسمی است بوحدة. مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاہر ساختہ اند واللہ سبحانہ اعلم مرکز ہمین دایره ظل است این دایره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز اجمال دانستہ بوحدة نامیدہ اند و تفصیل آن مرکز را کہ محیط این دایره است و احدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل را کہ دایره اسماء و صفات است ذات بیچون کہ مبراء است از تعین تصور نمودہ اند چہ صفت را عین ذات گفتہ اند و زائد دانستہ اندہ این چنین است بلکہ گویم مرکز این دایره ظل، ظل مرکز دایره فوق است کہ اصل او است و مسمی است بہ دائرہ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دائرہ اصل است کہ اجمال اسماء و شیونات است و تفصیل اسماء و صفات در این دائرہ مرتبہ و احدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبہ ظلال اسماء نمودن مبنی بر اشتباه ظل است بہ اصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی اللہ در آن موطن، چہ فی الحقیقہ آن سیر سیر داخل

سیرالی الله است. لهذا بعد از آن اگر عروجی در دایره اسماء و صفات که اصل این دایره است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود و این ولایت مخصوص به انبیاء است علیهم الصلوة والتسلیمات بالاضاله و به تبعیت ایشان به اصحاب کرام ایشان نیز این دولت رسیده نصف سافل این دایره متضمن اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه، نهایت عروج پنجگانه عالم امر تا نهایت این دایره اسماء و شیونات است بعد از آن اگر به محض فضل ایزدی جل سلطان از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دایره اصول این ها خواهد بود. و از گذشت این دایره اصول دایره اصول آن اصول است، بعد از طی دایره قوسی از دایره فوق ظاهر خواهد شد آن را نیز قطع باید نمود و چون از آن دایره غیر از قوس ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آمد. در اینجا (۱) سری خواهد بود که بر آن سراطلاع نه بخشیده اند. و این اصول سه گانه (۲) اسماء و صفات که مذکور شد مجرد اعتبارات اند در حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص به نفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد را این موطن میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک به اسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و به مقام رضاء ارتقاء می نماید، این موطن منتهای ولایت کبری است که ولایت انبیاء است علیهم الصلوة والتسلیمات و چون سیر را تا به این جا رسانید (۳) متوهم شد که مگر کار را تمام کرده باشد نداء در دادند که این تفصیل اسم (الظاهر) بوده که یک بازوی طیران است و اسم (باطن) هنوز در پیش است که بازوی دوم است برای طیران عالم قدس و چون آن را به تفصیل به انجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی و چون به عنایت الله سبحانه سیر اسم باطن نیز به انجام رسید و جناح طیران میسر شد. (الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاء ت رسل ربنا بالحق)

ای فرزند! از سیر اسم (الباطن) چه نویسد که مناسبت حال آن سیر است تا رو تبطن است این قدر از آن مقام و امی نماید. که سیر در اسم (الظاهر) سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس. و سیر در اسم (الباطن) نیز هر چند سیر در اسماء است اما در ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سپرها اند که رو پوش

(۱) یعنی در عدم اظهار از دایره فوقانی به جزیک قوس رازی و حکمتی خواهد بود که این فقیر را بر آن مطلع نساخته اند مراد از کلمه این فقیر حضرت امام ربانی است قدس سره.

(۲) و این اصول سه گانه یعنی دایره اصول صفات و شیونات، و دایره اصول این ها و دایره فوق که از آن غیر قوس ظاهر نشد.

(۳) چون سیر را تا این جا رسانید اعنی حضرت امام ربانی که این جاسیر را رسانیدند کمان کردند که کار سلوک با تمام رسیده از عالم غیب نداء دادند (المجددی).

حضرت ذات تعالی و تقدس گشته. مثلاً در صفت العلم ذات تعالی اصلاً ملحوظ نیست در اسم (العلیم) ملحوظ است تعالی در پس پرده صفت. زیرا علیم ذاتی است که مراوراء علم است (فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن) و قس علی هذا است سایر الصفات والاسماء. و این اسما که به اسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات و شروع سیر درین اسما نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملاء علی است (۱) فرقی که در میان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم اندک راه است لابلکه فرقی که در میان مرکز خاک و محدث (سطح فوقانی فلك افلاك) عرش است نسبت به آن فرق حکم قطره دارد نسبت به دریای محیط در گفت نزدیک است و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتی که بر سبیل اجمال در بیان می آید. مثلاً گفته شده است که پنجگانه عالم امر را طی کرده سیر در اصول این هانماید تا دایره امکان تمام شود در این عبارت سیر الی الله به تمام ذکر یافته است و حصول این سیر را تقدیر به مدت پنجاه هزار سال راه نموده اند آیه کریمه: (تعرج الملكة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين سنة الف سنة) رمز این معنی می نماید. غائبه مافی الباب جذب عنایت خداوند جل سلطانہ نزدیک است که کار این مدت مدید را بطرفه العین میسر آرد.

با کریمان کارها دشوار نیست

و همچنین گفته شده است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول این هانماید. طی کردن جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل، مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند (منازل الوصول لا تنقطع ابداً لا بدین) و منع نموده اند تمامی این سیر را.

نه حسنش غایتی دارد نه سعدي را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب وصول به اعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند نه به اعتبار تجلیات صفاتی و مراد از حسن، حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی، زیرا که گوئیم که آن تجلیات ذاتی بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روش پوش صفات جمالیه نه، چه گفتگورابی این روپوش در آن موطن مجال نیست. (من عرف الله کل لسانه (۲) و تجلی نحوی از ظلیت می طلبد پس از ملاحظه شیون در آن مقام

(۱) مراد از ملاء اعلی ملائکه مقربین خواهد بود.

(۲) ابوبکر واسطی رحمه الله علیه میگوید: (من عرف الله انقطع عن الكل بل حرس وانقطع) یعنی آنکه خداوند را شناخت از همه چیزها برهد بلکه از همه عبارات های اشیا گنگ شد و از همه اوصاف خود فانی. محمد بن واسع گوید: (من عرف الله قل كلامه و دام تحیره) عارف آنست که سخنش اندک بوده باشد و حیرتش مدام، زیرا که عبارت از چیزی امید توان کرد که او در تحت عبارت آید. شبلی (رح) را گوید (العجز عن المعرفة معرفة حقیقت معرفت عجز است از معرفت) (کشف المحجوب) (المجددی).

چاره نبود. پس آن منازل و وصول و مراتب حسن داخل همان دائره اسماء و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسراست و امري که بر این درویش ظاهر ساخته اند ماوراء تجلیات و ظهورات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورا، حسن و جمال است. چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی بالجمله مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلك عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریاهاي بي نهایت را در کوزه هاي چند در آورده (فلا تکن من القاصرین) بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که بعد حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصاله نصیب عنصرناری است و عنصر هوایی و عنصر آبی که ملائکه کرام راعلی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات نیز از این عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده است که بعض ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان (سبحان من جمع بین النار و الثلج) است و در اثنای سیر این واقعه نمودند که گویا به راهی میروم و از بسیاری رفتن سخت در مانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که به مدد آن شاید توانم ره رفت، میسر نمی شود و به هر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن نماید، چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون به این حال سیر نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فناء دخول به آن شهر واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسماء و صفات و شیون و اعتبارات است که تمایز آنها به علم حصولی مناسب است. بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حصولی خواهد بود.

ای فرزند! اطلاق علم حصولی و علم حصولی در آن حضرت جل سلطان به اعتبار تمثیل و تنظیر است، زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلاً زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها مناسب علم حصولی (و الا فلیس ثمه الا تعلق العلم بالمعلوم من غیران یحصل من المعلوم فیه شئی فافهم) و این تعین اول که آن شهر کنایت از وست جامع جمیع ولایات انبیاء کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوة و التسلیمات و منتهایی ولایت علیاست که مخصوص به ملائکه اعلی است بالاصاله درین مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه؟ معلوم شد که حقیقت همان است که بالا ذکر یافته است (۱) و آن را تعین اول گفتن به اعتبار آن است که مرکز ظل این تعین اول است به اعتبار جامعیت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات سیری که فوق آن شهر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود. حصول این کمالات مخصوص به انبیاء است علیهم الصلوة و التحیات و ناشی از مقام نبوت است. کمال تابعان انبیاء را نیز به تبعیت

(۱) آنچه بالا ذکر یافت الخ اندرین مکتوب در قول حضرت ایشان قدس سره فی الحقیقت حقیقت محمدی مرکز این دایره اصل است که اجمال اسماء و شیونات است (المجددی).



از آن کمالات نصیب است و در میان لطایف انسانی حظ وافر ازین کمالات باالاصاله عنصر خاک راست و سایر اجزای انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق همه در این مقام تابع آن عنصر پاک اند. و به طفیل او با این دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده. بعد از دنو حقیقت تدلی در این موطن بظهور می آید و سر (قاب قوسین او ادنی) اینجان کشف می یابد. و درین سیر معلوم می گردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیاء همه ظلال کمالات نبوت اند و آن کمالات شج و مثال اند و حقیقت این کمالات را، ولایح می گردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات ولایت است. پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود به جمیع کمالات ما تقدم، دریای محیط را نیز نسبتی است به قطره در اینجان نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم مقام نبوت، بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جاهلی ازین سر میگوید: (الولایته افضل من النبوة) و دیگری از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید: (ولایت النسبی افضل من نبوته کبرت کلمته تخرج من افواههم) و چون به عنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات این سیر را به انجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزایش در عدم محض خواهد افتاد. (اذلیس وراءه الا العدم المحض) ای فرزند! ازین ماجری در توهم نیفتی که عنقاء در شکار آمده و سیمرغ در دام افتاد:

عنقاشکار کس نشود دام بازچین کاینجا همیشه باد بدست است دام را

(فهو سبحانه بعد وراء الورا ثم وراء الورا ثم وراء الورا)

هنوز ایوان استغنا بلند است مرافکر رسیدن ناپسند است

آن وراثت نه به اعتبار وجود حجب است. چه حجب (۱) بتمام مرتفع گشته است.

بلکه به اعتبار ثبوت عظمت و کبریایی است که مانع ادراک است و منافعی وجدان (فهو سبحانه اقرب فی الوجود و بعد من الوجدان) آری! بعضی از کمال مرادان باشند که درون سرادقات عظمت و کبریایی به طفیل انبیاء علیهم الصلوة و التسلیمات ایشان راجادهند و محرم بارگاه سازند. فعومل (۲) معهم ما عومل معهم.

(۱) چه حجب به تمام مرتفع گسترده. بدانکه حجاب هاد و قسم اند: وقال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمته) حجاب های ظلمانی حجاب های غفلت است که ناشی از کدورت لطایف عشره انسانی است. و حجب نورانی حجب عظمت و کبریایی است و چون سالک طی منازل سلوک را با تمام رساند و حجب ظلمانی همه مرتفع گردد، پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت و جلال و راء کبریا.

(۲) فعومل معهم ما عومل معهم - معامله کرده میشود با کمال مرادان به طفیل حضرات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات آن معامله، که با حضرات انبیاء شده، زیرا تابع اکمل را از خوان متبوع او نصیب است (والله اعلم) (المجددی).

ای فرزند! این معامله مخصوص به هیئت وجدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم امرناشی گشته مع ذلک در این موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است. و آنکه گفته (لیس وراءه الا العدم المحض) زیرا که بعد تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علم حصولی عدم است که نقیض او است و ذات الله سبحانه و وراء این وجود و عدم است. همچنانکه عدم را آن جاراه نیست و جود را نیز گنجایش نه، زیرا که (۱) وجودیکه عدم به نقاضت او برپا باشد. چه شایان آنحضرت است جل سلطان و اگر اطلاق وجود در آن مرتبه کنیم از تنگی عبارت وجودی خواهد بود که عدم را به او مجال نقاضت نباشد و آنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است که حقیقت حضرت حق سبحانه تعالی وجود محض است از نارسایی خود نوشته است به حقیقت این معامله. و ازین قبیل است بعض معارفیکه در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است بر حقیقت کار. چون از حقیقت کار آگاه ساختند از آنچه در ابتداء و وسط نوشته و گفته نادم و مستغفر گشت (استغفر الله و اتوب الي الله من جميع ما كره الله سبحانه و تعالی) ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضاً در عروجات نبوت رو بحق است سبحانه نه آنچنانکه اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه تعالی و در نبوت رو بخلق. و ولایت در مراتب عروج است و نبوت در مدارج نزول، ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوت بوده. آری هر کدام ولایت و نبوت را عروجی است و هبوطی در عروج هر دو را و بحق است سبحانه و در هبوط رو بخلق. غایة مافی الباب. در مرتبه هبوط نبوت به کلیت رو بخلق است و در هبوط ولایت به کلیت رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخلق. سرش آن است که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت دامنگیر او است و مانع توجه او است به کلیت بخلق، به خلاف صاحب نبوت (۲) که مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است. لهذا به کلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل و علا (فافهم فان هذه المعرفة الشريفة و امثالها مما لا يتكلم بها احداً).

باید دانست که در مراتب عروج چنانچه عنصر خاک از همه بالا تر می رود در منازل هبوط

(۱) مراد حضرت امام ربانی این است: وجودیکه مقابل آن عدم باشد شایان حضرت خداوند جل شانہ نیست و جودیکه شایان ذات خداوند است آن وجود مطلق است و با آن وجود مطلق عدم و وجودیکه نقیض عدم است مقابله نمی شود.  
(۲) بحلاف صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام کرده مراد حضرت امام ربانی قدس سره این است که ولی به انتهای مقام عروج نرسیده و همواره آرزو دارد که با آن مقام برسد و با این سبب همیشه متوجه آن مقام است. و برای اینکه به آن مقام برسد سعی و کوشش میکند، اما صاحب نبوت با آن مقام رسیده و خطی و افراز آن مقام گرفته. لهذا نگران نیست و برای دعوت خلق مامور شده و از اینجاست که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم عروجش فوق مقامات عروج انبیاء ماتقدم واقع شد و از عالم خلق خارج گردیده به فوق عرش عروج نمود و باز به زمین نزول کرد لاجرم مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم فوق مقامات انبیاء ماتقدم و دعوت او جن و انس را شامل گردید (المجددی).

از همه پایان ترفرودمی آید، چراپایان ترفرو دنیا بد که مکان طبیعی آن از همه پایان تراست. و چون از همه پایان ترفرو دنیا چار صاحب دعوت ان اتم بود و افادهء اکمل باشد.

بدان ای عزیز! چون در طریق نقشبندیه ابتداء سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتداء سخن از عالم امر نموده آمد. به خلاف سایر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب می فرمایند بعد از آن به عالم امر می در آیند و الهی ماشا لله آنجا عروج می نمایند، ازین جا است که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب طرق گشته است. چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن سیر عالم امر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته اند و بیکار شمرده اند لابلکه مضر و مانع وصول به مطلب یقین نموده اند، زیرا که سالکان طریق (۱) بقدم تزکیه و به ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند بسا است که به این انجذاب قناعت کنند و به این التذاذ کفایت ورزند و مظنهء لامکانیه این عالم دامنگیرشان شود و شائبه (۲) بیچونی آن عالم امر از بیچون حقیقی باز دارد مگر در این مقام سالکی گفته است که سی سال روح را به خدایی پرستیدم، دیگری گفته که سراسوا و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دایره امکان است. بتنزیه نماست فی الحقیقت تشبیه است. بخلاف بزرگواران این طریق علیا که شروع از مقام جذبه می نمایند و به مدد التذاذ ترقیات می فرمایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران، پس آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را مدد و معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیت تصور نموده به لامکانی حقیقی توجه می فرمایند و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی ارتقاء می نمایند لاجرم به غرور و جدو حال در رنگ دیگران مفتون نمی گردند و بجوز و مویر این راه بر مثال طفلان گول نمی شوند و به ترهات (۳) صوفیه مباهات نمی کنند و به شطحیات مشایخ افتخار نمی نمایند متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمی خواهند، باید دانست که این عروج که در ماتقدم ذکر یافته است مخصوص به محمدی المشرب است که تام

(۱) زیرا که سالکان طریق یعنی سالکین طرق دیگر غیر از حضرات طریق عالیه نقشبندیه.

(۲) شائبه یعنی يك قدر از صفات بیچونی با این مقام آمیزش نموده و این آمیزش سالکان را از سیر باز میدارد.

(۳) ترهات: بضم اول و رای مشدده مهمله سخن های باطل، سهواً آمیز جمع ترهه که به معنای باطل است و قوله شطحیات بفتح اول و سکون حای مهمله مکسوره و بای تحتانیه مشدده، با اصطلاح صوفیه چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن و کلمات خلاف شریعت را به زبان آوردن، مانند اقوالیکه از بعض سالکان در حالت سکر صادر شده مثل قول منصور حلاج و بایزید بسطامی. و حضرات کاملین مکملین این اقوال را رد نموده و قابل اعتبار نمیدانند و شطح در لغت بیرون شدن از راه راست است و رفتن است براه های که خارج منطقه اصلیه باشد (شطح الماء) در وقتی گفته میشود که آب از کاسه سرازیر و کاسه مملو شود (المجددی).

الاستعداد است، که از کمالات جواهر خسته عالم امر نصیب کامل دارد، چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن پنجگانه که ظلال اسماء و جویبی است حظ وافر دارد همچنین از اصول آن ظلال که مقام اسماء و صفات است. و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود، زیرا که بسا است که بظاهر محمدی المشرب بود که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد. امامعاملهء اخفی را به انجام نرساند به نقطه آخر او منتهی نشود بلکه در ابتداء و در وسط او ماند و چون در اخفی کوتاهی کند در اصول آن نیز به اندازه آن کوتاهی خواهد کرد و کار را به انجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چارگانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته به وصول است به نقطه آخر آن مرتبه، ابتداء و وسط از نقص خبر میدهد اگر چه برابر مواز نهایت کوتاهی کند. فرد:

فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون دیده اگر نینم دوست بسیار است

و این کوتاهی در اصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از وصول به مطلب باز خواهد داشت، و آنکه گفتم که این بیان مخصوص به محمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال او مقصود بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب است و دیگری بود که کمال او مقصود بر درجه ثانی باشد از درجه ولایت که مقام (روح) است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او تا درجه ثالث بود که مقام (سر) است و شخص رابع بود که که نهایت عروج کمال او تا درجه رابع باشد که مقام (خفی) است درجه اولی را مناسبت به تجلی صفات افعال است و درجه ثانیه را به تجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه ثالث را به شیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت است و درجه رابع را به صفات سلبيه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم. درجه اولی زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او صفت تکوین است که منشاء صدور افعال است، و درجه ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات و رب ایشان صفت العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است. و درجه رابعه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او از صفات سلبيه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام در این موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان را در این مقام حاصل است. و درجه خامس زیر قدم حضرت خاتم الرسل است علیه و علیه الصلوة والتسلیمات و رب او علیه الصلوة والسلام رب الارباب است که جامع جمیع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دایرهء

این کمالات است و در مرتبه صفات و شیونات تعبیر ازین رب جامع به شان العلم مناسب است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است و به همین مناسبت ملت علیه الصلوة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبله او، قبله او علیهما الصلوة والتسلیمات باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه به اعتبار تقدم و تأخر درجات است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس، بلکه به اعتبار قرب و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال کثرة و قلة پس رو بود که صاحب (قلب) به اعتبار قرب به اصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب پیدانکرده است: (کیف و ولایتیته النبی التي في الدرجة الاولى من الولايتة افضل قطعاً من ولاية الولي الذي في الدرجة الاخری) پوشیده نماند که سلوک لطایف به ترتیب مذکور که از قلب به روح روند و از روح به سرو از سربه خفی و از خفی به اخفی نیز مخصوص به محمدی المشرّب است که به ترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته به ترتیب در اصول این هاسیر می نماید بعد از آن در اصول اصول، همین ترتیب را مرعی داشته کار را به انجام میرساند و این راه به ترتیب مذکور شاهراهیست موصول را و صراط المستقیم است هر متوجهان احدیت را، بخلاف ولایات دیگر که گویا از هر درجه نقبی کنده اند تا به مطلوب رسانیده اند. مثلاً از مقام (قلب) نقبی کنده اند و به صفات افعال که اصل اصل او است رسانیده اند و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند و به صفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس، وشك نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است، پس در آن موطن و اصلان افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد. چنانچه صاحب (اخفی) را بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگر چه تفاوت به اعتبار (علو و سفلی) باقی خواهد ماند و صاحب (قلب) به صاحب (اخفی) برابری نخواهد جست اما این جا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیاء بایکدیگر متصور است که صاحب ولایت (قلب) دون است از صاحب ولایت (اخفی) بعد از وصول هر دو به مرتبه کمال، اما اولیاء رانسبت به انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات این تفاوت مفقود است، زیرا ولایت نبی که از مقام (قلب) ناشی شده است افضل است از ولایت ولی که از مقام (اخفی) ناشی گشته است. گرچه آن ولی کمالات اخفی را به انجام رسانیده باشد و سیر این صاحب ولایت، همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است. قال الله سبحانه: (ولقد سبقنا لعلنا العبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جنودنا لهم الغالبون) (۱) آری این تفاوت در میان انبیاء بایکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفلی لیکن این تفاوت در انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات نیز تا آخر دائره کمالات عالم امر است. بعد از آن تفاضل به این

(۱) آری این تفاوت در میان انبیاء بایکدیگر متصور است، این فرموده حضرت امام ربانی قدس سره مستنبط از آیه کریمه است که او تعالی در سوره بقره نازل کرده میفرماید: (تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض) (المجددی).

علو و سقل نمی تواند که صاحب این سقل در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو (کما شاهدنا التفاوت فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات فان موسی ثمه جسیم و ذوشان عظیم لیس لعیسی علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام تلك الجسامة و الشأن فعلمنا ان التفاوت فی ذلک الموطن بامر آخر و راء ذلک العلو و السقل و هآنا ابینه من بعد مفصلاً انشا الله به حسن توفیقه و کمال منه و کرمه تعالی و كذلك وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن و سایر الانبیاء غیر خاتم الرسل علیهم الصلوة و التسلیمات فی الکمالات التي تتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التي هي فوق جمیع الحقایق البشریة و الملکیة فان للخلیل ثم شأناً عظیماً مرتبة رفیعة لم یتیسر لاحد ذلک الشأن و الرتبة) درین مقام شگرف که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریایی است کمالات مرکز آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی همه مفصل بحضرت خلیل مسلم، هر که دیگر است در آنجا طفیل ایشان است از انبیاء علیهم الصلوة و التسلیمات و کمال اولیاء علیهم الصلوات و التسلیمات همانا که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند آنجا که تشبیه (۱) داده اند صلوة و برکات مسئول خود را به صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و آله الصلوة و التسلیمات، و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضي هزار سال آن تفصیل ایشان را نیز میسر شد و مسئول مجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه. و کمالات آن مقام (۲) عالی فوق کمالات و لایات و کمالات نبوت و رسالت است. چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیه است انبیاء کرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوة و التحیات و آنچه این فقیر در رساله (مبدء و معاد) نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده به مقام حقیقت کعبه که فوق او است رسیده متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال این حقیقت بوده که در وقت عدم ظهور این حقیقت همه آن را حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل، اصل می انگارد و به حقیقت می نامد ازینجا است که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود، سرش آنست که ظهورات آن مقام به اعتبار ظلال آن مقام است فی الحقیقت، حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه آخر ظاهر شده است اگر گویند از کجا معلوم شود که این رتبه، مرتبه اخیر ظهورات اوست، تا به حقیقت دانسته شود، گوئیم

(۱) آنجا که تشبیه داده اند این فرموده حضرت ایشان به صیغه صلوات که حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله وسلم بعد نزول آیت صلوة و سلام برای اصحاب کرام بجواب سوال آنها تعلیم داده و فرمودند (قولوا لهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید) حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة به لفظ کما صلیت و کما بارکت درود فرسادن را بر خود باد و درود فرسادن بر حضرت خلیل مشابه نموده اند و این معنا مربوط حضرت امام ربانی است قدس سره.

(۲) کمالات آن مقام یعنی کمالاتیکه به حقیقت کعبه الله تعلق دارد (المجددی).

که حصول علم به ظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر آخریت آن ظهور، چه این علم در وقت ظهورات سابق حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میدانند و هیچ یکی را ظل نمی انگارند اگرچه نداند که اختلاف این حقایق از کجا آمده است فافهم.

ای فرزند! از معارف سابق معلوم شد که کمالاتی که به عالم امر تعلق دارند مقدمات اند و معارج و کمالاتی را که به عالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت خالی نیستند و مخصوص اند به مقامات ولایت و کمالات ثانیه از شائبه ظلیت که مناسب ظهورات این نشاء دنیویه اند برآمده اند و از مقامات نبوت نصیب کامل یافته پس طریقت و حقیقت که به ولایت مربوط اند خادمان باشند مرشریعت را که ناشی از مرتبه نبوت است و ولایت زینیه باشد مرعروج نبوت را. ازین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله سرار هم اختیار کرده اند و ابتداء از عالم امر نموده اولی و انساب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است باید نمودنه از اعلی به ادنی چه توان کرد؟ این معمار ابرهمه نکشوده اند دیگران به صورت نظر انداخته عالم خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقاء نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است و پستی فی الحقیقت بلندی است و بلندی پستی. بلی نقطهء آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است به نقطهء اولی که اصل الاصل است این قرب نقطهء دیگر را میسر نشده است (که مستحق کرامت گناهکارانند) این دید مقتبس از مشکوة نبوت است، ارباب ولایت از این معرفت قلیل النصیب اند، انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت به شریعت آمده اند. غایه مافی الباب. اولیاء کامل را که سیرایشان موافق سیر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتداء صورت شریعت است و در وسط طریقت و حقیقت که به ولایت تعلق دارند و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمرهء نبوت است. پس مقرر شد که حصول طریقت و حقیقت مقدمه است مرحصول حقیقت شریعت را، پس بدایت اولیاء کامل و بدایت انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت. فلامعنی لقول من قال (بدایته الاولیاء نهایت الانبیاء) و از بدایت اولیاء نهایت انبیاء شریعت خواسته. آری آن بیچاره (۱) چون از حقیقت کار آگاهی نداشت لاجرم با این شطح تکلم نموده، این معارف را هر چند کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک است. اما منصفی که جانب بزرگی انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بروی مستولنی بود و یحتمل که قبول این اسرار غامضه فرماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید.

(۱) آن بیچاره یعنی کسیکه گفته بدایة الاولیاء نهایت الانبیاء از حقیقت علوشان حضرات انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام خبر نداشته و خبر نشده و بدرجهء که رفعت شان و مقام انبیاء را درک کند نرسیده که با این قول قابل گردیده (المجددی).

ای فرزندان! بشنو! که انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصود بر عالم خلق ساخته اند (بنی الاسلام علی خمس) و چون قلب را مناسبت به عالم خلق بیشتر بوده به تصدیق نیز دعوت فرمودند و از ماوراء قلب سخن فرمودند و آن را کالمطروح فی الطریق ساختند و از مقاصدش مردند. بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بی دولتی حرمان همه وابسته به عالم خلق است و عالم امر را با آن متعلق نیست، دیگر، عملی که فرض و واجب و سنت است اتیان آن به قالب تعلق دارد که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است، پس قریبیکه ثمرهء اداء این عمل است به اندازه اعمال خواهد بود، پس ناچار قریبیکه ثمرهء ادای فرایض است نصیب عالم خلق باشد و قریبیکه ثمرهء اونیوافل است نصیب عالم امر و شکر نیست که نفل را به اندازه فرض هیچ اعتدای نیست کاشکی حکم قطره داشت نسبت به دریای محیط. بلکه نفل را به اندازه سنت نیز همین نسبت است اگرچه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریا است پس تفاوت در میان دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست. اکثر خلائق چون ازین معنی نصیب ندارند فرایض را خراب ساخته اند و در ترویج نوافل می کوشند، صوفیه خام ذکر و فکر را از اهم مهم دانسته در اتیان فرایض و سنن مساهلات می نمایند و اربعینات و ریاضات را اختیار نموده ترک جمعه و جماعت میکنند و نمی دانند که ادای یک فرض با جماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است.

آری! ذکر و فکر با مراعات آداب شریعت بهتر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرایض را خراب و ابتر می سازند، نماز عاشورا را که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات به صحت نه پیوسته است به جماعت و جمعیت تمام می گذارند و حال آنکه میدانند که روایات فقهیه به کراهت جماعت نافله ناطق است و در ادای فرایض کسل می ورزند کم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند. بلکه از اصل وقت هم تجاوز می کنند و به جماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا دو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که به تنهایی کفایت کنند، هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید، از شومی این عمل ضعف در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هواء و بدعت هویدا است.



فرد:

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است  
 وایضا ادای نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد و ادای فرایض قرب اصل که شائبه ظلیت  
 ندارد مگر نوافلی (۱) که برای تکمیل فرایض ادا کرده شود آن نیز بمد و معاون قرب اصل  
 است و از ملحقات فرض. پس ناچار ادای فرایض مناسب عالم خلق بود که به اصل متوجه  
 است و اداء نوافل مناسب عالم امر که رویش به ظل است، همه فرایض هر چند قرب اصل می  
 بخشد اما افضل و اکمل اینها صلوة است (الصلوة معراج المؤمن) شنیده باشی (واقرب  
 ما یكون العبد من الرب في الصلوة) در وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و علی آله  
 الصلوة والسلام که تعبیر از آن به (لی مع الله) فرموده نزد فقیر در نماز بود. نماز است که  
 مکفر سیئات است، نماز است که نهی از فحشاء و منکر میفرماید نماز است که پیغمبر علیه  
 الصلوة والسلام راحت خود را در آن می جوید آنجا که میفرماید: (ارحتی یا بلال) و نماز است که  
 ستون دین آمده است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته، بر سر اصل سخن رویم و از مزیت  
 عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر این جاحظ خود را فرا گرفته است و مشاهده و معاینه  
 حاصل کرده فردا در بهشت معامله به عالم خلق افتد و رویت بلا کیف (۲) او را میسر آید.  
 وایضا متعلق مشاهده ظلی است از ظلال رحوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس  
 هر قدر فرق (۳) که در میان مشاهده و رویت است و در میان ظلیت و اصالت همانقدر فرق  
 در میان عالم امر و عالم خلق بدان. و نیز بدان که مشاهده ثمره و ولایت است و رویت ثمره  
 نبوت که به تبعیت انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات عامه متابعان را نیز میسر خواهد  
 شد ازینجا تفاوت در میان ولایت و نبوت را نیز دریاب.

**تنبیه:** هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر  
 خواهد بود و هر که رابعالم خلق مناسبت است او در کمالات نبوت افزون تر، ازینجا است که  
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت  
 موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه جانب او در حضرت  
 عیسی غالب است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام. لهذا به مشاهده اکتفا ننموده طلب

(۱) مگر نوافلی که برای تکمیل فرایض ادا کرده شود. مراد حضرت امام ازین نوافلی سنن مؤکد است که حسب آثار وارده  
 نقائص فرض باین سنن تکمیل میشود و کلمه نفل عام است که سنن مؤکد و سنن زوائد شامل است و اینجا مراد سنن  
 مؤکد است.

(۲) رویت بلا کیف: در نبوت رویت بلا کیف در بهشت برای ساکنین بهشت احادیث صحیحه وارد شده که جای شک و شبه  
 نیست و در بهشت بشرف این رویت انسان مرکب از عالم خلق مشرف میگردد.

(۳) از عبارات حضرت امام فرق معنای مشاهده و معنای رویت به وضاحت معلوم میشود چه مشاهده عام است که  
 مشاهده شخص مشهود را ببیند و باشد و مثال یا از دور خیال او را مارویت خاص است که به چشم تعلق دارد و دید چشم آن  
 دید است که شخص مرئی را رانی بیننده ببیند. فافهم (المجددی).

رویت بصرفرمود (۱) این است بیان سبب تفاوت اقدام انبیاء در کمالات نبوت که در ماتقدم وعدهء بیان آن نموده بودم، نه علوبعض لطایف وسقل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است والله سبحانه اعلم للصواب.

ای فرزند! چون نبوت که شرایع واحکام است تعلق به قالب بیشتر داشت وانبیاء را علیهم الصلوة والتسلیمات رانیز مناسبت به عالم خلق بیشتر بوده ازینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج به مقامات قرب که به ولایت تعلق دارد و ندانسته اند که نهایت عروج وغایت قرب در این موطن است. قراریکه سابق حاصل شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بصورت بعدم تصور میگردد و عروجیکه اول میسر شده بود عکسی از عکوس این عروج بوده که بظاهرنزول می نماید، نمی بینی که مرکز دایره ابعده نقطهء است نسبت به محیط دایره و حال آنکه فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب به محیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن اجمال است و این نسبت نقطه دیگر را میسر نشده است، عوام صورت بین این اقریبیت راننوانند دریافت. لہذا حکم بابعدیت آن نقطه می نمایند و حکم اقریبیت آن نقطه را جهل مرکب تصور میکنند و حاکم این حکم را تجهیل و تحمیق می نامند والله المستعان علی ماتصفون. باید دانست که مطمئننه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده و بر تخت صدر ارتقاء می نماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلاء بر ممالک قرب میفرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبهء ولایت کبری است بر آئینده این تخت رانظر باطن بطون نفوذ میکند و به غیب الغیب سرایت مینماید، بلی کسیکه بارفع امکانه صعود فرماید، بصراوتابا بعد از نفوذ خواهد نمود و بعد از تمکن این (مطمئننه) عقل نیز از مقام خود برآمده با او ملحق خواهد شد و عقل (معاد) نام خواهد یافت و هر دو به اتفاق بلکه به اتحاد متوجه کار خواهند بود.

ای فرزند! این مطمئننه را گنجایش مخالفت نمانده است و بحال سرکشی نه به کلیت خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار، مقصود همتش جز به رضاء پروردگار نیست جل سلطانہ و مطلبش جز طاعت و عبادت او تعالی نه سبحان الله.

(اماره) که اول بدترین خلائق بوده بعد از اطمینان و حصول رضاء حضرت سبحان رئیس لطایف عالم امر گشته است و رأس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام (خیار کم فی الجاهلیة خیار کم فی الاسلام) بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی است منشأ آن طبایع مختلفه عناصر رابعه است که اجزای قالب اند اگر قوت خضبیه است از آنجاناشی است و اگر شهویه است هم از آنجا و اگر حرص و شره است

(۱) رویت بصر حضرت کلیم الله که نور را از در در (کوه طور) مشاهده کردند باین مشاهده اکتفا نکرده عرض کردند رب ارنی انظر الیک. خداوند! به چشم من خود را نشان بده که به چشم خود ترا ببیند از این آیه شریف هم فرق مشاهده و رویت ظاهراست.

هم از آنجا خواسته است و اگر خست و دنائت است هم از آنجایی بینی سایر حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف و ردایل در آنها بوجه اتم و اکمل حاصل است. پس تواند بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات (رجعنا من الجهاد الا صغیر الی الجهاد الا کبر) جهاد با قالب بودن جهاد بانفس (کما قیل) که نفس با اطمینان انجامیده است و راضی و مرضی گشته پس صورت خلاف و سرکشی از وی نیز متصور نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب، عبارت از اداره ترک اولی است و ارتکاب امور مرخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمة و ترک فرایض و واجبات که آن در حق او نصیب اعداء گشته است.

ای فرزند! هر چند کمالات عناصر رابعه فوق کمالات مطمئننه است چنانکه گذشت امام مطمئننه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق به عالم امر گشته است صاحب سکر است و در مقام استغراق لاجرم مخالفت در وی نمانده و عناصر را چون که مناسبت بمقام نبوت است بیشتر است (صحو) در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی منافع (۱) و فواید که با آن مربوط است فافهم. باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان شان رانصیب کامل است، این کمالات در طبقه صحابه کرام بیشتر است رضی الله عنهم و در تابعین و تبع تابعین رحمهم الله نیز این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آنروبا استتار آورده است و غلبه کمالات ظلی جلوه گر گشته است اما میداست که بعد از مضمی الف این دولت از سرتازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات او بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهرو باطن مروج این نسبت عالی باشند.

ای فرزند! تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر ازا هل مناصب است به منصب امامتش سرفرازمی سازند و چون کمالات ولایت کبری را تمام کند و ازا هل منصب باشد به منصب خلافتش مشرف می سازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار. گویا این دو مقام که در تحت اند ظل آن مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین بن العربی همان قطب مدار است، غوثیت منصب علیحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آن است که غوث غیر قطب مدار است قطب از وی

(۱) برای تحصیل بعضی منافع آه. مانا که مراد حضرت امام قدس سره این است که اگر نفس بالکل از ظهور صفات اصلیه خود ممنوع باشد راه ترفی مسدود میگردد، روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس در مقام خود میگردد، زیرا دواعی خلاف مفقود گردیده و بواعث جهاد زایل شده پس نفس برای ترقی خود در صدد کوشش نمی آید. لهذا بعضی صفات او را باقی گذاشتند که بحکم حدیث رجعنا الی الجهاد الا کبر، نفس و لطایف با عناصر در مقابله و مجاهده بوده بمقامات بلندتر ترقی کند. والله اعلم (المجددی).

در بعض امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال اورا نیز دخل است (ذالك فضل الله يوثيقه من يشاء والله ذو الفضل العظيم).

**قد بیل:** علوم و معارفی که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم الصلوٰۃ والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت است در شرایع انبیاء نیز به اندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفی که مناسب مقام ولایت اولیاء است شطحیات مشایخ است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر میدهد و از احاطه و سریان انبیاء می نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مراتب و ظلیت اشعار فرماید و مشهود و مشاهده اثبات کند بالجمله، معارف انبیاء کتاب و سنت است. و معارف اولیاء فصوص و فتوحات مکیه (۱) مصرع:

(قیاس کن ز گلستان من بهار مرا)

ولایت اولیاء پی بقرب حق برد و ولایت انبیاء نشان اقربیت او تعالی می نماید. ولایت اولیاء دلالت به شهود نماید، و ولایت انبیاء نسبت مجهول کیفیت (۲) اثبات فرماید، ولایت اولیاء اقربیت را نشانسد که چیست و جهالت را ندارند که کدام؟ و ولایت انبیاء با وجود اقربیت قرب را عین بعدد اند و شهود را نفس غیب شمرد. مصرع:

(گر بگویم شرح این بیحد شود)

ای فرزندان! سخن را در میان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغری، ولایت کبری و ولایت علیاست و معارف مناسبه هر کدام و محال متعلقه هر یک طویل الذیل ساخت و فقره های مکرره و متکثره در میان این معنی اندراج نمود تا بود که از کمالات غرابت از استبعاد افهام بر آید و از مظان انکار و ارهد. این علوم کشفی است و ضروری، نه استدلالی و نظری. ذکر بعض مقامات از برای تنبیه است و تقرب به افهام عوام، بلکه تبیین و تشریح است برای ادراک خواص انام. این است بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را به آن طریق ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقش بندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد عمارت ها ساخته اند و گوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا این جا نمی افزود. تخم از بخار او سمرقند آورده در زمین هند (۳) که مایه اش از خاک یثرب و بطحی است کشتند و به

(۱) نصوص الحکم و فتوحات مکیه هر دو کتاب از مؤلفات حضرت محی الدین بن العربی است.

(۲) آری! اتصال بی تکلیف بی قیاس است رب الناس را با جان ناس او تعالی میفرماید (و نحن اقرب الیه من حبل الوريد) و این اقربیت مجهول کیفیت است، زیرا اقرب و بعد حالات نسبیة اجسام است و ذات مقدس خالق اجسام از جسمیت و نسبت دوری و نزدیکی منزّه است. لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار شاهد این مدعا است.

(۳) در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحی است. مراد حضرت امام از زمین هند وجود مبارک خودشان است که در شهر سر هند وجود آمده اند و اینکه میفرمایند مایه این خاک از یثرب (مدینه منوره) و بطحی (مکه معظمه) باصل نسبت خود که فاروقی است و مسقط آباء کرام خود و دار هجرت حضرت سید المرسلین و اصحاب آن حضرت (ص) ارشاد مینمایند.

(المجددی)

آب فضل سالها آن را سیراب داشتند و به تربیت احسان مربی ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید. این علوم و معارف ثمرات بخشید (الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق) باید دانست که سکوت این طریق عالی مربوط است برابطه محبت به شیخ مقتداء که به سیرمرادی باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصب گشته نظر او شان امراض قلبیه است و توجه او دفاع عجل معنویه. صاحب این کمالات امام وقت و خلیفه روزگار اقطاب و بدلا به ظلال مقامات او خورسند اند و او تاد و نجباء از بحار کمالات او به قطره قانع، نور هدایت و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بی خواست او بر همه کس فایض است فکیف که بخواهد هر چند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بساست که طلب خواهش امری می نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود، لازم نیست جماعه که بنور او مهتد شوند و به توسل او رشد پیدا کنند این معنی را بدانند، بلکه بسیار است که اصل هدایت و رشد خود را نیز کمابینبغی ندانند، معذالك به کمالات شیخ مقتداء متحقق شوند و عالمی را هدایت نمایند، چه علم همه را نمی دهند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند. آری شیخی که مدار بنا به خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بوجود شریف او است البته صاحب علم است و از تفصیل سیر آگاه، دیگران را به علم او کفایت نمود بتوسط او به مرتبه کمال و تکمیل میرسانند و به فناء و بقاء مشرف می سازند. مصرع: (خاص کند بندهء مصلحت عام را)

افاده و استفاده انعکاسی و انصبغی است، مرید به رابطہ صحبت که به شیخ مقتداء دارد ساعه فساعه به رنگ او منصب می گردد و بطریق انعکاسی با انوار او منور میشود. در این صورت علم چه در کار بوده هم در افاده و هم در استفاده خربوزه که بتابش خورشید ساعه فساعه پخته می گردد و بر او ایام می پزد چه در کار است که او اعلم به پختگی خود بود یا آفتاب داند که آن را پخته می سازد. آری علم از برای سلوک و تسلیک اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است در طریقہء ماکه طریقہء اصحاب کرام است علیهم الرضوان علم به سلوک و تسلیک هیچ در کار نیست هر چند شیخ مقتداء که همچو بانی آن طریقہ است بکمال علم و وفور معرفت متحقق است پس ناچار در این طریق عالی در حق وصول احیاء و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهل مساوی باشند که به رابطہء محبت یاب به توجه صاحب دولت به منتهای مقاصد برسند. (ذالك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظيم) اما بدانند که منتهی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را در آن ظهور اختیار نبود بلکه بساست که علم ظهور آن نیز نباشد. مردم از وی خوارق بینند و او را از آن اطلاع نه، و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم، علم تفصیلی احوال است نه عدم علم مطلقاً. به حیثیتی

که از احوال خود هیچ نفهمد. (کما مارت الاشارة اليه) و این نور هدایت او در مریدان اوبی واسطه و بواسطه و به وسایط تازمانی ساریست که طریقه مخصوص او را بلوث تغییرات و تبدیلات ملوث نساخته و به الحاق مختصرات و مبتدعات خراب نگردانیده (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) عجب آنکه جماعه از اینها این تبدیلات را تکمیلات آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات را تمنیات آن نسبت تصور می نمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل کار هربی سرانجامی نیست و الحاق و اختراع فراخور هربی سرور برگی نه. فرد: هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سربتراشد قلندری داند

نور سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیات ظلمات بدعت هامستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة کدورات امور محدثه ضایع گردانیده عجب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعت ها را احسانات می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت را از آن حسنات می جویند و درایتان آن امور ترغیبات می نمایند (هداهم الله سبحانه سواء الصراط) مگر نمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی: (اليوم اكملت لكم دينكم واتممت الحقیقت انکار نمودن است به مقتضای این کریمه: (آیه مذکوره).

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است علماء مجتهدین (۱) اظهار احکام دین فرموده اند نه (احداث مالیس منه) پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشد بلکه اصول دین بودند (لان الاصل الرابع هو القیاس). ای فرزند! معرفتی در رساله (مبداء و معاد) دریاب افاده و استفاده که به قطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت با این مقام داشت و سودمند بود این معرفت را در این مکتوب نیز نوشته از آنجا اعتبار نمایند.

قطب ارشاد (۲) که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و از مننه بشمار این قسم گوهری به ظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه اومی آید و از او مستفاد میگردد بی توسط او هیچکس با این دولت نمی رسد مثلاً نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام

(۱) علماء مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند امام ابو منصور ماتریدی (رح) میگوید اظهار احکام است و یک حکم را که بر دیگر حکم قیاس میکند. دلیل شان علت قیاس است و در بیان علت اظهار حکم است نه اینکه یک حکم غیر ثابت را اثبات مینمایند.

(۲) ازینجا عبارت مبداء و معاد شروع میشود (المجددی).

عالم را فرا گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلاً حرکت ندارد و شخصیکه متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالب شده است در وقت توجه گویا روزنی در دل طالب کشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد همچنین شخص که متوجه ذکر الهی است جل شانہ و با آن عزیز اصلاً متوجه نیست نه از انکار، بلکه اورا نمی شناسد همین قسم افاده آنجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه اما شخصیکه منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او در بار است (۱) هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سدره فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد است صورت بی معنی قلیل النفع است. و جماعه که اخلاص و محبت به آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد (۲) ولیکن هذاه المعرفة آخر المکتوب:

بس کنم خود زیر کان را این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است  
 (الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله دائماً و سرمداً).

ای عزیزان! چون در اکثر اقوال صوفیه از مقام وحدة الوجود بحث شده و جمعی غفیری از حضرات صوفیه وصول مقام وحدت وجودی را منتهی سیر و سلوک دانسته و به آن اکتفا کرده اند تنها حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی مولانا و مرشدنا شیخ احمد فاروقی شخصی است که از مقام وحدت الوجود ترقی نموده و به مقام وحدت الشهود رسیده و از مقام وحدت الشهود بحث کرده و در مکتوبات قدسی آیات ایشان در مواضع متعدد وحدت الوجود و وحدت الشهود را طرف بحث قرار داده و فرق این دو مقام را به عبارات عام فهم و امثله معقوله بیان کرده اند. این مسکین برای اینکه خوانندگان این رساله از خواندن عبارات مکتوبات حظ وافر بدست آورده و از فیض روحانیت حضرت امام بهره حاصل کنند بعض مکتوبات شان را در موضوع مقام وحدت الوجود و وحدت الشهود بطور خاتمه در اخیر این رساله نقل میکنم تا خواننده از مطالعه و ملاحظه بیانات مفیده مکتوبات شریف (قلبا و قالبا رویته و قراءه و سمعاً مستفید شود و بالله التوکل و امسأله التوفیق) مکتوب (۴۳) دفتر اول به سیادت پناه نقابت دستگاہ شیخ فرید بخاری صدور یافته:

در بیان آنکه توحید دو قسم است: شهودی و وجودی. و آنچه لا بد است توحید شهودی

(۱) یعنی بخاطر خود آزرده است و بار کدورت ازین شخص بخاطر آن بزرگ بار شده.

(۲) عبارت مبده و معاد اینجا ختم میشود (المجددی).

است که فنا به آن مربوط است و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی. واقوال مشایخ که ناظر به توحید اند به توحید شهودی باید فرورد آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت است و چون از آن میگذرند و به حق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی می نمایند. (و ما يناسب ذلك من الاسولة والاجوبة والتمثيلات الموضحة. سلمكم الله سبحانه وعصمكم عما يصمكم وصاتكم عما شانكم) توحیدیکه در اثنای راه این طایفه علیه (۱) دست میدهد و قسم است توحید شهودی و توحید وجودی. توحید شهودی یکی دیدن است یعنی مشهود سالك جزیکي نباشد و توحید وجودی يك موجود دانستن است و غیرا و را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن. پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و توحید شهودی از قسم عین الیقین. توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمی شود، زیرا که رویت یکی به استیلاء او مستلزم عدم رویت ماسوی اوست به خلاف توحید وجودی که نه چنین است. یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصل است، چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوی او نیست.

غایته مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوی اوست در وقت غلبه و استیلاء علم آن یکی مثلا شخصیکه یقینی به وجود آفتاب پیدا کرد استیلاء این یقین مستلزم آن نیست که ستاره هارا در آن وقت منتفی و معدوم داندا و امارتیکه آفتاب را دید البته ستاره هارا نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و در این زمان که ستاره هارا نمی بیند میدانند که ستاره هاما معدوم نیستند بلکه میدانند که هستند اما مستعدانه و در شعشعان نور آفتاب مغلوب اند و این شخص با جماعهء که نفی وجود ستاره هارا بدان کنند در مقام انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوی يك ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است به خلاف توحید شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع آفتاب ستاره هارا نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستاره هارا در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه نادیدن بواسطه غلبهء ظهور خود آفتاب است و ضعف بصیرت، اگر بصیرت به نور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره هارا از آفتاب جدا بینند. و این دید در حق الیقین است. پس اقوال بعضی مشایخ که به ظاهر شریعت حقه مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می آرند مثل قول ابن منصور الحلاج (انا الحق) و ابی یزید البسطامی (سبحانی) و امثال این ها، اولی و انسب آن است که به توحید شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هر گاه ماسوی حق سبحانه از نظرشان مخفی

(۱) این طایفه عالی یعنی صوفیه کرام (المجددی).





شد، درغلبهء حال با این الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات ننمودند معنای  
 انا الحق. آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی کند نه آنکه خود را می  
 بیند و آن را حق میگوید. این خود کفر است. اینجاکس نگوید که اثبات نکردن به نفی می  
 کشد و آن بعینه توجیه وجودی است، زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه  
 در آن موطن حیرت است احکام بتمام هاساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه است نه  
 تنزیه خود که اوبه تمامه از نظر او مرتفع شده است حکمی به او تعلق نمیگیرد و امثال این  
 سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است بعضی را رومی دهد و چون از این مقام  
 میگذرانند و به حق الیقین میرسند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال  
 تجاوز نمی فرمایند در این زمان (۱) بسیاری از این طایفه که به زی صوفیان خود را و امینمایند  
 توحید وجودی شایع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و به علم از عین بازمانده اند و آن  
 اقوال مشایخ را بمعانی متخیلهء خود فرود آورده مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد  
 خود را با این تخیلات رائج داشته اند. و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم  
 الفاظی که تصریح به توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتداء  
 در مقام علم الیقین با این کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده  
 اند و از علم بعین برده اند، اینجاکس نگوید که ارباب توحید وجودی همچنانکه یکی می  
 دانند یکی می بینند پس از عین الیقین نیز نصیب دارند. زیرا که در جواب گوئیم که ارباب  
 توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه به آن توحید متحقق شده اند،  
 توحید شهودی را با این صورت مثالی اوفی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت  
 حصول آن توحید حیرت است حکم به امری در آن موطن نیست و صاحب توحید وجودی  
 با وجود شهودی مشهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی  
 وجود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقوله علم، حیرت و علم بایک دیگر جمع  
 نمیشوند، پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد. آری صاحب  
 توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است  
 میرسند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشوند. و علمی که بی حیرت است و پیش  
 از حیرت است علم الیقین است. این جواب بمثالی واضح گردد. مثلاً شخصی در خواب  
 بواسطه مناسبتی که به مقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت  
 در خود یافت، معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهت

(۱) حضرت امام از مشایخ سوء در عصر خود که در اوایل الف ثانی بودند شکایت نموده و می نویسند که در این زمان یعنی  
 قبل از سه صد و پنجاه سال در هند و دیگر ممالک اسلامی این طایفه وجود داشتند و مخالفت شریعت را مرتکب می شدند حال  
 بعد از سه صد و پنجاه سال احوال مشایخ این زمان را اگر به میزان متابعت حضرت خاتم الرساله صلی الله علیه وسلم وزن  
 نمائیم میدانیم که چقدر با سنت سنیه اعمال این طایفه مخالفت دارد. ربنا لاترغ قلوبنا بعدا ذهدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة  
 انک انت الوهاب (المجددی).



را در خود دیده است، فی الحقیقت پادشاهت را با آن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست. آری آن مشهودا گرچه به صورت مثالی باشد اما از استعداد آن شخص به متحقق شدن به حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جانی بکند و عنایت خداوندی شامل حال او شود به آن برسد. از قوت تافعل فرق بسیار است بسا آهن که قابل مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود و بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد، کجا افتادم؟ مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابناء این وقت بعضی به تقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر بعلم ممتزج به ذوق و لوفی الجملة و بعضی بالحاد و زندقه دست به دامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند. بلکه حق میدانند و گـردن های خود را از بقیهء تکلیف شرعی با این حیل می کشایند و در مداخلات در احکام شرعیه مینمایند و با این معامله خوش وقت و خورسند اندواتیان او امر شرعیه را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند، مقصود اصلی و رای شریعت خیال میکنند (حاشا و کلاثم حاشا و کلا، نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد سوء) طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سرمایه ازمخالفت در میان شان واقع نیست، فرق اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف هر چه مخالف شریعت است مردود است. (کل حقیقة رده الشریعیه فهو زندقه) شریعت را بر جاداشته طلب حقیقت نمودن کار مردان است. (رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و التحیات ظاهراً و باطناً) معرفت پناهی (۱) قبله گاهی حضرت خواجه ماقدهس الله تعالی سره هر چند گاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسایل و مکتوبات خود آنرا اظهار می فرمودند. اما آخر کار حق سبحانه تعالی به کمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرمود به شاهراه انداخته از ضیق این مقام خلاصی داد. میان عبدالحق که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض موت شان بیک هفته فرمودند که مرابعین الیقین معلوم شد (۲) که توحید کوچه ایست تنگ، شاهراه دیگر است، پیش ازین هم میدانستم اما کنون یقینی دیگر حاصل گشت. این حقیر نیز چند گاه از خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این طریق بسیار لایح گشته بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانیه از آن مقام گذرانیده به مقامیکه خواست مشرف گردانید. زیاده ازین موجب اطناب است. میان شیخ زکریا از پرگنه خود مکرر می نویسند و نسبت نیاز مندی به آستانهء علیه شان و امینمایند از معامله کروری گری (۳) هر اسانند التجا و اعتصام در عالم حکمت به جناب قدس ایشان دارند به ظاهر ملاذی و مدجاء غیر از توجه عالی ندارند امید دارند، همچنانکه

(۱) ابتداء کلام حضرت خواجه محمد باقی بالله مرشد حضرت امام در طریقه عالیہ نقشبندیہ رضوان الله علیها.

(۲) انتهای کلام حضرت شیخ محمد باقی بالله است.

(۳) کروری کلمه هندی است. باج گیرها کسانی که از طرف حکومت برای تحصیل پول مالیات مقرر میشوند (المجددی).

ایشان را نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند از کمال ادب به عرضداشت جرئت نمی نمایند به حقیر رجوع نموده اظهار احوال خود می خواهند امید است که مسئول ایشان به اجابت مقرون گردد.

مکتوب چهل و چهارم نیز به شیخ فرید صدوریافته چون در مداحی حضرت خیرالبشر است لازم دیده این مکتوب را هم مسک الحتام این رساله بنمایم.

مکتوب (۴۴) دفتر اول نیز به سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدوریافت در مداحی خیرالبشر علیه و علی آله الصلوة والسلام و در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب به متابعت سنت سنیہ او علیه و علی آله الصلوة والسلام. مرحمت نامه گرامی نامی در اعزاز منہ شرف ورود یافت به مطالعه آن مشرف گشت لله الحمد سبحانه و المنه که میراثی از فقر محمدی علیه و علی الصلوات و التسلیمات بدست آورده اند که محبت فقراء و ارتباط با ایشان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصربنی سرور برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقراء چند به عبارت مآثور در فضایل جسد بزرگوار ایشان که خیرالعرب است (۱) بنویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آن که مداحی او علیه الصلوة و التحیة نماید بلکه مقوله خود را با آن ستاید. شعر:

مان مدحت محمداً بمقالتي      لكن مدحت مقالتي به محمد

(فاقول وبالله سبحانه العمة والتوفيق ان محمداً رسول الله سيد ولد آدم واكثر الناس تبعاً يوم القيامة واكرم الاولين والآخرين علي الله واول من يتشوق عن القبر اول شافع واول مشفع واول من يقرع باب الجنة فيفتح الله له وحامل لواء الحمد يوم القيامة تحت آدم فمن دونه وهو الذي قال عليه الصلوة والسلام نحن الاخرون ونحن السابقون يوم القيامة واني قائل قولاً غير فخر وانا حبيب الله وانا قائد المرسلين ولا فخر وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم ثم جعلهم فريقين فجعلني في خيرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيلة ثم جعلهم بيوتاً فجعلني في خيرهم بيتاً فانا خيرهم نفساً و خيرهم بيتاً وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطيبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حسبوا وانا مبشرهم اذا ينسوا الكرامة والمفاتيح يومئذ بيدي واكرم ولد آدم علي ربي يطوف علي الف خادم كأنهم بيض مكنون واذ اكان يوم القيامة كنت امام النبيين وخطيبهم وصاحب شفاعتهم غير فخر لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما ظهر الربوبية وكان نبياً و آدم

(۱) خیرالعرب. کسی گمان نکند که مراد حضرت امام از خیریت خیریت مقصور بر عرب است. نه بر عرب و عجم. زیرا حضرت ایشان بواسطه نسب حضرت افضل مخلوقات علیه الصلوة والسلام عرب را از عجم افضل میدانند و هم سلف صالح به افضلیت عرب اقرار نموده اند. پس مراد حضرت ایشان این است که در صورتیکه وجود حضرت سید المرسلین خیرالعرب است پس خیریت این وجود مبارک. بر عجم بر طریق اولی ثابت است (المجددی).

بین الماء والظین). شعر:

نه ماند به عصیان کسی در گرو  
که دارد چنین سیدی پیشرو  
پس ناچار مصدقان این چنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم  
باشند (کنتم خیرامة اخرجت) نقد وقت ایشان است و مکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین  
بنی آدم. (الاعراب اشد کفراً و نفاقاً) نشان حال ایشان است تا کدام صاحب دولت و ابای اتباع  
سنت سنیه نبویه و به متابعت شریعت رضیه او سرفراز سازند. امروز عمل قلیل را که مقرون  
به تصدیق حقیقت دین او است علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر بر میدارند. اصحاب کهف  
این همه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه  
تعالی به نوریقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلاً سپاهیان در وقت غلبه دشمنان  
و استیلاء مخالفان اگر اندکی تردد میکنند آنقدر نمایان میشود و اعتبار میگیرد که در وقت  
امن اضعاف آن در خیر اعتبار نمی آید و ایضاً چون سرور محبوب رب العالمین است متابعان  
او بواسطه متابعت او به مرتبه محبوبیت میرسند چه محب در هر که از شمائل و اخلاق  
محبوب خود می بیند. آنکس را محبوب خود میدارد. مخالفان را از این جا قیاس باید کرد:

محمد عـربی کا بروی هردو سراسـت  
کسیکه خاک درش نیست خاک بر سراو

اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی و ابکمال مرعی می باید داشت با ایشان  
بی ایشان می باید بود (لعل الله يحدث بعد ذلك امراً) موسم نوروز رسیده است و معلوم  
است که آن ایام اهالی آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد از مضمی آن هنگامه اگر اراده  
خداوندی جل سلطانہ مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود، زیاده  
اطناب موجب ملال است (ثبتکم الله سبحانه علی جادة ابائکم الکرام السلام علیکم  
و علیهم الی یوم القیام).

عزیزان من! بعد نقل مکاتیب حضرت جد امجد امام ربانی المجدد الدین الاسلامی  
فی الالف الثانی قدس الله سره خواستم برای تتمیم فایده مریدین عبارتی را ملاحظه  
کند بنویسم. اجمال این عبارت در مکتوب (۲۶۰) حضرت امام ربانی قدس سره که بنام  
نامی فرزند گرامیش شیخ محمد صادق (رح) صادر کرده اند تحریر یافته و تفصیل آن را حضرت  
مرشدم حضرت شمس المشایخ قدس سره با این مسکین تعلیم نموده اند. عبارت ازین است:  
ای برادر! وقتی که میخواهی به ذکر لطایف خمسہ، قلب، روح، سر، خقی و اخفی مشغول  
شوی قبل از ملاحظه اسم ذات در قلب خود معانی این عبارت را به عجز و نیاز ملاحظه  
نموده به ذکر مشغول شو! (الهی انوار تجلیات افعال ثبوتیه را که از نور حضرت سید نارسول  
الله صلی الله علیه وسلم به لطیفه قلبیه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام  
رسانیده بی به فضل و کرم خود به توسط مرشدین به لطیفه قلبیه این مسکین  
برسان) در حین شروع ذکر در لطیفه روحی معانی این عبارات را ملاحظه نمائی: (الهی

انوار تجلیات صفات ثبوتیه را که از نور حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به لطیفه روحیه حضرت نوح و حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیهما الصلوٰۃ رسانیده بی به فضل و کرم خود توسط مرشدین به لطیفه روحیه این مسکین برسان (و در حین شروع ذکر در لطیفه سرمعانی این عبارات را ملاحظه نمائی) الهی انوار تجلیات شیون ذاتیه را که از نور حضرت سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم به لطیفه سوری حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام رسانیده بی بفضل و کرم خود به توسط مرشدین به لطیفه سوری این مسکین برسان (و در حین شروع ذکر در لطیفه خفی معانی این عبارات را ملاحظه نمائی) الهی انوار تجلیات صفات سلبیه را که از نور حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به لطیفه خفیه حضرت عیسی علیه السلام رسانیده بی به فضل و کرم خود توسط مرشدین به لطیفه خفی این مسکین برسان (و در حین شروع ذکر در لطیفه اخفی معانی این عبارات را ملاحظه نمائی) الهی انوار تجلیات جامعہ شیونات و اعتبارات ذاتیه و صفاتیہ را که به لطیفه اخفی حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانیده بی به فضل و کرم خود توسط مرشدین به لطیفه اخفای این مسکین برسان (پوشیده نماند که در بیان مواضع لطایف توضیح نمودم که قلب تحت قدم حضرت آدم و روح تحت قدم حضرت نوح و حضرت ابراهیم و سر تحت قدم حضرت موسی و خفی تحت قدم حضرت عیسی علیهم السلام و اخفی تحت قدم حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع است.

## فصل سیزدهم

### درباره صفت شیخ و صفت مرید و آداب او باشیخ

بدان ای عزیز که مدارسلوک سالک در طی مراحل و مقامات قرب و شهود تجلیات الهیه بر سه امر قایم است.

۱ - شیخ مرشد.

۲ - سالک طریق و طالب علم تصوف.

۳ - مقامات سیر مریدالی معرفه الله.

**صفات شیخ مقتدا:** صفاتی که لازم است شیخ به آن صفات متصف باشد این است.

**صفت اول:** شیخ مرشد چون مرتبه رهبری و رهنمائی را دارد باید که خود او این راه را طی کرده و مفاوز این طریق را دیده و انوار حقیقت را مشاهده نموده و عروج او تمام شده باشد بعد نزول نموده و برای رهنمایی مسترشدین مأمور گردیده تا مقامات و احوال و مواجید صوفیه را با مقام قرب و مقام تمکین به مرید تلقین نماید. زیرا شیخ مرشد بعد طی مراحل مدارج عروج و بعد نزول از منازل سلوک و احوال سالک در حین سیر میتواند مرید را از لغزش ها و از تلبیس ابلیس آگاه نموده و نکذارد نفس اماره و شیطان مکار او را گمراه کنند. آری شیخ کامل مکمل حکم طبیب را دارد که عیوب نفس را تشخیص و عوارضی که بر قلب طالب حادث میشود این عوارض را معلوم کرده و از اضرار این عیوب و حوادث مرید را آگاه نموده و از علوم و مواجید تجلیات الهیه و از خبرت و دانایی حضرات مشایخ صوفیه نسخه شافیه ترتیب داده و امراض باطنه معنویه که در نفس طالب متمرکز شده این امراض را معالجه نماید و شافی مطلق او را حق تعالی شانه دانسته از او تعالی و تقدس در علاج تأثیر و در نفس طالب ایجاد موجبات شفاء را سوال کند این شیخ که با این مرتبه میرسد میتواند دست مسترشدین را گرفته و او شان را از صحرائ هولناک گرفتاری زخارف دنیویه به منزلی که آب و درخت و سایه که از برکت متابعت سنت سنیه تهیه شده برساند و از هلاک ابدی نجات بدهد. وجود این مرشد کبریت احمر است او تعالی و تقدس این مسکین و برادران طریق را به صحبت چنین مرشد برساند.

**صفت دوم:** شیخ باید از علوم دینی عالم و با احکام آن عامل باشد.

**صفت سوم:** شیخ باید در تمام اعمال و اقوال و افعال و طعام و شراب و لباس خود به قدر قدرت بشری متابعت سنت سنیه مصطفویه را علی صاحبها السلام مراعات نماید و به حرام و حلال و شبهات حسب احکام شریعت عالم باشد.

**صفت چهارم :** شیخ باید با احوال نفس و خدیعه ها و وساوس نفسانی عالم بوده و طریقه نجات طالب و خلاصی او را ازین خدعه ها و وساوس دیگر عیوبیکه نفس به آن متصف است و طالب را از سلوک طریق مانع میگردد بدانند تا طالب را نجات بدهد.

**صفت پنجم :** در شیخ مرشد عصمت شرط نیست زیرا عصمت مخلص را انبیاء است علی نبینا او عیبهم الصلوة والسلام. ازینجا است که شخص مرشد حسب مقتضیات بشریت احياناً عمل مخالف شریعت را مرتکب میگردد. لکن او تعالی او را بصورت فوری بسوی توبه و انابت هدایت می نماید تا اصرار در گناه از او صادر نشود و توبه او سبب مغفرت گناه گردد (۱) انشالله تعالی.

**فایده جلیله اول :** حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره العالی میفرمایند (گاه باشد که کاملی، ناقصی را اجازه ارشاد بدهد) تفصیل کلام حضرت امام قدس سره این است بعضی اوقات نسبت به قلت مشایخ کاملین احتیاج می افتد که برای مسترشدین طریقه را تعلیم نمود. مثلاً در یکی از شهرهای ایاقریه هاساکنین آن قریه شوق دخول را در طریقه اظهار میکنند و در آن شهر ایاقریه جزیک نفری چند نفر از طلبهء که هنوز بسرحد کمال نرسیده اند موجود هستند در این وقت برای شیخ کامل مکمل لازم است که طلب مسترشدین را اجابت نموده و از جمله همان طلبهء که تا چند مراحل طریقه را طی نموده اند یک نفر آن را مخصوص نموده و به او اجازه مقیده داده و او را امر نماید که این طالب طریقه را تلقین کند و تربیت او شان را بر خود لازم بداند و تا جائیکه طریق صوفیه را سالک گردیده رهنمایی نماید. این صورت اجازه مقیده در علوم ظاهری شرعیه در مدارس ملت اسلامیه موجود است مدرس بزرگ که در یک قریه به وظیفه امامتی اهل قریه در نمازهای برای تلامیزه مشغول است و نمی تواند که همگی شاگردان را تعلیم بدهد از جمله طلبه ای که یاد و نافر را که خیرت در تعلیم و تعلم بیشتر دارند آنها را امر میکند برای شاگردهای خورده سال و اطفال قریه تا جائیکه میتواند درس بدهد و در عین زمان به تحصیل علوم عالیہ از حضور استاد خود مشغول باشد. همچنان مرشد کامل که طالب متوسط را ارشاد میدهد این طالب متوسط از یک طرف به تربیت مسترشدین مشغول بوده و از طرف دیگر از حضور شیخ کامل کسب فیض را نموده مدارج سلوک را طی مینماید و به این اجازه مقیده مغرور نبوده و به آن اعتماد نکند و اجازه مقیده را بحکم (الضرورت قبیح المخدرات) از جمله ضرورات بدانند! شیخ باید مسترشدین را با استخاره امر کند و مرید خوابی که می بیند. بحضور شیخ عرض کند اگر صراحتاً یا کنایتاً

(۱) این آیه وافی هدایه (والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون، اولئك جزاء هم مغفرة من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین براین مدعانص صریح است که براین توجه و انابت او شان نه تنها سبب مغفرت گناه بلکه موجب رفع درجات میشود (المجددی).

دخول مسترشد در طریقه مقدر باشد برای او طریقه راتلقین نماید و اگر صراحتاً یا کنایتاً معلوم می شد که نصیب مسترشد نیست که بطریقه داخل شود او را آگاه نموده و از تلقین طریقه امتناع ورزد. اگر مسترشد اصرار داشت حضرات مرشیدین طریقه عالیہ مجددیہ نقشبندیہ تکرار استخاره را الی هفت مراتبہ مستحسن دانسته اند اگر بعد هفت مرتبہ مژده تشریف طالب بشرف اخذ طریقه مفہوم نشد شیخ مرشد را لازم است است که طالب طریقه را خیلی به لطف و شفقت بداناند که نصیب او درین طریقه بتوسط این شخص نیست. مسترشدین میتوانند نزد شیخ دیگر از همین طریقه یا از طرق صوفیہ دیگر گرفته و طریقه را اخذ نمایند.

**صفت ششم :** بر شیخ مرشد لازم است که بر مال و متاع و ثروت دنیویہ مرید اعتماد نکند بسیار واقع میشود که یکی از اصحاب مناصب دنیویہ و یابیکی از اغنیاء بحضور یکی از مشایخ آمده و طالب تلقین طریقه شود این وقت بر شیخ لازم است که بعد استخاره هم از قلب خود استفتاء نماید اگر قلب خود را بسوی جاه و منصب مسترشد یا به استفاده از مال مسترشد مایل دید حضرات مشایخ مجددیہ قدس سره هم در این حالت شیخ مرشد را امر میکند که از تلقین طریقه با این مسترشد امتناع ورزد و بطور مؤکد میفرمایند اگر یکی از مشایخ به طمع استفاده مال و از منصب و جاه مسترشد او را داخل زمره مریدین خود بنماید. این طمع مرشد و میل قلب او در وصول فیض به باطن مریدسد شدید واقع میگردد و مرید از فواید سلوک طریقه محروم میشود. لہذا شیخ مرشد را امر می نماید که در وقت حدوث این حالت برای مسترشد طریقه را تعلیم نکند و دامن پاک حضرات مشایخ عظام را به داغ طمع مال و متاع دنیویہ متسم نگرداند و اوقات خود و مسترشد را بدون سبب ضایع ننماید.

**صفت ہفتم :** شیخ را لازم است مسترشدین را اولاد معنوی خود دانسته و با او شان شفقت پدری را مراعات نماید و از زلات شان چشم بپوشد. مسترشدین که حسب مقتضاء طبیعت بشری مرتکب فعل منافی آداب میشوند آنهارا به خشونت و شدت توبیخ نکند بلکه خیلی به لطف و نرمی و محبت مسترشد را از سوء عمل او بداناند و مستحسن است که بطور حکایت مسترشد را آگاه کند. با این طریق یکی از مسترشدین مرتکب یک امر منہی عنہ گردید باید یابہ نسبت شیخ از او عمل منافی آداب صادر شد شیخ آن شخص را بہ خلوت خواسته و برای او بگوید. یکی از مسترشدین در زمان سابق با ارتکاب این چنین عمل غیر مشروع و یابہ اظهار سوء ادب با مرشد خود مبتلاء شد و این عمل شیخ مرشد را متأثر گردانید و شیخ تنبیہ او را لازم دیدہ او را آگاه کردہ از سابق او را بہ توبہ ہدایت نمود و در آیندہ از ارتکاب این چنین عمل منع فرمود. مسترشد کہ مرتکب آن شدہ بود



خودش غرض شیخ رافهمید و از اینکه خود او مرتکب آن عمل شده بود توبه نموده و اخلاص و عقیده او بیشتر را سخاوت گردید این نصیحت غیر مباشر که از حضرت مرشد به مستر شد گفته میشود مثر ثمرات طیبه میگردد و این التفات از ضمیر مخاطب حاضر به ضمیر غایب یکی از آیات معجزات قرآنی است او تعالی و تقدس که ارحم الراحمین است و رحمت او تمام مخلوقات را فرا گرفته در مواضع کثیره در قرآن عظیم این انتقال اعنی از مخاطب به غایب و از غایب به مخاطب را در آیات بینات نازل نموده مثل این: (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم) در این آیه کریمه او تعالی از لطف خود بنده های گنهگار را توسط حبیب خود حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم اولاً به صیغه ندامت مخاطب نموده میفرماید: بگو ای محمد (صلی الله علیه وسلم) ای بندگان من و بعد میفرماید: (الذین اسرفوا علی انفسهم) سیاق کلام مقتضی این است که اینطور نازل می شد: (الذین اسرفتم علی انفسکم) ولی او تعالی مسرفین را به صیغه غایب (اسرفوا علی انفسهم) ذکر نمود. و در موضع منع ناامیدی به صیغه خطاب (لا تقنطوا) نازل گردید بگو ای محمد! ای بندگان من! (آن بنده هائیکه از حدود بندگی تجاوز کرده اند و بر نفس های خود ظلم نموده اند) شما از رحمت خداوند خود ناامید و مایوس نشوید به تحقیق که او تعالی همگی گناهان را می آمرزد. آری! در ابتداء او تعالی بنده های خود را بحرف ندا (یا) یا خطاب نمود و بعد او شان را به شرف نسبت بذات خود مشرف نموده میفرماید: (یا عبادی) ای بنده های من! در موضوع ارتکاب گناه میفرماید آن کسانی که بر نفس های خود ظلم کرده اند سیاق آیت مقتضی این است که کلمه (لا تقنطوا) به صیغه غائب نازل میشود ولی رحمت خداوندی اقتضاء نمود که گناه گاران را مخاطب قرار نداد تا خجالت و انفعال شان زیاد نشود. و در موضوع مغفرت که انعام و اعطاء است او شان را بحضور خود حاضر قرار بدهد میفرماید (لا تقنطوا) به صیغه خطاب شما ای بنده من از رحمت من ناامید نشوید. و این مقام اعنی مقام لطف و مرحمت بنده که خود را مخاطب و خالق رحیم را متکلم بدانند مسرت و عزت او مضاعف و باعث مباحثات میگردد. از این انتقال و پرده پوشی و باز نهی از ناامیدی کمال رحمت خداوندی ظاهر است. و این مثال برای مدعا شاهد یکی از مخدومان دانست که یکی از خادمان او نسبت به خدمتی که امر نموده تساهل می ورزید یا مخالف امر او را مرتکب میشود این مخدوم در وقت اسناد گناه اگر خادم خود را بحضور خود خواسته و بگوید تو این عمل را مرتکب شدی در این وقت خادم به منتهی درجه شرمنده شده و سربجیب خجالت فرو می برد و نزد دیگر خدمه و امثال خود مفتضح میگردد. اما اگر مخدوم او را در این وقت بحضور خود حاضر ندانسته بگوید آن شخص غائب مرتکب عمل بد شده و من می خواهم او را عفو کنم. لذا او را بحضور خود حاضر نموده بگوید ای فرزندیم و خوف مکن من

بخاطر خود از تو آزرده گئی ندارم و ترا عفو نمودم این وقت برای خادم خوشنودی و فرحت فوق العاده حاصل گردیده و لطف و مرحمت مخدوم را شامل حال خود دانسته قلباً او از گناهی که از او صادر شده توبه نموده در آینده در اخلاص و صداقت خود می افزاید. ای خداوند رحیم این بنده مسکین عصیان قرین خود را از رحمت و لطف خود بهره زیاد اعطاء کن و جـریم خطیات او را به فضل کرم خود عفو نمایی. (فانه لا یغفر الذنوب الا انت یا ذا الجلال و الاکرام).

**صفت هشتم:** شیخ مرشد باید تواضع و فروتنی را به حد کمال عادت نماید تا این صفت از صفات لازمه او محسوب شده و مسترشدین را سبب تقرب و باعث زیادت امیدواری گردد. اعنی مسترشد در محبت خود نسبت به مرشد و در ادای خدمات حضرت شیخ و در امتثال او امر او از قهر و عتاب شیخ ایمن باشد و اخلاص و عقیده و اطاعت او از طریق محبت و شوق و عدم خوف نسبت به شیخ کسب زیادت و رسوخ نماید. زیرا اگر حضرت مرشد به عادت قهر و عتاب و بد خوئی مشهور گردد این صفت او سبب خوف مسترشدین میشود و این عادت عقیده مسترشدین را متزلزل نموده و قلوب شان را خوف استیلاء کرده و در نتیجه سبب محرومی مسترشدین از فیض می گردد. آری مرشد و مسترشد که در قلب خود به همدیگر خوف و عتاب حس کند حسب مقتضیات بشریت محبت روبرو به قلت گذاشته و بلکه این سلسله که اصل اصیل و وصول فیض است قطع میگردد و اگر این وضعیت نامرغوب حادث گردد بر مرشد لازم است مسترشد را اجازه بدهد بلکه امر نماید بحضور شیخ دیگر گرفته کسب طریقه بنساید یا اینکه چندی او را از حضور خود به ابتعاد امر کند تا این قهر و عتاب از خاطر شیخ و خوف و هراس از قلب مرید زایل گردد. زیرا با وجود قهر و عتاب و خوف سبب جفاء و دوری شده و اگر شیخ بخواهد به مرید فیض برساند نمیتواند همچنان مسترشد اگر تمام ساعات شب و روز را به ذکر مشغول کند این خوف و بیم مانع وصول فیض می گردد.

ای عزیز! حضرت سید عالم و مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم با حضرات اصحاب رضی الله عنهم طوری محبت و تواضع و معامله مینمودند که بقدریک ذره ترفع و تعالی از آن وضعیت معلوم نمی شد. و در مجلس ها به هرجائی که خالی و فارغ می بود می نشستند در لباس شان هیچ فرق ظاهر نبود. شخصیکه آنحضرت را قبلاً نمی شناخت همینکه داخل حرم مدینه منوره می شد و مجلس آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب را می دید نمی دانست کدام یک از این اهل مجلس رسول خداست صلی الله علیه وسلم. لهذا می پرسید (من فیکم محمد) صلی الله علیه وسلم آنوقت یکی از اصحاب او را بحضور سید عالم معرفی میکرد. در داخل حرم سرای این ذات تقدس صفات بدرجه متواضع و خوش خلق می بودند که هیچ یک از افراد امت نمی تواند آن طور تواضع و خوش خلقی را عادت بگیرد. در اعمال خانگی اشتراک می ورزیدند. در صفات آنحضرت صلی الله

هعلیه وسلم آیه وافی هدایه (وانك لعل خلق عظیم) نص صریح است او تعالی این بنده برگزیده خود را خطاب نموده میفرماید: به تحقیق که تو هر آئینه دارای خلق عظیم و بزرگ هستی. و در قرآن عظیم الشان چیزهای بسیار مهم و نادر الوجود به صفت عظمت متصف گردیده مانند عرش عظیم، و تخت بلقیس، فضل خداوند و خلق و عادت حضرت اشرف المخلوقات صلی الله علیه وسلم.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطاق خود را جاروب مینمودند و خاک روب را گرفته بیرون حویلی می انداختند جامهء مبارک که کدام جای آن پاره میشد ازواج طاهرات را بدوختن آن مکلف نمی نمودند چندانکه بزی که داشتند خود اوشان شیر آن بزهار امیدوشیدند. نعلین مبارک که بندها و درزهای آن می گسیخت خودشان می دوختند و قتی که به مسجد یابیگی از محلات اجتماع صحابه تشریف می بردند اصحاب را از ایستاده شدن منع و میفرمودند (لا تقوموا لی کما تقوم الاعاجم) یعنی برای من ایستاده نشوید مانند عجم. مراد از عجم اینجا کفار و مجوس است که برای رؤسای خود ایستاده می شوند. باین اخلاق عظیمه و تواضع فوق العاده حضرت خداوند جل شانہ اصحابه بلکه عامه مسلمانان را خطاب نموده میفرماید: (یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون) آری! او تعالی مؤمنان را از بلند کردن آواز بحضور حبیب خود صلی الله علیه وسلم منع کرد و بلند کردن آواز را بر آواز آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبب بربادی اعمال صالحهء مقرر نموده از اینجا است که حضرات صحابه رضی الله عنهم بدرجه باادب و بااحترام به حضور آنحضرت (ص) حاضر می شدند که هیچ یک خادم به حضور هیچ پادشاه باین اداب و احترام حاضر نمیشود در سالی که برای ادای عمره بطرف مکه معظمه روانه شدند و کفار قریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از دخول بیت الله الحرام و ادای اعمال عمره منع کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم به سببیکه محرم بود و هم امر قتال بداخل ارض حرم برای شان نشده بود. در موضع حدیبه (۱) محل فرودگاه

(۱) حدیبه موضعی است که بطرف غرب مکه معظمه واقع شده بین حدیبه و شهر مکه مکرمه (۲۰) کیلومتر یا تقریباً چهار صد میل مسافت است. در این موضع یک درخت که (شجرة الرضوان) نامیده میشود ایستاده بود که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت گرفتن بیعت از اصحاب رضی الله عنهم بر درختیکه تکیه کرده بیعت میگرفتند و آیه (ان الذین یباعونک تحت الشجرة انما یباعون الله ید الله فوق ایدیهم) مراد از شجره، (همین درخت است) تا عهد حضرت سیدنا عمر رضی الله عنه درخت سرسبز بود، و در سالی که حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود برای ادای حج آمدند و در یکی از روزها بعضی اصحاب را که خواستند ملاقات کنند ایشان حاضر نبودند و برای زیارت همین درخت و یادآوری بیعت رضوان رفته بودند این عمل اوشان را حضرت امیر المؤمنین مخالف او امام اسلام دانسته و از زیارت درخت منع و چند نفر صحابه را رضی الله عنهم فرستادند که درخت را قطع کردند تا اینکه کسی چوب درخت و چوب خشک و سنگ را زیارت نکند (المجددی).

خود را معین نمود در آن جا که حال به شتمیسی مسمی است منزل نمودند و از طرف قریش هیئت معاهده حاضر شده و احترام و آداب حضرات اصحاب راضی اللہ عنہم نسبت به حضرت خاتم الرسالت صلی اللہ علیہ وسلم دیدند و قتی که آنها دوباره بمکه معظمه مراجعت نمودند برای رونساء و بزرگان کفار قریش گفتند: (اتباع محمد صلی اللہ علیہ وسلم آنقدر احترام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را میکنند که من از هیچ تابع این قدر احترام را به نسبت متبوع ندیده ام. من قیصر روم و کسری فارس را ملاقات کردم هیچیک از خدمت گاران این دو پادشاه نصف این احترام را نسبت به آنها اظهار نمی کند) آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت به خدمت گاران خود آنقدر شفقت می نمودند که اندازه ندارد هیچگاه بر هیچکدام به لهجه درشت خطاب نکرده اند حضرت انس رضی اللہ عنہ که خادم خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند میگویند که هیچ وقت رسول اللہ (ص) بر من عتاب ننمودند مدت ده سال به خدمت شان مشرف بودم در این ده سال اگر کدام امرشان را بجانیاورده ام نفرموده اند که انس چرا این کار را نکردی، همچنان اگر کدام عمل غیر مرغوب فیه را مرتکب شده ام نفرموده اند که ای انس چرا این عمل را مرتکب شدی؟

این است معامله و روش حضرت سیدنا اشرف مخلوقات صلی اللہ علیہ وسلم با اصحاب کرام و هم این است احترام اصحاب کرام رضی اللہ عنہم با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم.

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با امهات المؤمنین طوری معامله و گذاره می نمودند که الحاصل هیچکدام از مردها بازن های خود آنطور با بشاشت و خوش خلقی معامله کرده نمی تواند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب راضی اللہ عنہم خطاب کرده میفرمایند: (خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی) بهترین شما آن شخص است با اهل خانه خود به بهترین طریق معامله می نماید و من بهترین شما هستم از شما کرده، با اهل خود بهتر معامله و گذارش میکنم. اللهم صلی علی سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم.

### دربیان صفات و آداب مرید باشی مقتدی :

**صفت اول مرید:** مرید شخص را گویند که بعد تصحیح اعتقاد حسب آراء صائبه اهل سنت و جماعت و ایمان به جمیع مؤمن به و قیام به ادای مبانی خمس اسلام و فوق آراء حضرات مذاهب اربعه (مذهب حنفی، مذهب شافعی، مذهب مالکی و مذهب حنبلی) که فی الحال در بین طوایف اسلامی شایع و تقریباً اکثریه مسلمانان به یکی از این مذاهب اربعه التزام نموده اند. آری عبادات و معاملات خود را موافق یکی از این مذاهب معمول نموده و متابعت سنت سنیه مصطفویه را علی صاحبها الصلوة و التحیة بر خود واجب شمرده

وبعد سلوك طريق صوفيه را اختيار نموده و راه قرب و تجليات صفات خداوندي را پيمايد اين شخص را ميرد اعني اراده کننده به صيغهء فاعل و چون اين شخص عزم نموده که به منازل قرب واصل گردد و از گناهان توبه کرده و بسوي دارالخلود (جنت) متوجه گردیده و از توجه بسوي دارغرور (دنيا) صرف نظر نموده اراده کننده را در عرف و اصطلاح مشايخ طرق صوفيه رحمهم الله تعالى ميرد مي نامند. براي اينکه اين شخص داخل طريقه ميشود و اراده ميکند. تا اين طريق را سالک گردد حضرات مرشدین چند شرط مقرر کرده اند.

**شرط اول:** اي عزيز! چون مشايخ طرق در بلاد اسلاميه بتعداد كثير موجود هستند و هم طرق صوفيه به چند شعبه که از بيست طريقه هم متجاوز است در ممالک اسلاميه شايع است و هر کدام از مشايخ يك نهج و راه عليحده يي را براي خود اختيار کرده اند. لهذا اولين شرط اراده اين است از قلب خود طلب فتوي بنمايد و هر شيخي را که قلب او به ميل زياد اختيار کند و اخلاص بي شائبه به نسبت آن شيخ در قلب خود حس نمايد نزد آن شيخ برود و هم بايد بداند که آن شيخ در اعمال خود متابعت سنت مصطفويه را علي صاحبها الصلوة و التحية مراعات ميکند يانه؟ و به صفاتي که در قسمت اول اين فصل اتصاف شيخ رابه آن بيان نمودم. بايد آن شيخ به آن صفات متصف باشد. و بعد لازم است که حسب تعليمات مشايخ خصوص مشايخ طريقه عاليه نقشبنديه استخاره نمايد و طريقه استخاره معمول حضرات مجددیه نقشبنديه اين است. شب قبل از آنکه خواب ميشود. تجديد وضوء نموده دو رکعت نماز نفل بقصد استخاره نيت کرده در رکعت اولي بعد فاتحه سوره (قل يا ايها الکافرون لا اعبد ما تعبدون) و در رکعت ثانيه بعد فاتحه سوره (قل هو الله احد) را قرائت نموده بعد اداي نماز به خوابگاه رفته رويه قبله نشسته بحضور تمام اين سه کلمات را مطابق عددي که ذکر ميشود بخواند: (يا علميم علمني) اسي و سه مرتبه (يا رشيد ارشدني) اسي و سه مرتبه (يا خير اخبارني) اسي و چهار مرتبه و بعد بکف دست راست خود دمیده به پهلو ي راست رو بطرف قبله معظمه خواب شده دست راست خود رابه زير رخسار و بنا گوش گذاشته و بقلب خود نيت کرده بگويد الهي تو هادي حقيقي هستي بفضل خود مرا هدايت نصيب نما و اگر نصيبهء من در اين طريق بواسطه اين شيخ مقدر است مراد خواب صراحتاً يا کنایه رهنمايي کن بعد هر خوابي که مي بيند بحضور شيخ عرض کند اگر در خواب او بشارت دخول بوده البته شيخ او را تلقين ميکند و الا بر شيخ لازم است که در دفعه اولي طالب را که بشارت دخول او ظاهر نگردیده داخل طريقه ننمايد و هم نااميد نکند بلکه او رابه تکرار استخاره امر کند و تکرار استخاره را الي هفت مرتبه جايز دانسته اند اگر در استخاره هفتمين هم بشارت دخول ميرد در طريقه معلوم نشد آنوقت شيخ او رابه لهجه محبت آميز بداناند که نصيب

او بواسطه این شیخ نیست میتواند بحضور شیخ دیگر گرفته و توسط او داخل طریقه شود.

**شرط دوم:** لازم است که در تلقین طریقه مال و جاه و منصب دنیویہ شیخ را مقصد قرار ندهد اعنی برای اینکه از مال شیخ استفاده کند و در خانقاه شیخ جای بود و باش بیابد و از طعامیکه برای فقراء عادتاً در خانقاه ها و تکیه ها و زوایا تهیه میشود. خوراکه یومیہ خود را حاصل کند یا از عزت شیخ و نفوذ او در بین ملت یا نزد حکومت برای حصول مقاصد دنیویہ خود یا برای رسیدن بیکي از وظایف حکومت یا گرفتن سفارش (توصیہ) بالای حکام یا قضات یا نزد زعماء و ارباب قبیلہء خود در حصول این مقاصد از عزت و نفوذ شیخ استفاده راقصد نکند.

**تنبیہ نای عزیز!** این مسکین سال های دراز امتثالاً (بنا بر اوامر شیخی و مرشدی مولانا الشیخ شمس المشایخ قدس سره) با عدم لیاقت در خانقاه باقیہء مجددیہ نقشبندیہ واقع گذر حضرت صاحب در شهر کابل به تعلیم طریقه عالیہ نقشبندیہ و تربیت مریدها مشغول بودم در این مدت که از بیست سال متجاوز است در صد پنچ نفر از مرید هارا ندیدم که برای معرفت طریق، قرب و رضاء حضرت معبود مطلق اراده دخول طریقه را نموده باشد و با این سبب اکثریہ غائبہ مریدها از وصول بمدارج طریقه و از تشرف افاضہ فیض محروم مانده و محروم شده و محرم میشوند. بلکه در اخیر این مریدهای دنیویہ نسبت به شیخ بی اعتقاد شده و عدم ترقی خود را در طریقه از نقصان شیخ میدانند که این بی اعتقادی شان نسبت به شیخ سبب میشود تا بخاطر خود انتقام، سوطن را بپرورانند نمی دانند که سبب اصلی محرومیت شان سو قصد خودشان است. زیرا این مریدها مریدهای دنیویہ هستند و بحکم محکم (ومن یرد ثواب الدنیان و تہ منه و مالہ فی الاخرۃ من نصیب) از فیض و عروج بمدارج مقامات و ولایت محروم میگرددند. (اعاذنی اللہ وایاک من اعتقاد السو آمین).

**شرط سوم:** مرید باید در طعام و لباس و آب خورش خود سعی نماید که از طریقه حلال تهیه کند چه طعام و شراب و لباس حرام مانع حصول فیض و سبب عدم اجابت دعا است. از حضرت سیدنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با این معنی حدیث وارد است که میفرمایند: یکی از شما از خداوند جل شانہ فضل او را طلب می کند و برای وصول مقاصد خود دعا می نماید و حال آنکه لباس او و خوراک او و آب نوشیدن او حرام است. پس از کجا و چطور این دعاي او را خداوند اجابت مینماید. طریقه کسب حلال الحمد لله تعالی متعدد و منشعب است شخصی که بخواهد از کسب حرام امتناع ورزد و از پیشه های حلال سامان معیشت خود و اگر عائلہ داشته باشد نفقہء عیال خود را تهیه نماید. میتواند که مزدوری کند بیکي از خدمات حکومت داخل شده و در ماموریت خود نزاهت و صداقت را شعار خود نماید. اگر پول داشته باشد به سوداگری مشغول شده در بیع و شراء امانت و صراحت را عادت

نماید. اگر زمین دار باشد به کشت و زراعت زمین خود مشغول گردیده الحاق ضرر به همسایه خود و تلف مزروعات او یا غصب حقوق او در آب و زمین ابتعاد نماید و با همسایه خود در امور کشت و کار مساعدت کند از این طرق هر کدام که میسر گردد، به آن طریق چنگ زده و لوازم زندگانی خود و نفقه عیال خود را آماده کند این وقت قلب او و لطایف باطنه او مانند آئینه صافی قابل فیض گردیده و فیض ظلال صفات اوتعالی و انوار تجلیات ذاتیه اوتعالی در آئینه قلب او توسط حضرت منعکس گردیده از فیوض طریقه عالیہ حظ وافر نصیب او میگردد انشاء الله (ومن یرد ثواب الاخرة نزوله فی حرثه) نص صریح است (اللهم اهدنا الی الصراط المستقیم آمین).

**شرط چهارم:** بعد از آنکه از شیخ طریقه را تعلیم نموده و دست بیعت به او میدهد باید نسبت به شیخ اعتقاد نیک و محبت زیاد و اطاعت تام را قصد نموده بدرجه که محبت او به مرتبه عشق برسد این اعتقاد و محبت بلکه عشق سبب و موجب است حصول فیض میگردد. و اگر مرشد او کامل مکمل نباشد محبت مرید باعث توجه روحانیت مشایخ کاملین مکملین گردیده و مرید را به سلوک مراحل طریق هدایت می نمایند.

**تنبیه:** لازم است که مرید در اعتقاد خود نسبت به مرشد خود و در احترام مرشد خود حدود احترام شرعی را تجاوز نکند و در اعتقاد و اخلاص غلو و افراط را پیشه ننماید، مثلاً به پاهای شیخ نیفتند و قدم های او را بوسه ندهد و برای تعظیم رکوع و سجده نکند، در بوسیدن دست مرشد و بوسیدن دست پدر و مادر و استاد علم ظاهری بین علما اختلاف است و کسانی که بوسیدن دست را جائز میدانند این بوسه را تنها به دست های پدر و مادر مخصوص می نمایند و بوسه دست استاد علم ظاهری و شیخ طریقه را بر بوسه دست پدر و مادر قیاس میکنند، نظریه خود من این است که این جواز بوسه به بوسه دست پدر و مادر باید منحصر گردد، زیرا در کتب احادیث شریفه بوسه دست حضرت ختم الرسالت اشرف مخلوقات صلی الله علیه وسلم یک دفعه وارد شده آنها وقتیکه یک جماعه از کفار بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ایلچی گری آمده بودند در وقت ملاقات دست های آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوسیدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع فرمودند و بعد ارشاد نمودند که (این هیئت ایلچی از قبیلہ هستند که بوسیدن دست رؤسا در بین شان عادت جبلی شده و اگر رئیس دست خود را برای شان ندهد اتباع آزرده شده گمان میکنند که رئیس بر او شان سؤظن دارد. لهذا من دست خود را گذاشتم بوسند) غیر این حادثه دیگری واقع نشده و همین حادثه را مجوزین بوسه دلیل اباحت دانسته و به آن استدلال می نمایند. اما بوسه اطفال و بوسه مسافرین که از سفر می آیند و بوسه شوهر و زن در احادیث شریف وارد و این بوسه بر بوسه پیشانی و رخسار و لب

منحصراست. آری حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم، امامین سیدنا الحسن و سیدنا الحسین را از پیشانی و رخسار بلکه یک دفعه ناف او شان را بوسیدند (۱) و با حضرات امهات المؤمنین رضی الله عنهن بوسه مبادله می فرمودند. وقتا که حضرت جعفر رضی الله عنه از حبشه به مدینه منوره مراجعت کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت تشرف او بحضورشان پیشانی حضرت جعفر را بوسیده اند، غیر این واقعات و بگذر عهد نبوت هیچکس روایت نکرده که یکی از صحابه و یا تابعین دست های حضرات خلفای راشدین یا دست های صحابه و تابعین کبار را بوسیده باشد. در قرن اول و دوم این عادت اعنی بوسیدن دست یا تعظیم خلفاء و ملوک و ائمه مذاهب و علماء رواج نداشت و شایع نبود بعد قرن اول و دوم و سوم این عادت را مسلمانان از بیگانه ها آموختند و ملوک و مرشدین و علماء اتباع خود را از بوسیدن دست هابلکه پاهای شان منع نکردند بلکه تشویق نمودند و قتی که یکی از خدمه یا یکی از مریدهای یکی از طلبه علم بحضور پادشاه یا به حضور مرشد یا بحضور استاد خود حاضر می شدند و لا اقامت خود را دو تا نموده و به هیئت رکوع خم شده دست های این حضرات را می بوسیدند و احوالاً به هیئت سجده بر قدم های متبوعین می افتیدند. در هند و پاکستان حضرات مشایخ اتباع خود را به سجده کردن برای خود تشویق داده و این عادت محرمه را حضرات پادشاهان و مرشدین و علماء به طیب خاطر قبول و جائز میدانند و فکر نمی کنند که این عادت خلاف اوامر شریعت غراء و اسلامیة است و سبب هتك حرمت انسانیت گفته میشود. آری کرامت بین آدم که به وحی جلی در قرآن عظیم الشان ثابت گردیده با این اوضاع زائل می گردد. این مسکین از فرادیکه از من تعلیم طریقہ را نموده اند و دونفری که بدرجه خلافت و ارشاد رسیده اند و از اشخاصیکه از من علوم ظاهر را تعلیم گرفته اند خواهش میکنم او شان و اتباع و شاگردان شان این عادت غیر مشروع را منع نموده و مریدها و طلبه ها و خادمین خود را از بوسیدن دست و پای و رکوع و سجود به شدت منع کنند. تنها مصافحه و معانقه در شریعت جائز شمرده شده و با این مصافحه (دست بهم دادن) و معانقه (در بغل کش کردن) اکتفا نمایند و تعظیم مشروع را برای اتباع خود بفهمانند. خدمه و مریدها و طلبه بحضور پادشاه، شیخ و استاد خود خیلی با ادب و به وضعیت متواضعانه حاضر شده و اوامر مشروع او شان را واجب الامثال دانسته و گستاخانه با متبوعین معامله نکنند و به هیئت بی ادبانه بحضورشان ایستاده نشوند و ننشینند. به چشم و ابرو حرکات بی احترامانه نکنند. در حضور و غیاب بیک و تیره احترام شان را بر خود واجب دانند از غیبت و خورده گیری بر پادشاه و شیخ و استاد پرهیز نمایند. اطاعت و احترام پدر و مادر خود را از احترام پادشاه و شیخ و معلم بیشتر مراعات (۱) بوسیدن ناف حضرات امامین را حضرات فقهای کرام رحمهم الله تعالی بر عدم عورت بودن ناف دلیل گرفته میگویند اگر ناف عورت می بود بوسیدن آن نیز فرض می بود، آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناف یکی از امامین را رضی الله عنهما می بوسیدند (المجددی).





مشرکین هم بوجود خداوند اعتراف دارند مانندیکه تو اعتراف داری. لکن آنها با وجودیکه اعتراف بوجود ذات واحد لا شریک او تعالی دارند. آله باطلهء خود را به عقاید خود با او تعالی شریک او تعالی را نموده و با این سبب ملت اسلام به دلیل اثبات وحدانیت احتیاج ندارند بلکه مشرکین که آله باطلهء خود را شریک میدانند. اوشان باید دلیل مثبت مدعاء خود را بیاورند و اینکه میفرماید: (واما تنزیهه فهو اء کد علیک) یعنی تنزیهه او تعالی بر تو بیشتر مؤکد دانسته میشود. زیرا در این زمان یک طایفه بنام مشبهه و طایفه دیگر بنام مجسمه به صیغه اسم فاعل در طوایف مسلمانان موجود شده و اظهار عقیده تشبیه و تجسیم را نموده اند. بس بر تو لازم است که در آیه کریمه (لیس کمثله شئی) غور و بایک اعتقاد راسخ و عزم و جزم معنای آیه مذکور را بر لوح قلب خود نقش نموده و این عقیده را برای نجات عذاب ابدی کافی بدان و هر صفتیکه مخالف این آیه باشد آن را مردود دانسته و آن را طوریکه مناسب این باشد تأویل نمایی. و بر معنای آیه کریمه هیچ یک زیادت را داخل نمایی و به همین موقع ثابت قدم باش و اینکه شیخ اکبر (رح) میفرماید: (وکل آیه او حدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم یوهم التشبیه بما معطیه کلام الترب او کلام من انزل علیه شئی من ذالک التبلیغ والتوصل فیجب علیک الایمان علی حد ما یعلمه الله وما انزله لاعلی ماتوهمه. و اصرف علم ذالک الی وما بعد: (لیس کمثله شئی) (ما ینزهه منزّه اذ نزه نفسه بانزه ما ینبغی له) مراد شیخ اکبر (رح) از این عبارات این است که در قرآن عظیم الشان چند جای کلمه نفس و کلمه وجه و کلمه ید و در حدیث شریف کلمه رجل و نزول به آسمان دنیا وارد شده این کلمات که بر اعضای مخلوقات دلالت میکند اطلاق آن به معنای متعارف بر حضرت واجب الوجود شرعاً جائز نیست. و به حکم آیه (لیس کمثله شئی) او تعالی از نفس و روی، دست و پای منزّه است پس بر تو ای مرید واجب است بر این کلمات ایمان آورده و معنای و مراد آن را بذات مقدس خداوند بی مانند مفوض نمایی. و علم آن را به او تعالی صرف کن چه او تعالی ذات خود را به بهترین منزّه تنزیه نموده و طوریکه مناسب مقام الوهیت است خود را خود منزّه گردانیده مؤلف میگوید (علمای سلف این الفاظ را به معنای که با مقام الوهیت مناسبت دارد تأویل نموده میگویند مراد از نفس ذات بیچگون و بیچگون او تعالی است همچنان از وجه ذات مقدس صفات او تعالی مراد است. و از (ید) قدرت او تعالی و از (رجل) قوت او تعالی لفظ نزول که در حدیث شریف آمده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که او تعالی در ثلث اخیر شب به آسمان دنیا نزول می نماید و میفرماید: (هل من مسائل استجیبه هل من مستغفر اغفر له) مراد از این نزول افاضه رحمت او تعالی است که بعد ثلث اخیر شب به صفت عام تجلی نموده و دروازهء اجابت کشاده و فضاء مغفرت و بیعت داده میشود. فافهم و فوض الامر الی الله تعالی و حضرت شیخ اکبر میفرماید: (ثم بعد ذالک ایها المرید، یجب علیک الایمان بالمرسل کلهم

وبما جاء و به وبما خيروا به عن الله تعالى واتقول بعيد التهم، ولا سبيل الي تجزيهم ولا الي الطعن فيهم، ولا تفضل احداً منهم علي الاخر الا بما فضله ربه في كتابه او علي لسان رسوله ويجب عليك ياخي تعظيم من عظمه الله وعظمته رسله صلوات الله عليهم وسلامه ثم التسليم لاهل هذا الطريقه في كل ما يحكي عنهم من كلامهم و اشارتهم وفي كل ماتري منهم مما لا يسعد علمك، والفضل لهم في ذلك حيث ارتضوك خديماً لهم في علمك ذلك).

**تبصره :** در اين موضع اعني موضوع ايمان به حضرات رسل صلي الله علي نبينا وعليهم وتفضل بعض از حضرات شان بر بعضي ديگر هم حضرت شيخ اكبر كمال اعتدال را معمول نموده و از احكام ظاهره شريعت غراء سرموي تجاوز نكرده اند چه مي فرمايند: اي مرید بر تو واجب است كه ايمان بياوري بر جميع رسل و بداني كه هيچكس را نميرسد كه حضرات رسل را جرح نمايد يا بيكي از اوشان عبارت طعن را نسبت دهد و مراد از رسل در اقوال شيخ عام است كه حضرات انبياء را هم شامل ميشود و مي فرمايد كه هيچكدام از حضرات رسل را بر ديگر افضل بدان مگر آنها را كه او تعالى در كتاب خود و به زبان رسول خود صلي الله عليه وسلم افضليت اعطاء کرده با اين عبارت به آيه كريمه (تلك الرسل فضلنا بعض علي بعض) اشاره مي كند و مي فرمايد واجب است بر تو تعظيم حضرات انبياء و رسل عليه الصلوة والسلام زيرا اين طايفه را او تعالى معظم نموده و اوشان را به انزال وحي و ارشاد بني آدم مخصوص کرده و حضرت سيدنا محمد رسول الله صلي الله عليه وسلم را بر ديگر انبياء و رسل افضليت داده و او را به منطوق (وما ارسلناك الا رحمة للعالمين) رحمت عام مسمي کرده و براي ارشاد تمام بني آدم و جن مبعوث نموده پس بر تو اي مرید واجب است كه حسب او امر حضرت خداوندي حضرات پيغمبران را به مراتب و فضائل اوشان شناخته و تعظيم شان را بر خود واجب داني. بعد از اين مي فرمايد: (ثم التسليم لاهل هذا الطريقه في كل ما يحكي عنهم من كلامهم و اشاراتهم وفي كل ماتري منهم مما لا يسعه علمك).

**تبصره :** در اين عبارات حضرت شيخ اكبر به دو موضوع اشاره مينمايد: يكي تسليم مرید به شيخ طريق چه مرشد او باشد يانه؟ مفاد اشاره اوليه اين است كه تمام اقوال و اعمال مشروعه حضرت شيخ طريقه كه موافق سنت باشد بيجون و چرا بايد قبول گردیده و مرید به آن تسليم نمايد. مفاد اشاره دوم اين است كه بعضي اوقات از حضرت شيخ بعضي اعمال صادر ميگردد كه ظاهراً در نظر مرید طرف قبول واقع نميشود. و علم مرید به حكمت آن عمل احاطه نمي كند در اين حالت مرید را لازم است كه زبان اعتراض را دراز نكند و اعتقاد خود را مختل ننمايد. بلكه صبر كند تا حكمت آن برايش معلوم شود و شيخ ممكن است شبهه مرید را زائل گرداند. و اگر شبهه او زائل نشد و بخاطر او يك عقده موجود شد لازم است كه

به حضور شیخ طور کنایه عرض کرده بگوید شنیدم یادریک کتاب دیدم فلان شخص چنین عمل مخالف سنت را مرتکب شده و نفهمیدم چرا آن شیخ مرتکب این چنین عمل بد گردیده است این وقت حضرت مرشد اوبه مقصد او فهمیده و شبهه او را زائل می نماید و این رفع شبهه هم از لطف حضرات مرشدین است و باید توای مرید شکر این شفقت اوشان را اداء نمایی که این طایفه جلیله را بشرف خدمت خود مشرف نموده و نعمت رضاء خود را بتو عنایت گرداند، رجوع به اقوال شیخ اکبر (و مما لا بد لك منه) حسن الظن بالناس كافة وسلامة الصدر والدعاء للمسلمين بظهر الغيب وخدمة الفقراء بروية لمنه (۱) اللهم وحمل كلفهم وتحمل اذاهم وجفاهم ابصر بالله علي اخلاقهم.

**تبصره:** حسن ظن بر مسلمین و سلامتی باطن نسبت به اوشان و دعا برای برادران مسلمان در غیاب شان و خدمت فقرا طوریکه منت بر اوشان گذاشته نشود و رفع تکلیف از فقراء و تحمل اذای شان و جفای شان را به صبر و ثبات و چشم پوشیدن از اخلاق سیئه آنها، این صفات همگی از آن صفات و عاداتی است که در کتب اخلاق به اشباع مرقوم شده و به حضرات مشایخ که اصحاب نفوس مطمئنه هستند با این اخلاق متخلق بوده و مرید های خود را به تخلق به این اخلاق وصیت نمایند و در تحمل اذیت و جفا و سوء اخلاق برادران مسلمان خود به این فرد:

ماشاخ درختیم پراز میوهء توحید هر رهگذری سنک زند عار نداریم  
ترنم میکنند و متبوع شان در این اخلاق، حضرت متمم مکارم اخلاق است صلی الله علیه وسلم چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: (بعثت لاتم مکارم الاخلاق) و جای دیگر میفرماید: (بعثت رحمة للعالمين وما بعثت لعانا) و قتی که کفار قریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم را زحمت میدادند و به کلمات جارحانه مخاطب میکردند و حضرات اصحاب عرض میکردند که به حق آنها دعاء بد نمایند که او تعالی از این کفار انتقام بگیرد میفرمودند (اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون) و هم میفرمودند امید است از پشت و رحم این ها ذریه خلق شود که آنها به خداوند و رسول او ایمان آورده و مسلمان شوند و عبادت خداوند را بنمایند این است که حضرت شیخ اکبر مرید را با این کلمات تسامح آیات توصیه مینمایند.

قال الشيخ الاكبر (رح): (و مما لا بد لك منه، الصحت الا عن ذكر الله وتلاوة القرآن او ارشاد ضال او امر بمعروف او نهی عن منکر او اصلاح بين المتهاجرين (۲) او تحریض علي

(۱) اصل این عبارت باید چنین باشد و عدم رویته المنه لهم یعنی بطوریکه منت خود با اوشان نکذارد و برای شان احسان خود را نشان ندهد.

(۲) مراد از متهاجرین اشخاصی هستند که به سبب بعضی اقوال یا اعمال یا در اثر شنیدن سخن، سخن چینی از همدیگر آزرده شده و یکی از دیگری دوری گزیده و از مصاحبت همگان هجرت نموده (المجددی).

صدقة بل علي كل خير ومما لا بد لك منه. يا حبيبي طلب اخ موافق يعينك علي ما انت بسبيله واياك وصحبة الضد).

**تبصره:** در اين فقره حضرت شيخ در فقره اولي به دوام ذكر و عمل اعمال صالحه و در فقره دوم به صحبت برادر صالح موافق طبيعت مريد امر ميکند. آري دوام ذکر در تمام طرق صوفيه جهراً يا خفياً از امور واجبه دانسته شده و خصوص حضرات نقشبنديه که ذکر اين طريقه قلبي است و زبان بذكر مشغول نميشود قلب و لطايف اربعه را اعمال جوارح مشغول کرده نميتواند. لهذا حضرات مشايخ طريقه عاليه نقشبنديه ميفرمايند که بايد لحظه هم قلب و لطايف اربعه ديگر از ذکر اسام ذات بديگرو ساوس و خطرات مشغول نگردد و ميفرمايند: (دست بکار و دل بايار) در موضوع دوام ذکر حضرت امام غزالي رحمه الله عليه در رساله ميزان العمل مي نويسد (في الوقت الذي صدقت رغبتني لسلوك هذا الطريق مشاورت متبوعاً مقدماً من الصوفيه في المواظبة علي تلاوة القرآن فمنعني وقال، السبيل ان تقطع علائقك من الدنيا بالكلية بحيث لا يلتفت قلبك الي اهل و ولد و مال و وطن و علم و ولاية بل تصير الي حالته يستوي عندك وجودها و عدمها، ثم تخلو بنفسك في زاوية تقتصر من العبادة علي الفرائض و الرواتب و تجلس فارغ القلب مجموع الهم مقبلاً بذكر علي الله تعالى و ذلك في اول الامر بان تواظب باللسان علي ذكر الله تعالى فلا تزال تقول (الله الله) مع حضور القلب و ادراکه الي ان تنتهي الي حالة لو تركت تحريك اللسان لرأيت كان الكلمة جارية علي لسانك لكثرة اعتياده ثم تصير مواظباً عليه الي ان يمحي اثر اللسان فتصادف نفسك و قلبك مواظبين علي الذكر من غير حركة اللسان ثم تواظب الي ان لا يبقی في قلبك الا معني للفظ و لا يخطر ببالك حروف اللفظ و هيئات الكلمة بل يبقی المعني المجرد حاضراً في قلبك علي الزوم و الدوام و لك اختيار الي هذا الحد و لا اختيار بعده لك الا في الاستدامة لدفع الوسوس الصارفة، ثم ينقطع اختيارك فلا يبقی لك الا الانتظار لما يظهرو من فتوح ظهر مثله الاولياء و هو بعض ما ظهر للانبياء قديكون كالبرق الخاطف لا يثبت ثم يعود و قديتاً خرفان عاد فقديتاً يثبت و قديكون مختلفاً وان يثبت امتدبثاته و قد لا يطول و قديتاً هرامثاله علي التلاحق و قد لا يقتصر علي فن واحد و منازل اولياء الله فيه لا تحصى لتفاوت خلقهم و اخلاقهم. فهذا منهج الصوفيه و قدره و الامر الي تطهير محض من جانبك و تصفيه و جلاء ثم استعداد و انتظار فقط).

**تبصره:** حضرت امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالي رحمه الله عليه که بعد تحصيل علوم منقوله ظاهري از تفسير و حديث و فقه و عقايد و اصول فقه و ميراث و علوم

معقوله صرف ونحو، معانی و بیان و منطق و فلسفه قرار فرموده خودشان در رساله (المنقذ من الضلال) که سابقاً احوال شان را در این رساله نقل نمودم. آری بعد تحصیل کمالات ظاهریه در این رساله میفرمایند (فی الوقت الذي صدقت رغبتی لسلوک هذا الطريق مشاورت متبوعاً مقدماً من الصوفیه) و قتی که رغبت من برای سلوک طریق صوفیه صادق شد از یکی از حضرات مشایخ که در طریقه پیش قدم بودند مشوره طلب نمودم که میخوام به تلاوت قرآن عظیم الشان مواظبت نموده و از این طریق مقامات سلوک را طی نمایم آن شیخ کامل مکمل که صفت متبوعیت را داشت مرا از مواظبت تلاوت قرآن عظیم منع نمود و گفت راه پیمودن طریق صوفیه این که تمام علایق خود را از دنیا قطع نمایی بطوری که قلب توبه سوی اهل و اولاد و مال و وطن و علم و مناصب دنیویه هیچ التفات نکند و حالتی بر تو مستولی گردد که وجود و عدم وجود این چیزها در نظرت مساوی شود بعد بانفس خود خلوت نموده و در یک کنج نشسته تنهایی عبادت فرایض و سنن مؤکده مشغول گردیده و به کمال قراغت قلب بذكر خداوند تعالی اقبال نمایی و این اقبال در اول امر با این طریق حاصل میشود که بزبان خود با حضور قلب کلمه (الله الله) را با ادراک معنای آن (۱) جاری نموده و به درجه مداومت بذكر اسم ذات بنمایی که اگر زبان خود را ساکن گردانی همه این کلمه بر زبان جاری شد و از زیادت تعود بذكر لسانی این حالت ملکه لسان گردد.

و بعد از آن به همین طریق مداومت نمایی تا ذکر از زبان به قلب انتقال کند و اثر زبان محوشده و نفس و قلب بدون حرکت زبان مشغول ذکر شود تا اینکه در قلب غیر از معنای لفظ (الله) جلاله دیگر چیزی مرتسم نگردد. و حروف و هیئت ترکیب کلمه هم بخاطرت خطور نکند مؤلف میگوید: حضرات عالی درجات نقشبندیه که سر حلقه سلسله شان بعد مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه از ابتداء مرید را بذكر قلب ارشاد نموده و به مداومت ذکر امر و از مشغول به قرائت قرآن عظیم و ادای نماز نفل و دیگر اعمال نافله منع میکند و مرید را تنهایی ذکر لفظ (الله) جلاله با ملاحظه معنای آن اعنی ملاحظه این معنی الله بیچون و بیچگونه با ملاحظه معنای عربی (الله) لیس کمثله شئی) مامور مینمایند و از این جاست که میفرمایند: ابتداء سلوک در طریقه ما انتهای سلوک طرق دیگر است. امام غزالی رحمه الله علیه با این معنای تصریح نموده و میگوید همواره به زبان خود لفظ (الله) جلاله را تکرار و با آن مداومت نمایی تا ذکر از لسان به قلب انتقال کند و بدرجه برسد که حروف و هیئات ترکیبه لفظ هم محوشده و فقط معنای

(۱) ادراک، اعنی دریافتن معنای اسم ذات چون این اسم به اسم ذات معروف است و معنای او بر ذات حضرت خالق موجود است در حالیکه مستجمع جمیع صفات است دلالت میکند پس لازم است که ذکر در حالت نطق با این اسم جمیع صفات حضرت خالق را جل شانه ملاحظه کند و ازین جاست که حضرات مرشدین طریقه نقشبندیه مرید را امر میکنند که در وقت تصور لفظ الله ملاحظه معنای بیچون و بیچگون را که ترجمه، (لیس کمثله شئی) است هم مراعات نمایند. المجددی

اسم (الله) جلاله ملکه قلب گردد. اوتعالی حضرات مرشدین طریقه عالیہ نقشبندیہ را بدرجات عالیہ صدیقین برساند این حضرات هستند که طریقه اندراج النہایۃ فی البدایۃ را اوتعالی با اوشان الہاماً تعلیم نموده و اوشان مابیمقداران را بہ سلوک طریقه صدیقیہ ارشاد نموده اند حالتي را کہ حضرات امام غزالي بعد از ذکر لسانی کہ طالب باید عمرہا را در این ذکر صرف کند تا ذکر اسم (الله) جلاله ملکہ زبان گردد و بعد از آن سالہای دیگر را صرف کند کہ ذکر ملکہ قلب شود، این حالت بہ تأثیر توجہ حضرات نقشبندیہ قدس سرہم در ذکر لطیفہ قلبیہ کہ اول قدم سلوک است میسر میگردد و بہ توجہ مرشد کامل ذکر کلمہ اللہ با ادراک معنای آن بہ مدت قلیلہ ملکہ قلب میشود (سبحان من فضل بعض الاولیاء علی بعض) چہ خوش گفت آن کہ گفت:

نقشبندان عجب قافلہ سالارانند کہ برند از رہ پنهان بحرم قافلہ را

حضرت امام غزالي رحمة الله عليه میفرماید: (بعد از آنکہ ذکر ملکہ قلب تو گردد اختیار دیگر عمل را برای ندادہ اند و بر تو لازم است کہ در این مرتبہ بہ دفع وساوسیکہ ترا از ذکر مانع میشود سعی نمایی و بعد دفع وساوس باز برای تو دیگر اختیار دادہ نشدہ جز اینکہ منتظر باشی کہ اوتعالی از مقاماتی کہ برای اولیاء خود اعطاء نموده و این مقامات بعض از مقامات انبیاء است صلوات اللہ علیہم برای تو اعطاء کند و بہ دیدہ باطن انوار تجلیات ذاتیہ را ببینی. مؤلف میگوید: (در روئیت انوار حضرت امام غزالي رحمة اللہ علیہ حضرات نقشبندیہ را پیروی نموده و مطابق اقوال شان مراقب دیدانوار را بیان کردہ اند، این مسکین در بیان انوار لطایف خمسہ ارشادات حضرات مرشدین راقدس سرہم بہ تفصیل تحریر نموده ام) در اخیر کلام حضرت امام غزالي (رح) بمقامات مراقبات طریقه نقشبندیہ تصریح نموده میگوید: (فہذا منہج الصوفیہ و قد رددوا الامر الی تطہیر محض من جانبک و تصفیة و جلاء ثم استعداد و انتظار فقط) این است راہ درویش صوفیہ و بہ تحقیق وصول مقامات را بہ تطہیر محض و تصفیہ و جلاء آئینہ خاطر خود نموده میفرمایند: (بعد حصول این مقامات و تطہیر و تصفیہ و جلاء آئینہ قلب و حصول اطمینان غیر استعداد توبہ شرف حصول فیوض و انتظار (مراقبہ) تو نزول فیض را از مبداء فیاض چیزی دیگر نیست یعنی این مقام آخر تر قرب فیض مقام آخرین است و چون منازل اولیاء از حساب بیرون است و تعداد این منازل حسب تفاوت خلق شان (سکون لام) و تفاوت خلق اوشان است (بضم لام) پس برای مریدہم حسب همین تفاوت مقام عنایت میشود. تفاوت خلق عبارت از استعداد ذاتی و تفاوت اخلاق عبارت از استعداد عرضی طالب است کہ از عادات حسنہ و سینہ حاصل میگردد. و در فقرہ دوم حضرت شیخ بہ طلب برادری کہ در افعال و اقوال و عادات خود با طالب موافق باشد امر میکند و میگوید برادری بدست آور کہ ترا در طی منازل سلوک معاونت نماید و از صحبت مخالف

پرهیزکن، زیرا بحکم صحبت مؤثره صحبت نیک شخص رابسوی نیکی و صحبت بد شخص رابسوی بدی دلالت میکند. مولانا ی روم (رح) میفرماید:

صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

ازینجا است که مرشدین طرق صوفیه و علماء عاملین علوم شرعیہ از صحبت اشخاص مخالف سیئی الاخلاق به شدت منع میکنند رحمهم الله تعالی.

قال الشيخ الاکبر (رح): (ومما لا بد لك منه) (طلب شيخ مرشد والصدق شعار المرید، فالمرید اذا صدق مع الله قیض الله له من یاخذ بیده وخیر کل شیطان فی حقہ ملکاً یلهمه الخیر فان ما وضع علی شئی الا قلب عینہ).

**توضیح:** این فقره سابقاً با شباع نوشته شده این جاتنها عبارات (والصدق شعار المرید، فان المرید اذا صدق مع الله فیض الله له من یاخذ بیده) محتاج به توضیح دیده میشود، حضرت شیخ اکبر طالب شیخ مرشد را به صدق مرید مربوط نموده میگوید، از طلب شیخ مرشد ناچاری است در حالتی که صدق شعار مرید باشد به تحقیق مرید وقتیکه با خالق خود و طلب سلوک طریق رضاء او تعالی از راه صدق و اخلاص پیش آمد نماید او تعالی جل شانہ در بدل این صدق و اخلاص او را بوصول شیخ مرشد رهنمایی مینماید و شیاطین انس و جن را از اغواء او منع نموده بلکه در بدل این شیاطین ملائکه را امر میکند که دلیل راه مرید صادق شود، و بلکه از این شیاطین صفت اغواء را سلب می نماید «آری، آری (من بهد الله فلا مضل له) شاهد این مدعا است. (ومما لا بد لك منه) یا حبیبی التقلیل من الطعام، فانه یورث النشاط للطاعة ویذهب الكسل، وعلیک تقسیم الاوقات فی لیل ونهار فاما الساعات التي دعاک الشرع فیها الی الوقوف بین یدی ربك ففي خمسته اوقات للصلوات المغروضة وبقي ما سنه من الاوقات، فان كنت ذا حرفة فاجتهد ان تعمل فی یوم، ما یقوتك فی ایام ان كنت من اهل ذلك الشغل فلا تفرق مصلاک من بعد صلوة الصبح الی ان تطلع الشمس ولا بعد صلوة العصر الی ان تغرب الشمس، تذكرا لله بحضور و خشوع ولا یفوتك الوقوف بین یدی الله مصلیاً من الظهر الی العصر ومن المغرب الی العشاء الاخرة بعشرين ركعة وحافظ علی اربع ركعات اول النهار وقبل الظهر وقبل العصر واجعل وترک ثلاث عشر ركعة ولا تنم الا عن غلبة ولا تأكل الا عن حاجة ولا تلبس الا عن وقایة من برد او حر بنیة ستر العورت ورفع الاذی القاطع عن عبادة ربك وان كنت ممن یصرف ان یكتب فاجعل علی نفسك ورداً من القرآن فی المصحف تمکنه من حرك وتلقي بیدك الیسری علی المصحف وتمشي بیدك الیمین علی حروفه وانت تنظر الیه وترفع صوتك بحيث تسمع نفسك وترتل القرآن وتسال فی الايته التي توجب السؤال وتعتبر فی آیات الاعتبار وتعامل فی كل آية بحسب ما تدل علیه من الاستفادة والاستغفار وغير ذلك واذا قرأت صفة للمؤمن فانظر الی ما عندك من تلك الصفات والی ما فقدت منها فاشكر الله علی ما عندك وحصل ما فاتك



و كذلك اذا قرأت صفة للمنافقين والكافرين فانظر هل فيك من تلك الصفات شئ ام لا).

اي فرزند! حضرت شيخ اكبر رحمه الله عليه درين عبارات به مضامين هدايت آيات واحاديث اشرف مخلوقات صلي الله عليه وسلم اشاره مينمايد. اولاً به قلت خوراك وصيت مينمايد و اين مضمون حديث شريف است كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم با اين معناء ميفرمايند: لازم است كه مسلمان معدهء خود را سه حصه نمايد يك حصه براي طعام و يك حصه براي آب و يك حصه براي تنفس وهم ميفرمايد كه مسلمان به يك روده طعام تناول ميكند و كافربه هفت روده وهم ميفرمايند هيچ ظرفي مانند معده نيست همينكه از طعام مملو شود سبب عصيان ميگردد. در تقسيم اوقات شب و روز وصيت مينمايد كه بايد نمازهاي پنجگانه را بوقت معين اداء نمائي. و با اين عبارت به آيه كريمه (ان الصلوة علي المؤمنين كتاباً موقوتاً) اشاره مي نمايد. آري نماز بر مؤمنان فرض موقوت است اعني اوقات آن به امر حضرت خداوندي معين شده و بايد كه هر نماز بوقت خود در حالت اختيار و استراحت اداء گردد. و حضرت مرشد اعظم صلي الله عليه وسلم بجواب شخصي كه سوال نمود. (اي الاعمال افضل قال رسول الله صلي الله عليه وسلم، الصلوة في اوقاتها) وهم حضرت شيخ بعد اداي فرايض پنج وقت به اداي سنن مؤكده وصيت مي نمايد و در اين موضوع حديث شريف كه حضرت امام ابي حنيفة كوفي رحمه الله به آن استدلال مي نمايد حديث مشابره هست كه با اين معناء وارد شده. كسي كه در شبانه روز به اداي دوازده ركعت سنت دوام نمايد من اورا بشارت به جنت ميدهم و اين دوازده ركعت حسب مذهب حنفي اين است دو ركعت قبل فجر، چهار ركعت قبل و دو ركعت بعد ظهر دو ركعت بعد مغرب و دو ركعت بعد عشاء، اين دوازده ركعت را سنت مؤكده دانسته و به ترك آن عتاب خداوندي را اعتقاد نموده اند. حضرت شيخ اين سنن را و يا سنن زوائد كه از اول روز و بعد ظهر الي عصر و بعد مغرب الي عشاء و ده ركعت نفل در اخير شب با سه ركعت و ترذ كر نموده و به اداء آن وصيت مي نمايد و هم ميفرمايد كه بعد اداء نماز صبح تا بر آمدن آفتاب و بعد اداي نماز عصر الي غروب آفتاب محل نماز خود را ترك مكن و به همان محل نشسته به ذكر خداوند مشغول باش. اين عمل را حضرات عالي درجات نقشبنديه بر خود و مرید هاي خود لازم نموده و همواره بعد اداي نماز صبح الي طلوع آفتاب و بعد اداي نماز عصر الي غروب شمس در محل صدارت و به همان محلي كه نماز را اداء ميكند نشسته و مریدها بصورت حلقه باشيخ نشسته بذكر قلبي مشغول ميشوند و اين عمل شان مطابق فعل حضرت مرشد اعظم صلي الله عليه وسلم است چه از آن حضرت صلي الله عليه وسلم بروايات صحيح نقل شده كه اين وقت را اعني بعد نماز فجر تا طلوع آفتاب و بعد صلوة عصر تا غروب آفتاب بسلوك تام صرف مي نمودند و از اداي نماز نافله منع نموده اند و اين دو وقت را كتب فقه وقت فرض تقديري مي نامند اعني وقتي است كه براي تفكر در عظمت خالق و عجائب مخلوقات

او مقرر و مقدر شده و بنده باید در این دو وقت جزبه تفکر (و انتظار ادای نماز نفل بعد طلوع آفتاب و انتظار ادای نماز فرض مغرب بعد غروب آفتاب) به چیزی دیگری مشغول نگردد. این تفکر باید از ذکر قلبی خالی نباشد چه اگر تنها به تفکر مشغول شویم شیطان لعین بالقا و ساوس دنیویه قلب ما را مشغول نموده و ما را از شغل تفکر به خطرات اعمال دنیویه مصروف مینماید. پس لازم است که با تفکر، قلب ما بذكر اسم ذات با ادراک معنای آن مشغول باشد تا تفکر ما صرف در عجائب مصنوعات حضرت خالق منحصر گردد. و هم حضرت شیخ رحمہ اللہ علیہ از کسالت و تنبلی منع نموده میفرماید (فان كنت ذا حرفه فاجتهدان تعمل في يوم ما يفتوتك في ايام) اگر تو ای مرید صاحب حرفه و صناعت باشی پس کوشش کن که در یک روز بعمل زیاده مشغول شده و از مزد این روز نفقه چند روز را بدست آوری تا در روزهایی که احتیاج به کار نداشته باشی به ذکر مشغول شوی. الی ان يقول الشيخ الاكبر: (اذقراأت صبغة للمؤمنين فانظر الی ما عندك من تلك الصفات والی ما فقدت منها، فاشكر علی ما عندك وحصل ما فاتك وكذلك اذقراأت صفة للمنافقين والكافرين فانظر هل فيك من تلك الصفات شيء ام لا) در این عبارات و عبارات سابقه شیخ اکبر (رح) در وقت قرائت قرآن عظیم الشان خواننده را بتدبر و تعقل ارشاد نموده میفرماید: اگر خواننده و نویسنده هستی پس بر خود یک حصه از قرآن عظیم را بطور وردیومیه معین و مقرر نموده و بوقت مقرربه تلاوت قرآن عظیم مشغول شوی با این طریق که قرآن عظیم را به کنار خود نهاده و بدست چپ قرآن عظیم را گرفته دست راست خود را بالای سطر ها و صفحه ها گذاشته و حسب قرائت دست راست خود را از اول سطر تا اخیر سطر و از اول صفحه تا آخر آن بگذران و در قرائت عجلت مکن بلکه بر ترتیل (۱) تلاوت نمایی. و آواز خود را بدرجه بلند کن که خودت بشنوی و نزد قرائت آیات سوال از او تعالی حاجت خود را سوال، و در نزد آیات عبرت اعتبار و در نزد آیات استعاذه استعاذه و در نزد آیات مغفرت استغفار نمایی. و وقتی که صفات مؤمنین را تلاوت میکنی در نفس خود نگاه کن که از این صفات کدام صفت در وجودت موجود است و کدام کدام صفت معدوم. از وجود صفات موجود بحضور خداوند جل شانہ شکر گزار و برای حصول صفات معدوم صدها جهد و کوشش کن که حاصل نمایی. همچنان در وقت قرائت صفات منافقین هم در وجود خود نظر کن آیا کدام صفت از صفات آنها در وجودت موجود است یا نه؟ اگر فهمیدی که نفس تو یکی از صفات

(۱) ترتیل در سوره مزمل شریف به صیغه امر واقع شده و او تعالی حبیب خود را امر میکند: (ورتل القرآن ترتیلا) عبارت از ادای حروف و تصحیح کلمات و آواز خوب و تفکر در معانی آیات است و باید در وقت قرائت فکر کند که قرآن را قرائت میکند و این قرآن از حضور خالق کون و مکان بر حضرت پیغمبر اخیر الزمان برای هدایت و اصلاح و ارشاد جن و انسان نازل شده و یک حرف آن خالی از حکمت نیست (المجددی).

منافقین و کافرین متصف گردیده فوراً بحضور خداوند تعالی رجوع نموده و از اله آن صفت را از خداوند جل شانہ به عجز و نیاز التماس کن و آئینہ قلب خود را از زنگ و کدورت این عمل به صیقل ذکر خداوند پاک نمای (۱) (و مما لا بد لك منه) محاسبہ نفسک و مراعات خواطرک مع الاوقات و استشعار الحیاء من اللہ تعالی بقلبک فانک اذا استحييت من اللہ منعت قلبک ان یخطر فیہ خاطر ذمہ اللہ او یتحرك بحركة لا یرتضیہا اللہ تعالی، ولقد کان لنا شیخ یقید و کاتہ فی کتابہ بالنہار، فاذا امسى جعل صحیفته بین یدیه وحاسب نفسه علی ما فیہا وزدت انا علی شیخی بتقید خواطری (و مما لا بد لك منه) مراعات الاوقات بان تنظر الوقت الذی انت فیہ و تنظر ما قالک لك الشرع ان تعلمہ فیہ فافعلہ فان کنت فی وقت فرض فادہ او ندب فنادر الیہ وان کنت فی وقت صباح فاشغل نفسك فیہ بما ندبک الحق الیہ من الخیر علی انواعہ و اذا شرعت فی عمل مشروع یعطی قربۃ فلا تحدث نفسك بانک تعيش بعدہ الی عمل آخر، واجعل ذالک آخر عملک من الدنیا الذی بہ تلقی ربک علیہ فانک اذا فعلت هذا خلعت ومع الاخلاص یكون القبول).

**تبصرہ:** در فقرہ اولی حضرت شیخ مرید را بہ محاسبہ نفس او امر نموده میفرماید: بر تو ای مرید لازم است کہ نفس خود را محاسبہ نمایی و خطرات قلب خود را با اوقات آن مراعات کن و این محاسبہ نفس و مراعات خطرہ باشعور حیاء باید باشد یعنی در وقت محاسبہ نفس و مراعات خطرہ از او تعالی شرم کن. چہ وقتی کہ از اشراف علم خداوندی بر عمل خود حیاء نمایی و بدانی کہ او تعالی بر این عمل و این خطرہ تو عالم است. قلب خود را از خطرہ کہ مذموم است منع میکنی و ہم از حرکتی کہ رضاء او تعالی بہ آن نباشد امتناع می نمایی و بعد این کلمات عادت و بعد این کلمات عادت یکی از مرشدین خود را حکایہ کردہ میگوید: مایک شیخ داشتیم کہ ہر روزہ اعمال خود را در یک ورق ثبت میکرد. و بعد در وقت شب نفس خود را محاسبہ نموده و از نفس بازخواست کردہ میگفت این افعالیکہ امروز از تو صادر شدہ چہ قسم افعال بودہ و این ساعت روز را کہ بہ شب رسانیدہ چہ قسم گذرانیدہ یی با این عمل ہا ثواب حاصل کردہ ای این ساعات را بہ عبادت صرف نمودہ ای یا با این اعمال عقاب حاصل کردہ ای و این ساعات را بہ معصیت صرف کردہ ای یا بہ طاعت؟

(۱) در ترتیب تلاوت می نویسد کہ قرآن شریف را بہ کنار خود نہادہ و بہ دست چپ خود گرفتہ و دست راست خود را بالای صفحہ وسط قرآن بگذران و آواز خود را بہ درجہ بلند کن کہ خودت بشنوی در بیان این ترتیب حضرت شیخ بہ حکم شریعت کہ در آداب تلاوت قرآن استنباط شدہ اشارہ میکند چہ در وقت تلاوت سہ قسم عبادت حاصل میشود (۱) مس مصحف (۲) قرائت آیات منزله (۳) سماع الفاظ قرآن و در ترتیبیکہ شیخ (رح) ذکر نموده ہر سہ قسم عبارت را مفصلاً ذکر نموده فرحۃ اللہ علیہ و قدستی بسرہ آمین (المجددی).

بعد از اینکه از نفس خود بازخواست می‌کرد اعمال صالحه خود را با اعمال غیر صالحه مقایسه نموده و زیادت و نقصان و تسوید این دو نوع عمل را می‌سنجید. اگر اعمال صالحه او زیاد می‌بود. در ادای شکر می‌افزود و اگر اعمال غیر صالحه زیاد می‌بود در توبه و استغفار مشغول می‌گردید و اگر هر دو نوع مساوی می‌بود از یک طرف در ادای شکر و از دیگر طرف در استغفار مشغول میشد. و به این محاسبه و بازخواست نفس و شکر و توبه نامه اعمال یومیه خود را ختم نموده خواب می‌شد.

ای عزیز! شیخ اکبر (رح) می‌فرماید: (فانك اذا استحييت من الله منعت قلبك ان يخطر فيه خاطر ذمه الله) با این عبارت بمفاد دو حدیث شریف اشاره می‌کند.

**حدیث اول:** (الحیاء شعبة من الايمان) آری حیاء یک حصه از ایمان است و ایمان مانع ارتکاب گناه می‌گردد و وقتی که بنده خداوند خود را بر اعمال خود عالم و بصیر اعتقاد کند و حیاء بر او غلبه نماید البته که مرتکب اعمال غیر مشروع نمی‌شود. و این موضوع را با این مثال روشن می‌سازم: یکی از پادشاهان یکنفر از رعایای خود را به اجرای کاری مامور نموده تا به اجرای آن عمل در حضور او مشغول شود این مامور که پادشاه را در اثنای عمل مراقب افعال خود می‌بیند، کوشش می‌کند که آن عمل را به منتها درجه خوبی و اتقان اداء کند و هیچیک حرکتی مخالف مزاج پادشاه از او صادر نشود. پس بنده که خداوند عالم الغیب و الشهاده را ناظر و بصیر خود داند چگونه مرتکب امور غیر مشروع شده می‌تواند و همچنان که او تعالی را بر خطرات قلبیه خود عالم بدانند سعی می‌کند که خطر هائے سیئه بر قلب او خطور نکند.

**حدیث دوم:** حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطور تذخیر و تحویف می‌فرمایند: (اذالم تستحي فاصنع ما شئت) و وقتی که حیاء نمی‌کنی و از حضرت علام الغیوب شرم نمی‌نمایی پس بکن آنچه می‌خواهی این حدیث شریف صراحتاً دلالت می‌کند که حیاء مانع ارتکاب فحشاء و منکر است و بی حیایی سبب ارتکاب آن‌ها. او تعالی و تقدس من و عزیزان مرا توفیق حیاء نصیب نموده از بی حیایی حفظ کند آمین حضرت شیخ اکبر می‌گوید: (وزدت اناعلی شخربت قید خواطری) یعنی من بر عمل شیخ خود زیادت نمودم چه او شان اعمال ظاهره خود را یومیه در یک ورق قید می‌کردند. و من اعمال ظاهره و خطرات خود را هم در ورق می‌نوشتیم و در شب از نفس خود از خطرات هم بازخواست می‌نمودم.

ای عزیز! او تعالی حضرات اولیاء خود را به صفاتی متصف ساخته که ماعوام مسلمانان از آن بهره ندارند مگر این که متابعت حضرات اولیاء الله را نموده و قدم بقدم او شان گذاشته بواسطه متابعت او شان از آن صفات بهره حاصل کنیم. یکی از حضرات اولیاء الله را حکایت می‌کنند که پسر جوان خود را بسیار به لطف و مهربانی امر کردند که

هر شب قبل از خواب اعمال یومیه خود را بحضورشان عرض کند. آن پسر چند روز امر پدرا را بجا آورده و هر شب قبل از خواب اعمال خود را بحضورشان عرض میکرد. بعد چند روز این عرض اعمال بر پسرگران آمده خصوص که اعمال نامرغوب خود را عرض کرده نمی توانست. لہذا به تضرع از حضرت پدر خود معافات خود را خواهش کرده گفت ای پدر مهربان! امید دارم مرا از این عمل عفو نمایی چه این عرض خیلی گران است این وقت حضرت شیخ پسر خود را خطاب نموده گفتند ای فرزند! من پدر تو و بر تو مشفق و مهربان هستم و همه اعمالی را که تو بمن نگویی من به آن عمل واقف نمی شوم و این عمل یومیه اعنی از مدت دوازده ساعت تو نمیتوانی برای پدر خود از عمل روزانه خود حساب بدهی پس فردا در روز قیامت بحضور خداوند خود که بر اعمال ظاهره و مستوره تو عالم است و در آن روز به صفت قهاریت تجلی مینماید تو چگونه اعمال عمر خود را که سالها را در بر گرفته بحضور حضرت عالم مافی الصدور حساب داده میتوانی؟ من که ترابه عرض اعمال یومیه تو مکلف نمودم با این غرض بود که تو گرانی حاسب یومیه را و حساب عمر را به آن قیاس نموده و همواره مراقب احوال خود باشی و از ارتکاب اعمال ناشایسته ابتعاد نمایی. خداوند! ما را به فضل خود به راه راست ایت و از ارتکاب اعمال ناشایسته حفظ نمایی (آمین یا اکرم الاکرمین) در نصیحت دومین حضرت شیخ اکبر برای مرید امر میکند که بحکم:

صوفي ابن الوقت باشدای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

اوقات شب و روزی خود را بسیار به دقت و سنجیده گی تقسیم نموده وقت عبادت فرایض را به ادای آن و وقت عبادت نافله را به ادای آن و اوقات اعمال دنیویه را که از لوازم زندگانی است به ادای آن صرف نموده و عمل امروز را به فردا حواله مکن. حافظ شیرازی میگوید:

حافظا عشرت امروز به فردا مفرگن یازدیوان قضاء خط امانی بمن آر

چه نمیدانی که الی فردا ترا فرصت میدهند یا کارکنان قضاء بحکم محکمه حضرت خالق لایزال طومار عمر ترا پیچیده و حیات ترا ختم میکنند آری آری! او تعالی میفرماید: (ولاتقولن لشيئي اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله وماتدري نفس ما ذاتكسب غدا. وماتدري نفس باي ارض تموت ان الله عليم خبير) و مما لا بد لك منه (الجلوس علي طهارة دائماً ومتي ما حدثت توضأ ومتي توضأت صل ركعتين الا ان يكون الوقت قد نهي عن ابقاع فيه وهي ثلاثة اوقات عند طلوع الشمس وعند غروبها - وعند الاستواء الا يوم الجمعة فان الصلوة تجوز عند الاستواء).

توضیح: حضرت شیخ اکبر (رح) در این فقره بمعنای حدیث شریف اشاره میکند. در احادیث شریف با این معنا حدیث وارد شده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند که وضوء اسلحه مؤمنین است. و در دیگر جا وارد شده که آنحضرت صلی الله

وسلم حضرت بلال راضي الله عنه خطاب نموده فرمودند: اي بلال! در شب معراج من آواز نعلين ترا در جنت مي شنيدم . به چه عمل اين درجه را حاصل کرده يي عرض کرد که من ديگر عمل ندارم غير اينکه همه وقت با وضوء مي باشم و هر دفعه که وضوء ميکنم دو رکعت نماز نفل ميخوانم آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمودند که با اين عمل تو داخل جنت مي شوي که آواز پاي ترامن در شب معراج شنيدم . صدق سيدنا رسول الله صلي الله عليه وسلم .

در موضوع اوقات مکروهه حضرت شيخ (رح) سه وقت را که در اين اوقات نماز نفل بلکه فرض و واجب به اتفاق مذاهب مکروهه است ذکر کرده و دو وقت ديگر که در آن اختلاف است ذکر نموده اند و آن دو وقت بعد از صلوٰة فرض صبح الي طلوع الشمس و بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب اين دو وقت به مذهب حنفي و مالکي و حنبلي ايام مکروهه حساب شده و به مذهب شافعي دريك روايت ضعيفه ادای نفل در اين دو وقت جائز است. اما ادای نماز فرض وقتي با اداء فرض فوتي و اداء واجبات. مانند ادای نماز جنازه و سجده سهو و قضاي فوتي نماز و تردرين دو وقت جائز است. و در ادای نماز نفل روز جمعه به ساعت استواء هم در اکثر مذاهب مکروهه است همچنان نماز نفل در وقتيکه خطيب در روز جمعه خطبه ميخواند. مکروهه است (۱) در بعض مذاهب در وقت خطبه تنهادر رکعت نماز تحيه مسجد جائز است آنها قبل از نشستن. با اين صورت شخصي در وقتيکه خطيب خطبه ميخواند داخل مسجد شده اگر قبل از نشستن به ادای دو رکعت نفل تحيه مسجد شروع کرد. جائز است و اگر لحظه نشست و باز برخاسته نماز نفل تحيه مسجد را بخواند اين وقت جائز نيست. در اين موضوع اعني خواندن نماز نفل در وقتيکه خطيب به منبر بلند ميشود حديث شريف با اين معني وارد شده: (اذا اسعدك الخطيب علي المنبر فلا صلوٰة ولا كلام) از يرا شنيدن خطبه بر حاضرين واجب است لازم است که شنيدن خطبه را به شغل نماز نفل بدل نکند و خطبه بايد جامع حمد و نعت نصيحت و موعظه باشد و بر خطيب واجب است که در خطبه خود واجبات عصر حاضر را و احتياجات مسلمين را با چارهء دفع ضرر عامه در خطبه خود ايراد نمايد نه اينکه از روي کدام کتاب که صدسال قبل يك خطبه را نقل کرده آن خطبه را ايراد نمايد خطبه هاي حضرات خلفاي راشدين نسبت به تفاوت زمانه هاي شان مواد و نصائح مختلفه را در بردارد که شخص مستقل ميتواند فرق موضوعات خطب شان را درک کند.

ادای نماز تحيه را با حکمت آن مي نويسم: عادتاً شخصيکه براي ملاقات شخص بخانه آن شخص داخل ميشود اولاً بمجرد دخول بايد که بر صاحب خانه سلام

(۱) بعضي فقها در اين موضوع يك كلمه بطور مطعي ابراز کرده ميگويند قيام الخطيب علي المنبر يمنع الكلام و كلامه يمنع القيام (المجددي).

بگوید و لفظ مسنون این است السلام علیکم. و اگر عبارت و رحمة الله و برکاته را زیاده کند بهتراست و اگر در اطاق شخصی صاحب خانه یا شخصی دیگر موجود نباشد باین عبارت تحیه دخول خود را ادا نموده و بگوید اسلام علینا و علی عباد الصالحین (۱) اما این شخص نو وارد اگر بخانه داخل شده و بنشیند و بعد لحظه برخواست و بر صاحب خانه و حاضرین سلام کند که این عمل از ادب دور است. ازینجا است در ادای تحیه مسجد در اول دخول و قبل از نشستن مسنون شده چه مسجد محل عبادت خداوند است جل شانہ و مساجد را او تعالی به ذات خود منسوب نموده و شریعت مطهره مساجد را بنام (بیوت الله) مسمی کرده و چون او تعالی و تقدس بحکم محکم (و هو الله فی السموات و فی الارض) امکان است و در همه حال و همه جا حاضر و ناظر و بر همه اعمال عالم و خیر است پس بنده که در خانه خدا داخل میشود باید بر صاحب خانه سلام بگوید و این سلام را شریعت اسلام حسب امر حضرت سیدنا نام صلی الله علیه و سلم صلوات تحیه مقرر نموده و آن حضرت صلی الله علیه و سلم باین معنا میفرمایند: هر کدام شما که داخل مسجد میشوید باید، دو رکعت نماز نفل به نیت تحیه مسجد قبل از نشستن اداء کند تا از ثواب ادب حضور حضرت خداوند جل شانہ بهره کامل حاصل کند. الحمد لله علی دین الاسلام و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آلہ و صحبه و سلم (و مما لا بد بذاک منه) ان لا تقرب من ابواب السلاطین و لا تصاحب المتنافسین فی الدنیا فانهم یاخذون بقلبك عن الله فان اضطرک امرالی صحبتهم فعاملهم بالنصیحة فانک انما تعامل الحق و مهمما فعلت ذاک سخر و ابک و لتکن فی عموم احوالک مصروف الهممة بالتوجه الی الله تعالی فی تخلصک مما انت فیہ بما هو احسن لک فی دینک).

توضیح: در این فقره حضرت شیخ را از رفتن به دروازه های پادشاهان و تقرب به آنها و از صحبت اشخاصیکه در طلب دنیا یکی با دیگر منافست و مسابقت مینمایند و هر کدام میخواهد از دیگر کرده بیشتر و پیشتر بحضور پادشاه مقرب شده و از دیگران کرده بیشتر صاحب مال و جاه شود. آری از این دو طایفه منع نموده و علت منع را می نویسد (فانهم یاخذون بقلبك عن الله) یعنی سلاطین و ارباب دنیا قلب ترا از ذکر خداوند به سوی زخارف دنیوی و مناصب و مال و جاه مصروف مینمایند. و باز در صورت اضطرار که از صحبت پادشاهان گزیر نداشته باشی میفرماید: اگر یک امر ترا مجبور کرد که به پادشاه پادشاهان رفته و بحضورشان تقرب نمایی پس در این صورت لازم است که از ادای نصیحت

(۱) درین کلمه حضرات سلف باین دقیقه ارشاد میکنند خانه یا مسجد از وجود ملانکه و خصوص حفظ که با خود انسان به حفظ مشغول است خالی نمی باشد، لهذا اگر کدام انسان در مسجد و یا در اطاق حاضر نباشد پس یقین است ملانکه موجود است و چون رویت است و ملک از دیده، ماستور است. پس در وقت دخول مسجد و خانه بگوئیم اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین به کلمه عباد الله الصالحین ملانکه و افراد مسلمان جن را قصد نمائید (المجددی).

خودداری نکنی و از او شان نترسی زیرا تو محض برای حصول رضا اوتعالی نصیحت می نمایی و باین کردار نیک تو آنها ترابه نظر سخریه می بینند یعنی بهتر است که حتی المقدور از صحبت آنها پرهیز کنی. مؤلف میگوید: برای بعض حضرات اولیاء در بعض اوقات صحبت پادشاهان ضروری و لازمی دانسته میشود. این صحبت اولیاء با پادشاهان یا بیکی از اهل جاه و منصب در وقتی واجب العمل میگردد که سبب دفع ظلم یا واسطه احقاق یا موجب احیای نفس گردد. مثلاً شخص را پادشاه ظلماً زیر فشار گرفته حبس نموده حق او را تلف کرده مخالف امر شریعت بر او حکم قتل را صادر کرده و شیخ بتواند که پادشاه را ملاقات کرده این مظلومین را نجات بدهد اینوقت بر حضرت شیخ واجب است که بحضور پادشاه رفته و او را از این ظلم هانم کرده و مظلومین را نجات بدهد.

**حکایت:** یکی از حضرات اولیاء کبار را حکایت میکنند که بعض اوقات برای ملاقات پادشاه وقت میرفتند و پادشاه رابه اقوال ماثوره و نصائح مؤثره خود از ظلم منع و به عدل رهنمایی مینمودند. روزی این شیخ بسواری اسپ بطرف بارگاه پادشاه روان بودند که یکی از اولیاء الله او شان را دید و به قلب خود این رفتن شان را ناپسند دانسته و زبان اعتراض را دراز نموده تنقید کرد چون شیخ از اولیاء کمال بحساب میرفتند اوتعالی او را از خطر و اعتراض این شخص معترض الهاماً واقف نمود. و حسب احکام قضاء و هم برای اظهار کرامت شیخ اول در شب این معترض را مأمورین شرطه (عسس) که حالا این محافظین را (پولیس) می نامند آری! این مأمورین شیخ معترض را عوض یک نفر مجرم به تهمت جرم گرفتار و محبوس کردند و فردای همان شب او را بحضور پادشاه بردند که بعوض مجرم حقیقی این بی گناه را سزا بدهند. درین وقت شیخ اول به پهلوی پادشاه نشسته بود و به بیانیه مأمور پولیس گوش میدادند همینکه پادشاه میخواست حکم قتل یا حبس را صادر کند. شیخ اول پادشاه را مخاطب نموده گفت من این شخص را می شناسم و میدانم که بی گناه است و مأمورین این شخص را بعوض مجرم اصلی گرفتار کرده اند پادشاه که بحضرت شیخ اعتقاد داشت حکم را مؤخر کرد و از حضرت شیخ تفصیل حادثه را استفسار نمود شیخ که با شرف باطن از قضیه و نام مجرم واقف بودند حادثه را مفصل برای پادشاه دانانده فرمود فلان شخص مجرم اصلی است که پولیس او را رها کرد یا او گریخته و این شیخ صالح عباد رابه عوض آن مجرم گرفتار کرده و بحضور شما آورده فرموده شیخ بر پادشاه تأثیر کرد و حکم رهایی شیخ متهم را صادر نمود و پولیس ها را بواسطه این عمل شان معاقب ساخت. بعد که مجلس پادشاه ختم شد و حضرت شیخ به خانقاه خود آمدند شیخ دوم بحضور شان آمده شکر گزار گردید، درین وقت شیخ معترض علیه شیخ معترض را از خطر دیروزه او و اینکه به رفتن شان به دربار پادشاه بقلب خود اعتراض و بزبان خود انتقاد کرده بود او را دانانده فرمودند. ای فرزند ما فقراء که به بارگاه شاهان میرویم



برای حصول جاه و مال و منصب نیست چه مابه جاه و مال و منصب احتیاج نداریم و اگر نتوانیم امثال شمایی گناهان رانجات بدهیم یا ظلم را از مظلومین بتوانیم دفع کنیم. ما گاهی وقت خود را به ملاقات پادشاه ضایع نمی کنیم شما چرا قبل از تحقیق بر ما فقراء اعتراض کردید و اینک حادثه که اعتراض شما را دفع میکند بر شخص شما حادث شد و برائت ذمه برای شما آشکار گردید. این وقت شخص معترض اظهار ندامت و توبه نمود و از حضرت شیخ عفو خواست.

حکایت فوق از اولیاء سلف روایت شده و اینک یک حکایت از حوادث چشم دید خود را مؤلف می نویسد.

حکایت حضرت برادر بزرگوار و مرشد معظم من حضرت فضل محمد ملقب به شمس المشایخ قدس سره در اوایل سلطنت امان الله خان حسب خواهش پادشاه به ملاقات میرفتند و بعدها این رفتن های خود را ترک کرده بعضی مناسبت مانند عید هابقصر شاهی میرفتند و اعلی حضرت امان الله خان بحضرت اوشان کمال احترام و اکرام را بجای آورد. در سال دوم یاسوم سلطنت امان الله خان حضرت ایشان خیلی کمتر به قصر شاهی تردد میکردند در این آوان بیاد دارم که یک شب بعد نماز خفتن پیره زنی به خانقاه آمده و همینکه بحضور حضرت شمس المشایخ مشرف شد به گریه و تضرع و تظلم شروع نمود و خود را به پاهای شان پرتاب کرد. حضرت شمس المشایخ قدس سره از این وضعیت اومتأثر شده او را از خاک برداشته و بالطف زیاد سبب گریه وزاری او را پرسیدند. پیره زن گفت من مادر سردار محمدایاز خان برادر سردار نور علی خان هستم. پسرم محمدایاز را امان الله خان حبس نمود و تمام اموال و پول نقد او را ضبط و علاوه بر آن دیروز حکم کرد فردا صبح از محمدایاز مبلغ گزاف (۱) بطور جرم بگیرند و اگر مبلغ را تسلیم نکنند او را فردا به داریاویزند من غیر از اینکه بحضور شما آمده و از شما بخواهم که از پادشاه عفو پسرم را طلب نمائید دیگر چاره ندیده و اینک بحضور شما آمده تظلم می نمایم. پیره زن این کلمات را می گفت و از چشمان او آب جاری بود بحضرت شیخ شمس المشایخ قدس سره رقت زیاد دست داد فرمودند:

ای مادر! من مدتی است ملاقات امان الله خان را ترک کرده ام و نمی خواهم به قصر شاهی بروم و حال شب است چه طور میشود که در این فرصت من پادشاه را ملاقات کنم بهتر است که تو و من بحضور خداوند التجا نموده و از او تعالی نجات پسر ترا طلب کنیم. پیره زن بالهجه گریه آلود عرض کرد من از خانقاه بیرون نمی شوم و همین جاتا صبح بخاک افتاده

(۱) تعیین مبلغ فراموش شده و به گمان من که تقریباً صد هزار افغانی بوده و محمدایاز خان در عصر امیر حبیب الله خان در بعضی مناطق افغانستان حکمران مقرر می شد و یکی از اسباب سیاسی او امان الله خان محبوس و به مبلغ مذکور جرم کرده بود (المجددی).

و بحضور خداوند عذر می‌کنم و از شما می‌خواهم به هر طور شود عفو پسر مرا طلب کنید حضرت شمس المشایخ قدس سره یکی از خدمتگاران حرم سرارا امز کردند برای مادر سردار طعام و فرش خواب تهیه کنید و خودشان با خیلی تأثیر طعام شب را تناول کرده و خواب شدند فردا صبح از قصر شاهی یک نفر آمده و بحضور حضرت شمس المشایخ از طرف امان الله خان عرض کرد که پسر امان الله خان خیلی مریض است و مرا بحضور شما فرستاده که به قصر تشریف برده شهزاده رادم (۱) کنید حضرت شمس المشایخ از این حادثه و گریه وزاری مادر محمدایاز متعجب شده و لباس پوشیده می‌خواستند که از حرم سرای خارج شوند پیره زن آمده و باز به پاهای شان خود را پرتاب کرد و گفت حضرت صاحب امید است شفاعت پسر مرا بنمائید برای اوتسلی داده روانه شد بسواری موتر به قصر شاهی رفتند مقارن این حال یکی از اولادها با خدمتگاران محمدایاز خان بیک حالت خیلی پریشان آمده و به مادر او گفت که محمدایاز را همین حالا از محبس بیرون کرده و برای کشتن می‌برند پیره زن رایک حالتی استیلا نمود که تمام حاضرین حرم سرابا او به گریه شدند. درینوقت حضرت شمس المشایخ که به قصر شاهی و بداخل حرم سرای رسیدند و امان الله خان او شان را استقبال نمود و بالهجه گریه آلود گفت پسرم خیلی مریض است و مجبور شدم شمارا تکلیف بدهم بفرمائید بعد این کلمات حضرت او شان را به اطابقه پسر او بود رهنمایی کرد حضرت او شان به زبان خود حکایت می‌کردند و قتیکه به اطاق مریض داخل شدم ملکه ثریا مادر شهزاده را دیدم که با حالت پریشان دست مرا بوسه داده و برای شفاء پسر خود از من طلب دعا می‌نمود. به بالین شهزاده رفته و بعض آیات قرآنی را به خشوع و حضور قلب خوانده و بر سر و روی شهزاده دمیدم اوتعالی و تقدس قرائت قرآن و دمیدن آن را تأثیر فوری داده و شهزاده که چشم هایش را کشوده نمی توانست چشم هارا کشوده و تبسم نمود. ملکه و شاه از این تأثیر فوری بیشتر اظهار اخلاص نموده و از من تشکر کردند. این وقت حالت مادر محمدایاز بیاد آمده امان الله خان را مخاطب نموده گفتم. این پسر شما که طفل خورده سال است و به سن جوانی هنوز نرسیده و شما هم جوان هستید و امید دارید که دیگر پسرهایم خداوند برای تان بدهد علاوه بر این پادشاه که پسر و برادر ندارد همگی افراد رعیت بسرو برادر معنوی او گفته او می‌شود با این هم شما مادر و پدر در اثر مریض پسر خورده سال گرفتار قلق و اضطراب هستید. پس حالت بیوه زنی که عمرش از هفتاد گذشته و یک پسر پنجاه ساله دارد و شما امروز پسر او حکم قتل را صادر کرده اید چه خواهد بود؟ و به کدام عجز و نیاز بحضور حضرت خداوند بحق شما دعای

(۱) دم کلمه دري است و مخفف دمیدن است و به لغات عربي به لفظ رقي آمده و چون عادتاً حضرت رسول الله صلي الله عليه وسلم بر بعضی از مریض ها بعض آیات قرآنی را خوانده و بر مریض می دمیدند و این دمیدن به آواز (کف) از لب های مبارک خارج می شد این دمیدن را در اصطلاح اهالی افغانستان (دم) می نامند و همانا مخفف دمیدن است.

(المجددي).

بدخواهد کرد؟ امان الله خان گفت کدام پیره زن و کدام پسر او؟ گفتم سردار محمدایاز خان و مادرش دیشب بعد نماز خفتن که از مسجد بحرم سرای داخل شدم يك پیره زن هفتاد و یاهشتاد ساله را دیدم که باگریه وزاری به پاهای من افتاده گفت امان الله خان پسر من را به مبلغ گزاف جرم کرده و چون او پول ندارد و همگی هستی ما را حکومت ضبط کرده امیر امان الله خان امر نمود اگر تا فردا پول غرامت را ندهد او را بقتل برسانند. من که نمی خواستم شمارا امروز ملاقات کنم ولی معلوم شد که او تعالی دعای آن پیره زن را اجابت نموده و پسر شمارا به مرض شدید مبتلا کرده تا از حالت آن پیره زن واقف شوید. لهذا خواهش میکنم که محمدایاز را عفو نمائید تا او تعالی پسر شمارا صحت اعطا کند امان الله خان ازین گفتار من متأثر شده فوری حکم عفو او را صادر نمود و به قوماندان پولیس ذریعه تیلیفون امر خود را صادر نمود. قوماندان عرض کرد که محمدایاز را از محبس بیرون کرده و به محل کشتن بردند امان الله خان گفت فوری شخصی را به موتر سوار کرده و به سرعت به قتل گاه روانه کرده محمدایاز را نگذارید به داریا و یزید. قوماندان پولیس حکایت میکند از این امر مستعجل تعجب کردم دیروز دیشب بر این شخص حکم قتل را صادر کرد و امروز با این استعجال امر عفو او را صادر می نماید. بهر حال حسب امر امان الله خان يك صاحب منصب را به موتر پولیس سوار کرده به قتل گاه فرستادم از حسن اتفاقات و از ظهور قدرت کامله او تعالی همینکه جلاد میخواست او را به داریا و یزید صاحب منصب رسیده امر عفو او را رسانیده او را از قتل نجات داد و چون حضرت شمس المشایخ قدس سره عفو او را از حبس هم خواهش کرده بود امان الله خان او را عفو نمود او را بخانه او فرستادند و یکی از خدمتگاران او برای چشم روشنی به خانقاه آمده و مادر او را از حیات و رهایی پسرش بشارت داد. و حضرت شمس المشایخ قدس سره هم این وقت به خانقاه مراجعت کردند. حالت خوشی و سرور مادر محمدایاز را دیدند که از وصف خارج است و همینکه حضرت شمس المشایخ قدس سره داخل حرم سرای شدند مادر محمدایاز به پاهای شان افتاده شکر و دعا می کرد. حضرت صاحب او را نگذاشتند تا به پاهای شان بیفتد بلکه سر او را بلند کرده فرمودند. ای مادر! بحضور خداوند جل شانہ سجده شکر بجا بیاور! او تعالی پسر ترا از قتل نجات داد و برای ظهور این امر پسر پادشاه را مریض ساخت و او را مجبور شد این فقیر را برای دم کردن بخواند و قرائت قرآن ما را خداوند سبب صحت پسر او گردانید و این فقیر را توفیق داد که از پادشاه عفو پسر شمارا طلب نموده و پادشاه موافقت کرد. این همگی مقدرات ازلی و عنایت خداوندی است. این فقیر را او تعالی سبب حیات پسر ترا نمود من از تو می خواهم بحق من و خاندان من و پسر من دعای خیر کن و بهتر است که فوری بخانه خود رفته و پسر خود را ملاقات کنید پیره زن با یک عالم فرحت بصوب منزل خود روانه شد. این است اموریکه رفتن فقراء و اولیاء الله را بدر بار پادشاهان واجب میکند. لهذا

فرموده حضرت شیخ اکبر (رح) باید مقید با این شرط نشود. اگر شیخ صرف برای تعظیم واصحاب منصب وجاه اوشان راملاقات می نمود و نفع او از طریق نصیحت بخود این اشخاص و از طریق شفاعت به مظلومین نمی رسید. پس رفتن اولیاء الله و مریدین شان به ملاقات آن اشخاص جائز نیست. مگر اینکه گوشه گیری شان سبب سؤظن آن اشخاص شود این وقت هم برای دفع ضرر اگر بعض آنها به دربار پادشاه یا منازل اصحاب منصب وجاه بروند بحکم (الضرورت تبیح المخدورات) جائز است اما تعظیم پادشاه یا اصحاب منصب وجاه و مال اگر صرف برای احترام دنیوی باشد پس به حکم (من تواضع غنیاً لغناه ذهب ثلث دینه) این ملاقات حرام و دلیل پست فطرتی است (نجانی الله تعالی وایک من التردد الی صاحب الجاه و المال لجاههم و مالهم آمین یارب العالمین).

ای عزیز! حضرت شیخ اکبر در اخیر رسالهء خود چند مقالهء دیگر به عنوان فصل، فصل در نصیحت مرید ذکر کرده اند که اینک بعض از آن فصول را باختصار نقل میکنم تا استفاده نمایی.

**فصل اول:** قال الشيخ الاکبر محی الدین العربی (فعلیک بکظم الغیظ فانه دلیل علی سعة الصدر فانک اذا کظمت غیظک ارضیت الرحمن و اسخطت الشیطان و قمعت نفسک و اردعتها حیث لم تنته، و ادخلت السرور علی من کضمت غیظک عنه و لم تجاوزه بفعله، و کان ذلک اشد علیه فی نفسه و سبباً لرجوعه الی الحق و انصافه و اقراره بالجفاء علیک و التعدی و ربما کان لما وقع منه تعلیل جعلک بموضع القبول فتخلق بذلک تجده فی میزانک ثم القائة الکبری و المسرة العظمی انک اذا کظمت غیظک فان الله لا یؤاخذک بما تفعله من الافعال المؤدیة الی غضب الله فانک اذا کظمت غیظک عن فعلک بما ادراک الی الغیظ و الغضب فجازاک الله علی فعلک. وای فائده اتم من عفوک عن اخیک و احتمال اذاه و کظم غیظک و ما اراد ان تفعله مع غیره فقد اراد من نفسه ان یفعل معک ذلک بعینه. فاجتهد فی هذه الصفة فانها تورت المودة فی قلوب الناس فان النبی صلی الله علیه و سلم قد امرنا بالتردد و التحابب، و هذا من اعلی الاسباب المؤدة الی المحبته الكاملة).

**توضیح:** حضرت شیخ اکبر (رح) اگرچه با این نصایح مرید را مخاطب نموده لکن به نظریه این مسکین این همه نصایح اوشان رانه تنها مرید بلکه مرشد و هر فرد از افراد مسلمین آویزهء گوش خود نماید و به آن عمل کنند در این فصل فوائد فروردن غضب را بیان میکند و به آیه وافی هدایه (و سارعو الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین). الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین) اشاره مینماید. آری فروردن غیظ و غضب کار حضرات انبیاء و مرسلین و صدیقین است شخصی که در حالت غضب از جاده شریعت تجاوز نکند و غیظ

و غضب خود را فرورد و بر شخصی که از او با این شخص اذیب رسیده عفو کند که این فروردن غیظ و عفو بحکم آیه شریفه مذکورہ موجب دخول جنت میگردد آن جنتی که بسوسعت آسمان ها و زمین ها عرض اوست چه جای طول. از حضرت سیدنا و سیدالشهداء سید جوانان جنت امام حسین رضی اللہ عنہ روایت شدہ کہ در یکی از روزهای شب های یکی از غلامان خود را نام گرفته بحضور خود طلب کردند غلام با آنکہ آواز حضرت امام را شنید جواب نگفت. حضرت امام رضی اللہ عنہ چند دفعہ بہ آواز بلند بحضور خود خواستند و او جواب نداد تا بعد از دفعات زیاد بر حضرت امام غضب مستولی شدہ و بہ لہجہ غضب ناک او را طلب نمودند. غلام شان این دفعہ با خوف و بیم بہ حضورشان حاضر شد. حضرت امام از او پرسیدند آیا آواز مرا نمی شنیدی؟ گفت ای امام آوازهای شمارا نمی شنیدم و جواب نمی دادم. این کلمات حضرت امام (رض) را بیشتر بہ غیظ و غضب آورده و میخواستند کہ بر او قہر کنند غلام شان عرض کرد کہ والکاظمین الغیظ. حضرت امام کہ این جملہ را شنیدند غضب خود را فروردند و بہ نظر لطف بطرف غلام دیدند. غلام گفت (والعافین عن الناس) حضرت امام (رض) فرمودند ترا آزاد نمودم بہ ہر جامی روی آزادانہ برو! غلام بحضورشان نزدیک شدہ دست های شان را بوسیدہ گفت: جانم فدای تو باد. این تحمل و بردباری و این بخشش و عفو و باز این امر آزادی کہ از حضرت شمانسبت بمن اظہار شدہ از کسی دیگر این چنین عفو و بخشش ظاہر نمی شود. آری! پسر حضرت سیدتنا فاطمۃ الزہراء کہ در بین اصحاب رضی اللہ عنہم بہ پسر حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ملقب و مشہور است باید از جدامجد خود کہ صاحب خلق عظیم اند صلی اللہ علیہ وسلم این طور اخلاق کریمہ را تعلیم می نمود رضی اللہ عنہ. حضرت مرزا عبدالقادر بیدل مفاد آیه قرآنیہ مذکورہ را با این فرد خود بطرز خیلی دل پسند ادا نمودہ میگوید:

پیشانی عفو ترا پرچین نسا زد جرم ما آئینہ کی برہم خورد از زشتی تمثالها

آری! ساحت صفات عفو خداوندی بہ جرم و عصیان ما برچین و غضب آلود نمی شود، چہ این صفت او تعالی حکم آئینہ درخشان را دارد و در صفحہ آئینہ صورت یکنفر زشت و قبیح مرتسم گردد زشتی این تمثال صفاء و جلا آئینہ را برہم زدہ نمیتواند (یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا) نص صریح است. حضرت شیخ اکبر (رح) میگوید: (فاجتهد فی ہذا الصفتہ فانہا تورت المودۃ فی قلوب الناس فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قدامرنا بالتودد والتحابب) آری! حضرت صاحب خلق عظیم صلی اللہ علیہ وسلم ما فرادامت خود را بہ محبت ہم دیگر امر کردہ و با این الفاظ (لن یؤمن احدکم حتی یحب لایخہ ما یحب لنفسہ) محبت برادر ما را بر ما واجب نمودہ و میفرماید: کہ گاہی یکی از شما بہ حقیقت ایمان مشرف نمی شود تا کہ آرزوی خواهش

خوبی برای برادر خود ننماید و چیزی را که برای خود دوست داشته باشد عیناً همان چیز را از قسم صحت، راحت و اطمینان، وسعت رزق و اولاد صالح برای برادر خود دوست نداشته باشد. علاوه برین حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم مارابه الفاظ مؤکده از غضب منع می نمایند در احادیث صحیحہ وارد است کہ یکنفر از اصحاب کرام رضی الله عنه به حضور رسول الله علیه وسلم عرض کرد و طالب نصیحت و ارشاد گردید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند (لا تغضب) آن صحابی سه دفعه سوال کرد و آنحضرت (ص) سه دفعه کلمه مذکورہ را تکرار نمودند. چه غضب عقل را زایل مینماید (اللهم صلی وسلم وبارک علی رسولک الکریم الموصوف بالخلق العظیم وعلی آله واصحابه اجمعین و ارحمنا معهم آمین).

**فصل دوم:** شیخ اکبر میفرماید: (وعلیک بالاحسان فانه دلیل علی الحیاء من الله تعالی وعلی تعظیم الله فی قلب المحسن. قال جبریل للنبی صلی الله علیه وسلم ما الاحسان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ان تعبد ربک کانک تراه فهذا الاحسان دلیل علی تعظیم الله فی قلب المحسن ثم قال علیه السلام فان لم تکن تراه فانه یراک، وهذا الاحسان ولیل الحیاء من المحسن وهو الله عالی وقد قال صلی الله علیه وسلم ان الحیاء خیر کله فمن المحال غد المؤمن ان یکون معه شر اذ لزمه القلب البتة فی الدنیا ثم فی الآخرة واذ اغلب الدلیل الثانی الذی هوللتعظیم علی قلب المحسن امتنع ان یکون لاحد ربانیه علی هذا القلب مرکون فاجتهد فی تحصیل صفة الاحسان والزم هذا المقام فقد اعطیناک فائدة.

**توضیح:** تفسیر احسان و حیاء کہ شیخ (رح) میفرماید: (وعلیک بالاحسان فانه دلیل علی الحیاء) آری باین ملازمت نظر مرید را ملتفت مینمایم معنای احسان را حضرت سیدنا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجواب سوال جبریل علیه السلام مفصل بیان کرده اند و از حدیث شریف تلازم احسان و حیاء واضحاً معلوم میشود. زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: احسان آن است کہ عبادت کنی پروردگار خود را طوریکه تو خداوند خود را می بینی این طور عبادت دلیل تعظیم خداوند است بر قلب بنده، مؤمن و محسن. و در طریقہ دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: اگر تو خداوند خود را دیدی نمی توانی یعنی آنقدر صفای قلب و قوت بصیرت و ایمان کامل نداری کہ او تعالی را توسط تجلیات صفاتیہ او یا توسط ظلال صفات ببینی. پس به تحقیق بدان کہ او تعالی ترا می بیند. آری او تعالی عالم غیب و شهادت است و بر مکنونات ضمیر و خطرات قلب بنده خود علیم است صفت (بصیر) کہ از صفات واجبه، او تعالی است بر تمام مخلوقات سماویہ و ارضیہ ذرات عالم بیناست پس ای بنده مسلم در وقت عبادت چگونه از نظر او تعالی غایب شده میتوانی. لهذا، این جمله را آنحضرت صلی الله علیه وسلم به کلمه (ان) کہ

مفید تحقیق است مصدر نموده میفرماید (بان لم تكن تراه فانه يراك) واین طور احسان دلیل حیا است از محسن حقیقی جل شانہ. ازینجا است کہ شیخ (رح) میگوید (واذا غلب الدلیل الثانی الذی هو التعظیم علی قلب المحسن امتنع ان یكون لاحد ربانیة علی هذا القلب المركون) آری وقتی کہ عظمت معبود حقیقی، قلب عابد را استیلاء نماید و همگی حواس او بہ عظمت خالق او مشغول گردد هیچ یک شخص دیگر یا خطرہء دیگر بر این قلب کہ در ہیبت و جلال حضرت ذی الجلال مستغرق شدہ. آری هیچ چیزی دیگر بر این قلب استیلاء کردہ نمیتواند بنا بران حضرت شیخ اکبر (رح) میگوید (فاجتهد فی تحصیل صفة الاحسان والزم هذا المقام فقد اعطیناک فائدة).

**فصل سوم:** (وعلیک بلزوم الذکر والاستغفار. فانه ان کان عقب ذنب محاه وازالہ وان کان عقب طاعة واحسان فنور علی نور و سرور وارد علی سرور. فان الذکر اجمع لهم واصفی للناظر فان سئمت فانتقل الی تلاوة القرآن مرتلاً بتدبر و تفکر و تعظیم عند آیة توحید و تنزیہ و سؤال عند آیة رجاء و تضرع عند آیہ خوف و وعید. و اعتبار عند آیہ قصص. فان القرآن لایسام قاریہ لاختلاف المعانی الواردة فیہ).

**توضیح:** حضرت شیخ (رح) مرید را بہ دوام ذکر و استغفار امر نموده و ذکر و استغفار را بر مرید لازم میدانند و فائدہ ذکر و استغفار را بہ عبارت عام فهم می نویسند و میگوید ذکر و استغفار اگر بعد ارتکاب گناہ حاصل گردد، سبب محو وازالہ گناہ میشود و اگر بعد طاعت واقع گردد باعث زیادت نور عبادت و موجب زیادت سروری کہ از عبادت حاصل میشود میگردد. زیرا ذکر همت ذا کر را جمع و دیدہ بصیرت او را تصفیہ می نماید مؤلف میگوید: نتیجہ ذکر و استغفار را کہ حضرت شیخ رحمة اللہ علیہ محو گناہ وازالہ یا سبب زیادت ثواب عبادت و نور میدانند آن ذکر و استغفار است کہ از قلب مخلص بتضرع و خشوع بہ زبان پاک باشعور ندامت از گناہ و ادراک عظمت حضرت معبود غفور جل سلطانه منبعث شدہ جاری میگردد و باین معنای آیہ کریمہ (الابد ذکر اللہ تطمئن القلوب) ارشاد می نماید. آری قلب صافی و زبان طاهر می خواهد کہ ذا کر یا مستغفر محصول ذکر را درک کند اما العیاذ باللہ اگر دل با اخلاص و تقوی و زبان پاک از گناہ مبری بدست نیاید از ذکر و استغفار هیچ یک فائدہ حاصل نمیگردد. حضرت شیخ (رح) میگوید: اگر از کثرت ذکر خستگی و مانده گی حس کنی. پس بہ قرآن عظیم الشان مشغول شو و قرآن عظیم را با ترتیل و تدبر و تفکر و تعظیم حضرت خداوند قدیر تلاوت نمایی و در معانی و مقاصد قرآن عظیم خود را بفهمان. زیرا قرآن عظیم الشان خستگی و مانده گی عارض نمی کند چه معانی وارده و آیات متعدده متکرره قرآن عظیم الشان کہ بہ تعدد موضوعات اشاره میکند و تعدد موضوعات و انتقال قاری از یک موضوع بدیگر موضوع سبب زیادت شوق و باعث

تجدید ذوق میگردد و از این جاست که بنده مسلمان اگر هزار بار قرآن عظیم الشان را از فاتحه تا خاتمه بخواند در هزار یکم بار لذتی را که در اول بار یافته بعد هزار بار همان لذت را بلکه بیشتر از آن رامی یابد. بالعکس غیر از قرآن عظیم الشان دیگر کتب را اگر شخص یک دفعه بخواند در دفعه دوم بخواندن آن رغبت نمی کند و اگر بحسب ضرورت دوم یا سوم بار بخواند لذت بار اول را حس نمی کند و از تکرار عبارات خسته شده قرائت را ترک می نماید.

**فصل چهارم :** وعلیک بتقوی الله فی السرو العلانیة وهو الحذر عن عقابه فان من حذر من عقاب الله بادر الی الفعل الذی یرضی الله والله یقول (و یحذركم الله نفسه) وقال تعالی (واعلموا ان الله یعلم ما فی نفوسکم فاحذروه فالتقوی مشتق من الوقایة واعظم الجن (۱) واقواها وقایة الله فاتق فعل الله بفعل الله كما قال النبی صلی الله علیه وسلم (اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واتق الله بالله کمال قال صلی الله علیه وسلم (اعوذ بک منک) فکل شیء تخافه وتخشاه فینبغی ان لاتسلك الطريق الموصل الیه، فان المعاصی طرق موصلة الی الشقاوت کما ان الطاعات طرق موصلة الی السعادة فتتقی (۲) طرق الشقاوت بطریق السعادة ای تتقی المعصیة بالطاعة وتتقی النار بالجنة کما تتقی السخط بالرضاء هکذا فامش علی منازل التقوی. وقد قال تعالی (والتقوا النار) فاسلك طریق التقوی علی ما رسمت لك تبخ ان شاء الله تعالی).

**توضیح :** حضرت شیخ (رح) مرید را بسوی تقوی رهنمایی میکند. تقوی به معنای حفاظت و پرهیزگاری آمده اعنی شخصیکه تقوی را شعار خود می نماید خود را از عتاب و عذاب اخروی حفظ و از معصیت پرهیز میکند شخصیکه از عتاب خداوند می ترسد البته به افعالیکه او تعالی از او راضی شود مبادرت می نماید. و به این سبب او تعالی تحذیر را از نفس خود ذکر نموده میگوید: (و یحذركم الله نفسه) و میفرماید (واعلموا ان الله ما فی انفسکم فاحذروه) او تعالی شمار از ذات مقدس خود می ترساند و بداند که او تعالی آنچه در نفوس شماست بر آن عالم است و شما نمیتوانید از عالم السرو العلن اعمال خود را پنهان کنید پس بترسید از او تعالی.

ای عزیز! کلمه خوف و حذر اگرچه هر دو بمعنای ترس و بیم آمده لکن در لغت عرب محل استعمال این دو کلمه مترادف فرق دارد. خوف راعرب در محل استعمال میکنند که از چیزهایی که خارج وجود انسان است انسان بترسد مانند دشمن های بیگانه، شیطان

(۱) جن جمع جنة است بضم جیم معجمه و تشدید نون مفتوحه و تاء مدور و جنه بزبان فارسی سپر را میگویند. همچنان که سپر شخص محارب را در جنگ از زخم تیرها و شمشیرها حفظ میکند بهمان طور تقوی و حفاظت خداوند مسلمان را از عقاب و عذاب و عتاب حفظ می نماید.

(۲) این جاسه دفعه کلمه فتق یا حرف یای منقوط تحتانیه ذکر شده لکن سیاق عبارت دلالت میکند که این هر سه به صیغه امر باید باشد اعنی به غیر حروف یاء منقوط باین شکل فاتق (المجددی).



لعین رفتن بمواقع خطر، امتناع از خواهش های مضره و مانندان چیزها و کلمه حذرو تحذیر را در محل استعمال میکنند که از چیزهایی که داخل خانه انسان یا داخل وجود انسان است از آن چیزها بترسد و چون علم حضرت الهی جل شانہ بر تمام ذرات وجود مخلوقات است خصوص انسان محیط است در این موقع اوتعالی و تقدس کلمه، حذرو تحذیر را در قرآن عظیم نازل نموده تا بدانیم که علم اوتعالی بر ظاهر وجود ما و در باطن وجود ما محیط است و از اوتعالی خطرات قلب خود را هم پنهان کرده نمی توانیم.

ای عزیز! ما انسان ها خصوص ما مسلمان ها عقیده داریم و خدای بزرگ را عالم السرو الخفی و عالم وساوس و خطرات قلبیه خود میدانیم و با این فکریه اوتعالی ایمان آورده ایم با این هم بی شرمی و گستاخی ما بدرجه، ما را از خوف عقاب اوتعالی غافل نموده و شیطان لعین طوری ما را منقاد خود ساخته که آشکار و پنهان در شب و روز درین رفقاء و تنهادر خانه و بیرون آن در وطن و خارج آن، همواره به اعمال محرمه و افعال غیر مشروع مشغول بوده و از روز قیامت و هول و عذاب آن و قهر و عتاب حضرت مالک یوم الدین بخواب غفلت رفته و هیچ بیم و هراس را بخاطر خود راه نمی دهیم این غفلت و بی پروایی ما ما را از جاده صواب و اطاعت شریعت و متابعت حضرت خاتم الرسالت صلی الله علیه وسلم خارج نموده و بموارد هلاک پرتاب میکند (ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب) حضرت شیخ اکبر میگوید: (التقوی مشتق من الوقایه و اعظم الجن و افواها و وقایه الله. فاتق فعل الله بفعل الله كما قال النبي صلی الله علیه وسلم. اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک. و قال صلی الله علیه وسلم (اعوذ بک منک) با این عبارت بلیغه لفظ تقوی را تفسیر نموده میگوید: کلمه، تقوی از کلمه وقایه مشتق شده و بهترین و بزرگترین سپرها که ترا از معاصی حفظ میکنند همانا وقایه خداوندی است. پس توازمقدرات خداوند بفضل و لطف او پناه ببر و حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم که فرموده اند (اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک. و اعوذ بک منک) با این معنا ارشاد نموده اند. آری جز فضل حضرت حافظ حقیقی ملاذ و ملجاء نداریم و همواره از اوتعالی جل شانہ مغفرت را برای خود مسئلت مینمائیم.

ای عزیز! تقوی باید از قصد قلب نشئت نماید نه از زبان. زیرا حضرت مرشد اعظم صلی الله علیه وسلم سه دفعه کلمه (اتقوی هیهنا) را تکرار نموده و انگشت مبارک را بر سینه مبارک بموضع قلب مبارک خود نهاده فرمودند تقوی این جا است. تقوی این جا است تقوی این جا است. پس از حضرت غفور رحیم و لطیف کریم جلت نعماته مسئلت مینمایم که برای من و تو توفیق تقوی قلبی را بدهد تا در ظاهر و باطن مطیع او امر اوتعالی و تابع سنت حضرت سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم باشیم آمین.

الهی و مولایی! به هزار عجز و نیاز دعا را که حضرت حبیب تو صلی الله علیه وسلم

بما امت خود آموخته بزبان خود آورده و بحضورت عرض کرده میگویم: (اللهم اسلمت وجهي اليك وفوضت امري اليك والجات ظهري اليك رغبة ورهبة اليك، لا ملجاء ولا منجى منك الا اليك، امنت بكتابك الذي انزلت ونبئك الذي اوسلت ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم آمين يارب العالمين).

**فصل پنجم:** و عليك بالورع وهو اجتناب كل مأخاك في نفسك قال صلي الله عليه وسلم (ادع ما يريبك الي ما يريبك) ولولم تجد في الوقت غيره وانت محتاج اليه فلا تستعمله البتة واتركه لله فان الله يعوضك خيراً منه فلا تستعجل) واذا كان مالك الودع الذي هو اساس الدين والطريق الي الله زكت اعمالك ونجحت افعالك وسارعت اليك الكرامات وكنت محفوظاً في امورك كلها حفظاً اليها عندنا فيه ومتي عدلت عن الطريق وتهت في كل وادخلك الله ووكلك اليك، وتمكن منك الشيطان فالله الله يا اخي! والورع والورع ما استطعت.

**توضیح:** حضرت شيخ اكبر (رح) در اين فصل كلمه ورع را تفسير و مرید را به آن امر نموده میگوید: ورع آن است که از تمام خطرات و وسوسه های نفسانی اجتناب و بحکم حدیث شریف چیزهایی که برای توشک و ریب را حادث میکند آن خطرات را بگذاروبه چیزهای که برای تو خطر و ریب و شک حادث نمی کند با این چیزها تشبیه نمایی و شيخ اكبر (رح) میگوید: وقتی که بورع متصف شوی ورع اساس دین است و راهی است که تراهه مقام قرب میرساند این وقت اعمال تو تزکیه میشود و در افعال خود کامیاب میشوی و احوال نیکت نشو و نمایی نماید و کرامات از تو بزودی ظاهر میشود و توازش نفس و شیطان در تمام امور خود بحفظ الهی محفوظ میگردد و در وصول تو با این نعمت ها نزد من هیچ شک نیست که بواسطه ورع ترا او تعالی به آرزوهای تو میرساند و اگر ازین راه خارج شدی و با اتباع نفس و شیطان از حصار ورع تجاوز نمودی و در بیابان های معاصی گمراه گردیدی آن وقت او تعالی ترا بدبخت می نماید و تراهه نفس تومی سپارد و شیطان بر تو غالب شده و تراهه گودال های گناه سرنگون می اندازد پس ای برادر! از خداوند بترس. ورع را اشعار خود نمایی. ورع را بقدری که میتوانی اشعار خود نمایی این کلمات را اعنی فالله الله یا اخي، الورع الورع ما استطعت در اصطلاح عرب کلمات تحذیر می نامند و فعل را قبل محذور حذف میکنند و بر فعل محذوف قرینه، حال دلالت میکند، این است که قبل از لفظ جلاله اتق یا احذر! و قبل از کلمه الورع فعل استمسک مقدر است. نصایح حضرت شيخ اكبر رحمة الله علیه بر تمکین اوشان و وصول شان بمقام رضاء دلالت میکند و هیچیک

شایبه از سکر و جذبہ ندارد. در ہر نصیحت خود منتهی درجہء اعتدال را مراعات نموده اند ممکن است کہ در وقت کتابت این رسالہ صحو و تمکین برایشان حاصل بودہ و بہ مقام وحدۃ الوجود نرسیدہ بودند و یا اینکہ این رسالہ را در اخیر عمر خود نوشتہ و این وقت از مقام وحدۃ الوجود (۱) ترقی کردہ و بمقام وحدۃ الشہود مشرف شدہ باشند (۲) بہر تقدیر اوتعالی اوشان را درجات عالی نصیب نمودہ و این مسکین و خوانندگان این رسالہ را از فیوضات حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ توسط مرشدین کاملین بہرہ وافی نصیب کند آمین وما ذلک علی اللہ بعزیز.

این بحث را بہ نقل مکتوب حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی مولانا الشیخ احمد الفاروقی السرهندی جدامجد مؤلف قدسنا اللہ تعالی باسرارہم القدسیہ ختم می نمایم.

مکتوب دو صد و نود و دوم بہ شیخ عبدالحمید بنگالی صدور یافتہ در بیان آداب ضروریہ مریدان و رفع بعض شبہ ایشان و میاناسب ذلک. بسم اللہ الرحمن الرحیم (الحمد لله الذي ادبنا بالاداب النبويه وهدانا باخلاق المصطفويه عليه وعلى آله الصلوة والتسليمات اتمها واكملها).

بدانکہ سالکان این راہ ازدو حال خالی نیستند: مریدان دو یا مراد. اگر مراد اند (طوبی لهم) بہ راہ انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان خواهند برد بمطلب اعلی خواهند رسانید و ہر ادبی کہ در کار شود بتوسط یابی توسط تعلیم شان خواهد شد (۳) و اگر ذلتی واقع شود زود متنبہ خواهند فرمود و بہ آن مؤاخذہ نخواہند کرد و اگر بہ پیر ظاہر احتیاج داشتہ

(۱) وحدۃ الوجود: این مقام قبل از ظہور حضرت سیدنا و مرشدنا مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی رحمۃ اللہ علیہ در نزد صوفیہ سلف اخیر مقامات و منتهی عروج و نزول سالکین دانستہ می شد و شخصیکہ با این مقام میرسد او را قایل ارشاد مسترشدین دانستہ و تربیت طالبان را باحوالہ میگردند و بلندتر ازین مقام بدیگر مقام نرسیدہ و نمی رسیدند تا اینکہ اوتعالی بندہ، خاص خود حضرت شیخ احمد فاروقی را بہ منصب تجدید دین در اول ہزار دوم ہجری منصب نمود و لقب مجدد را باوشان عطا کرد مقام وحدۃ الشہود را کہ مقام آخرین سلوک است و تا این وقت در سراپردہ غیب مستور بودہ این مقام ہم باوشان عطا شد و معلوم شد کہ مقام وحدۃ الوجود ازین مقام کردہ فروتر واقع شدہ.

(۲) نظریہ این مسکین این است کہ این رسالہ را حضرت شیخ اکبر محی الدین العربی رحمۃ اللہ در ابتداء سلوک طریقہ نوشہ اند زیرا کہ از کلمات شان و کتب دیگر مانند فتوحات مکیہ و فصوص الحکم و کلمات شان بہ شطحیات مشہود است و ظاہر آن با ظاہر شریعت مخالفت دارد و حضرات علماء عصر خود حضرت شیخ و ہم حضرات اولیای مابعد او کلمات شان را مورد اعتراض و تنقید قرار دادہ اند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ میفرمایند کہ کلمات شیخ کہ مخالف شریعت است قابل اعتبار نیست و خود شیخ (رح) بہ نظر کشفی از مقبولان است. این مسکین این جا بہ معنای مصطلح این دو کلمہ اکتفاء نمودہ و عماقرب مفصلاً فرق این دو مقام را می نویسم انشاء اللہ اولیای کہ بمقام وحدت الوجود رسیدہ و یا بالاتر رفته نخواستہ اند. ازین کلمہ بہ کلمہ (ہمہ اوست) تعبیر کردہ بوجود ممکنات اعتراف ندارند و حضراتیکہ بمقام وحدت الشہود ترقی کردہ اند بہ کلمہ (ہمہ از اوست) تعبیر نمودہ و نزد شریعت غرابت تعبیر دوم معتبر است.

(۳) یعنی بتوسل پیر کامل مکمل و بواسطہ آن یابی بتوسل و بواسطہ (المجددی).

باشند بی سعی ایشان به آن دولت دلالت خواهند فرمود. بالجمله عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران است به سبب وبی سبب کارایشان را کفایت خواهند کرد (اللہ یجتبی الیه من یشاء) و اگر مریدان کار ایشان بی توسط پیر کامل مکمل دشوار است، پیری باید که به دولت جذبہ و سلوک مشرف شدہ و بہ سعادت فنا و بقاء مستور گشتہ و سیرالی اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ (۱) باللہ و سیر فی الاشیاء (۲) باللہ را بانصریح رسانیدہ اگر جذبہ بسلوک او مقدم است و بہ تربیت مرادان مری شدہ کبریت احمر است کلام او دواست و نظر او شفاء احيای دل های مرده بہ توجہ شریف او منوط است و تازگی جان های فسرده بالتفات او مربوط و اگر این صاحب دولت پیدانشود سالک مجذوب ہم مغتنم است و تربیت ناقصان از اونیز می آید و بہ توسط او بہ دولت فنا و بقاء میرسند. فرد:

آسمان نسبت بعرش آمد فرود  
ورنه بس عالیست پیش خاک تو

و اگر بہ عنایت خداوند جل شانہ طالبی را با این طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند کہ وجود شریف او را مغتنم دانند و خود را بہ تمام بہ او بسپارند سعادت خود را در مرضیات او دانند و شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسند بالجمله ہواء خود را تابع رضاء او سازد. در خبر نبوی صل اللہ علیہ و علی الصلوٰت و التسلیمات اتمها و اکملها (لن یومن احدکم حتی یکون ہواہ تبعاً لما جئت بہ) و بدانند کہ رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط ضروریہ در معرض بیان آورده میشود بگوش ہوش باید شنید.

بدانکہ طالب را باید روی دل خود را از جمیع جہات گردایندہ متوجہ پیر ساخته و با وجود پیری اذن او بہ نوافل و اذکار نہ پردازد و در حضور او بہ غیرا و التفات ننماید و بہ کلیت خود متوجہ او بنشیند حتی کہ بذکر ہم مشغول نشود مگر اینکہ او امر کند، و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان این وقت کہ وزیرش پیش او ایستادہ بود اتفاقاً در این اثناء آن وزیر التفاتی بہ جانب جامہء خود کردہ بند آن را بدست خود راست می ساخت در این حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد دید کہ

(۱) حضرت امام ربانی قدس سرہ در مکتوب (۱۴۴) حصہ سوم دفتر اول خود این کلمات را توضیح نمودہ می نویسند. سیر و سلوک عبارت از حرکت در علم است کہ مقولہ کیف است حرکت امینی اینجا گنجایش ندارد. پس سیرالی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اسفل بہ علم اعلاء میرود و از آن اعلاء باعلاء دیگرالی ان بہ منتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممكنات کلها و زوالها با سرها و ہذاہ الحالیہ ہوا المعبر بال فنا و سیر فی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است و در مراتب و جوب از اسماء و صفات و شئون و عبارات و تقدیسات و تنزیہات الی ان منتهی الی المرتبۃ الذی لایمکن تعبیر عنہا بعبارہ و ہذا السیر مسمی بالبقاء و سیر عن اللہ باللہ کہ سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اعلاء بہ علم اسفل فرود می آید و از آن اسفل باسفل دیگرالی اللہ ان یرجع الی الممكنات رجوع القہقری وینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها و ہوا المعارف الذی سی اللہ باللہ ورجع عن اللہ مع اللہ و ہوا الواحد الفاقد و ہوا السوال المہجور و ہوا القریب البعید.

(۲) و سیر رابع کہ سیر در اشیاء است عبارت از حصول علم اشیاء است شیئاً فشیئاً بعد زوال علوم الاشیاء کلہافی السیر الاول فاسیر الرابع مقابل لیسر الاول و السیر الثالث للسیر الثانی (المجددی).

بغیراومتوجه است به زبان عتاب گفت که این راهضم کرده نمی توانم که تو وزیرمن باشی و در حضورمن به بندجامه التفات نمایی، باید که اندیشیدکه هرگاه وسایل دنیا، دنیه را آداب دقیقه درکاراست وسایل وصول الی الله را بوجه اتم واکمل رعایت آداب لازم خواهدبود. مهما ممکن درجایی نه ایستدکه سایه او برجامه او یا برسایه او افتد، برمصلاهی او پانهدودرمتوضای او طهارت نکند و به ظروف خاصه او استعمال نکند و بحضور او آب نخورد و طعام تنول ننماید و به کسی سخن نگوید بلکه متوجه احدی نگردد. و درغیب پیردرجانب که اوست پادرازن کند و بزاق دهن به انجانیندازد. و هرچه از پیرصادرشود آن را صواب دانداگرچه به ظاهر صواب ننماید او هرچه میکند از الهام میکند (۱) و باذن کارمی کند براین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر بر بعضی مورد الهامش خطار را در یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است ملامت و اعتراض بر آن مجوز نیست. و ایضا چون مرید را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر میشود محبوب نماید پس اعتراض را مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتداء به پیر کند چه در خوردن و نوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن، نماز را بطرز او اداء باید کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود (۲) فرد:

آن را که در سرای نگار است از باغ و بوستان و تمای شاله زار

و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه این اعتراض مقدار حبه خردله باشد. زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است (نجانا لله سبحانه من هذا البلاء العظيم) طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنی از پیغمبری معجزه طلب کرده باشد. معجزه طلب کفارند و اهل انکار. فرد:

معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت پی دل بردنست

موجب ایمان نباشد معجزات (۳) بوی جنسیت کند جذب صفات

اگر شبهه پیدا شود در خاطر آنرا پی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر بر خود نماید و هیچ منقصت را به جناب پیر عائد نسازد. و واقعه که روی دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقعه از او طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید، صواب و خطاء را از او جوید و بر کشف خود زنها را اعتماد نه نه که حق با باطل در این دارممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از او جدا نشود که غیر او را بروی گزیدن منافی ارادتست

(۱) الهام آن خطرات را گویند که از ساحت قدس فیاض حقیقی بر قلب بنده مؤمن بدون واسطه ملک القامیشود.

(۲) فقه را از عمل او باید اخذ نموده یعنی مسایل جزئیات فقیه از عمل پیر خود یاد گرفت زیرا شخصیکه بدرجه ارشاد میرسد همگی افعال و اقوال و اعمال او موافق شریعت و مطابق سنت می باشد پس تقلید او لازم شد.

(۳) موجب ایمان نباشد معجزات هدایت به اراده، او تعالی مربوط است و کسانی را که او تعالی هدایت نکند معجزه موجب هدایت او نمی شود (المجددی).

و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سؤادب است و هر فیض و فتوحیکه برسد آنرا بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است آن را نیز از پیر بداند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید، ملایم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است و لطیفه، از لطائف پیر که مناسبت به آن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه، ابتلائی مرید آن لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آن دانسته این مغلظه عظیم است حق سبحانه از ذلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم داده به حرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات، بالجمله (الطریق کله ادب) مثل مشهور است هیچ بی ادبی بخدا نرسد. و اگر مرید در رعایت بعض از آداب خود را مقرداند و در ادای آن ماینبغی نرسد و اگر به سعی هم نتواند از عهد برآمد معفو است. اما از اعتراف به تقسیر ناچار است و اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است. فرد:

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

آری مریدی که به برکت توجه پیر مرتبه، فنا و بقا برسد و راه الهام و فراست بروی ظاهر شود و پیر آن را مسلم داده و به کمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف و به مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرید در این وقت از ربه تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله با آن سرور صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده کمالاً یخفی علی ارباب العلم. پس معلوم شد که خلاف پیر مرید را بعد از رسیدن به مرتبه، کمال مجوز است و از سؤادب مبراست بلکه این جاهمین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که به کمال ادب مؤدب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمی کردند، ابو یوسف را بعد از رسیدن به مرتبه، اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله عنهما خطاست. صواب در متابعت رای خود است نه برای ابی حنیفه. قول مشهور است از امام ابو یوسف که (نازعت ابا حنیفه فی مسئله خلق القرآن سته اشهر) شنیده باشی که تکمیل صناعت ابتلاح انکار است اگر بریک فکرماندی زیادتی پیدانکردی نحوی که در زمان سیبویه بوده امروز با اختلاف آراء و تلاحق انظارده چند زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بناء را او نهاده است فضل او راست الفضل للمتقدمین، لیکن کمال این هارا (مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیرام آخرهم) حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام. تذنیب لرفع شبهة بعض المریدین بدانکه گفته اند: (اشیخ یحیی و میمت) احیاء و اماتت از لوازم شیخی است مراد از احیاء، احیاء روحی است نه جسمی وهم

چنین مراد از امانت امانت روحی است نه جسمی و مراد از حیات و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت و کمال میرساند. و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است. پس شیخ را ازین احیاء و امانت چاره نباشد. معنی یحیی و میمت یبقی و یغنی احیاء و امانت جسمی را به منصب شیخی کار نیست شیخ مقتدا حکم گاه ریاد دارد، هر کس را که با او مناسبت است در رنگ خس و خاشاک در عقب او میدود و نصیب خود را از وی استیفاء می نماید، خوارق و کرامات از برای جذب مریدان نیست، مریدان به مناسبت معنویه منجذب میگرددند و آنکه با این بزرگواران مناسبت ندارد دولت کمال ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات بیند، ابوجهل و ابولهب را شاهد این معنی باید گرفت قال الله تعالی فی حق الکفار (وان یروا کل آیه لایؤمنوا بها حتی اذا جاء وک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الاساطیر الاولین) والسلام .

ای عزیز! برای تتمیم فائده و اینکه مصطلحات حضرات مرشدین طریقه عالیہ نقشبندیہ حسب بیان حضرت امام ربانی قدس سره برایت دانانیده شود. اینک مکتوب (۲۹۵) دفتر اول حصه پنجم حضرت ایشان را در اخیر این رساله نقل میکنم:

به حاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان نظر در قدم و هوش در دم و سفر در وطن، خلوت در انجمن که اصول مقررہ طریقه عالیہ نقشبندیہ است قدس الله اسرار مشایخها.

باید دانست (۱) که یکی از اصول مقررہ طریقه عالیہ نقشبندیہ قدس الله اسرار مشایخها نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل به تفوق ننماید (۲) زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر (۳) همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید (۴) زیرا که عروج برزینہ های علو اول نظر راست بعد از آن قدم صعود می نماید و چون به مرتبه نظر رسید، نظر از آنجا برزینہ بالامی آید و قدم به تبعیت آن نیز صعود میفرماید، بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد آن است که نظر باید به مقامی ترقی ننماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد، پس آن نیز غیر واقع است، زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فائت میشود. بیانش (۵) آنست که نهایت قدم تانهایت مراتب استعداد سالک بلکه تانهایت

(۱) باید دانست که حضرت ایشان قدس سره نظر بر قدم را چهار معنی فرموده اند. اول و دوم را غیر مرضی و خلاف واقعہ قراردادند. سوم و چهارم را مرضی دانسته اند.

(۲) یعنی نظر و قدم هر دو در رفتار برابر یک دیگر باشند.

(۳) یعنی نظر باطن سالک دائماً از قدم باطن پیش میرود.

(۴) ردیف: هرگاه دونفر بر پشت اسپی سوار باشند شخص عقبی را ردیف می نامند و مراد حضرت ایشان قدس سره این است که نظر باطن و قدم باطن مانند سوار و ردیف آن به عقب هم دیگر طی سلوک را نمایند.

(۵) یعنی بیان فوت شدن بسیاری از مراتب کمال بر تقدیر تنها شدن نظر بعد از تمامی قدم آنست که. (المجدد دی)

استعداد نبی که آن سالک بر قدم او است. لکن قدم اول باصالت است و قدم دوم تبعیت آن نبی صلی الله علیه وسلم و فوق مراتب این دو استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این چون حدت پیدا کند منتهای اونهاست مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات. که آن بر قدم او است چه کمال تابعان نبی را از جمیع کمالات او نصیب است لیکن تانهای مراتب استعداد که باصالت سالک و تبعیت او است، قدم و نظر موافقت دارند، بعد از آن قدم کوتاهی میکند. و نظر تنها صعود می نماید و تانهای نظر آن نبی ترقیات میفرماید. پس معلوم شد که نظر انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید. و کمال تابعان این بزرگواران را از مقامات اقطار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مقام رویت است که دیگران را موعود (۱) به آخرت است، آنچه دیگران را نسیه است او را نقد است. کمال تابعان او را از این مقام نصیب است اگرچه رویت نیست. بیت:

فریاد حافظ این همه آخر بهره زده نیست هم قصه غریب حدیث عجیب نیست  
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید  
بنوعیکه (۲) در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که این معنی (۳) مانع  
ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر، قدم و خبر نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه  
وقت راه رفتن نظر پراگندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل  
میشود و اگر نظر را بر قدم دوخته شود به جمعیت اقرب باشد (۴) و این مراد مناسب است به  
کلمه، دیگر که قرین او است و آن کلمه این است (هوش دردم) (۵) غایتی مافی الباب کلمه،  
اولی از برای دفع تفرقه است که از آفاق می خیزد و کلمه ثانیه دفع تفرقه نفس می  
سازد و کلمه ثالثه که قرین این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است و آن عبارت  
از سیر در نفس است که منشأ حصول اندراج النهایت فی البدایت است که مخصوص با این

(۱) دیگران را موعود با خیریت است این عبارت به آیه وافی هدایه و جوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره. و حدیث شریف انکم سترون و بکم کماترون هذا القمر یعنی لیلۃ القدر اشاره میکند.

(۲) قوله بنوعیکه بیان تخلف منفی است.

(۳) قوله زیرا که این معنی یعنی تخلف نمودن قدم از نظر و نرسیدن وی به مقام نظر هیچ وقتی از اوقات مانع ترقی راهرو است پس قدم باید که از نظر تخلف ننماید بلکه حتی الامکان به او برسد.

(۴) و می شاید که نظر بر قدم اشارت به سرعت سیر سالک بوده و قطع مسافت هستی و طی عقبات خود پرستی.

(۵) هوش دردم آنست که هر نفسی که از سینه صوفی می برآید باید که از سیر حضور و آگاهی باشد و غفلت در خروج و دخول تنفس راه نیابد و این عملیه و آگاهی کار آسان نیست شیخ کامل مکمل میتواند (المجددی).



طریقه عالیہ است. هرچند سیر در انفس در جمع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است و درین طریق شروع ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و با این اعتبار اگر در این طریق عالی اندراج البدایت فی النہایت گوئیم گنجایش ندارد.

کلمه چهارم کہ قرین این کلمات سه گانه هست، کلمه خلوت در انجمن است هر گاه سفر در وطن میسر نشد پس در انجمن نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بہ حجرہ انفس راہ نیابد. این نیز بر تقدیری است کہ درہای حجرہ را بر بسته باشد و روزنہا مسدود ساخته پس باید کہ در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و این ہمہ تمحلات و تکلفات در ابتداء است و در وسط و در انتہاء ہیچ از این ہادر کار نیست در تفرقه بہ جمعیت است و در نفس غفلت حاضر. ازینجا کسی گمان بکند کہ تفرقه وعدم تفرقه در حق منتهی مطلقاً مساوی است لابلکہ مراد آنست کہ تفرقه وعدم تفرقه در جمعیت باطن او برابرند مع ذالک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاہر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود. قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ لنبیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام (واذکر اسم ربک و تبتل الیہ تبتیلاً) باید دانست کہ در بعضی اوقات از تفرقه ظاہر چارہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس تفرقه ظاہر نیز در بعض اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن ہیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست کہ آن خالص برای حق است سبحانہ. پس سه حصہ از عباد مسلم برای حق باشد جل شانہ باطن بتمام، و نصفی از ظاہر، و نصفی دیگر از ظاہر برای اداء حقوق خلق ماند، و در ادای آن حقوق چونکہ امثال او امر حق است سبحانہ آن نصف دیگر ہم راجع بحق گشت تعالیٰ و تقدس الیہ يرجع الامر کلہ فاعبده. والسلام تمام شد نقل مکتوب حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہ الاقدس آمین.

ای عزیز! در اخیر این مکتوب حضرت ایشان میفرمایند: (پس سه حصہ از عباد مسلم برای حق باشد و حصہ چهارم را ہم میفرمایند در آن چون امثال او امر حق است سبحانہ آن نصف دیگر ہم راجع بہ حق گشت تعالیٰ و تقدس الیہ يرجع الامر کلہ فاعبده والسلام. یعنی تمام حواس باطنہ و لطایف خمسہ و حواس ظاہری و جوارح (اعضاء) بندہ باید مخصوص عبادت حضرت معبود باشد جل شانہ. حال بیای عزیز کہ لحظہ بوجود خود ہا و حواس و اعضای خود ہا ملتفت شدہ وبہ دیدہ، حق بینی و انصاف فکر و ملاحظہ نمائیم، آیا کدام حصہ از وجود ما کدام ہاسہ از حواس ما کدام لطیفہ از لطائف کدام عضوی از اعضای ما با امثال او امر خالق جل سلطانہ مشغول است کدام ساعات شب و روز را ما خود را بحضور حضرت خالق لایزال و معبود خود عز سلطانہ بہ خشوع و خضوع ایستادہ شدہ وبہ عبادت او تعالیٰ صرف می نمائیم بہ نظریہ من کہ توای عزیز! با من موافقت نمودہ میگوی ہیچ لحظہ و ہیچ دقیقہ را در شب و روز توبہ عبادتی کہ شایان بارگاہ حضرت

معبود باشد صرف نکرده و نمی کنیم بهترین ساعتی که من و تو بحضور معبود برحق ظاهراً حاضر می شویم وقت ادای نماز فرض است که در پنج وقت به جماعت یا بی جماعت دو رکعت یا چهار رکعت یا سه رکعت نماز فرض را در اوقات آن نیت کرده و بحضور او تعالی ایستاده می شویم. این دقایق را آیامن و تو بدون خطرات و وساوس و با حضور قلب و خشوع صرف می نمائیم کلاثم کلا. باید به صراحت بگوئیم نه این دقایق را با هزار و سوسه و خطر دنیوی و با عمل اعمالی که منافی نماز است و با حرکاتی که هیچ یک ادب و آگاهی از آن ظاهر نمی شود صورت نماز را اداء می کنیم. حضرت خاتم الرساله صلی الله علیه وسلم در جواب حضرت جبریل علیه السلام که از احسان پرسید فرمودند (ان تعبد الله کانک تراه. فان لم تکن تراه فانه یراک) احسان آنست که عبادت کنی خداوند را طوری که تو او تعالی را می بینی اگر این طور عبادت کرده نمی توانی یعنی تو عظمت و جلال معبود برحق را جل سلطانہ دیده نمی توانی پس او تعالی و تقدس که سمیع و بصیر است به تحقیق که او تعالی ترا می بیند پس طوری عبادت کن که او تعالی ترا می بیند صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون تفصیل معانی این حدیث شریف در سابق با اتباع ذکر تکراراً مناسب ندیده رساله (رهنمای طریق) در طریقه حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله عنه را تمام نموده از حضرت هادی حقیقی برای خود و برای مرشدین و مسترشدین طریقه عالیہ مجددیہ نقشبندیہ قدس الله اسرار هادایت و صلاحیت و توفیق عبادت را به عجز و نیاز مسئلت می نمائیم.

الهی! این عمل ناقص این بنده گنه گار خود را که محض برای حصول رضای تو برای ارشاد طالبین معرفت راه عبادت تو در صفحات کاغذ ثبت کرده ام قبول نموده و این کلمات نامربوطه را سبب استفاده و افاده مرشدین و مسترشدین طرق صوفیه رحمهم الله بنمای!

(ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم، ربنا جعلنا مسلمين لك ومن ذریتنا امة مسلمة لك و انما نناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحيم. اللهم صلی وسلم و بارک علی عبدک و رسولک سیدنا المرشد الاعظم و الرسول الاکرم من ارسلته رحمة للعالمین مولانا محمد و علی آله و صحبه بما صاحبیه المدفونین فی جواره و ازواجه و عشرته اجمعین و ارحمنا معهم و احسننا معهم برحمتک یا ارحم الراحمین. و الحمد علی التوفیق و استغفر الله من التقصیر.

والسلام

اولاً و آخراً يوم سه شنبه (۶) جمادی الثاني در شهر طایف به اتمام رسید.

(محمد صادق المجددی)

## تقریظ

ا.د. محمد هاشم المجددی

الحمد لله حمداً كثيراً علي ما انعم به علي امة سيدنا محمد صلي الله عليه وسلم ومن نعمه الكثيره انه علمنا ان نزكي انفسنا وان نبتعد عن اهواء النفوس ونرقي الي مصاف عباده الذين يجتبههم الذين احيوا نفوسهم بنور ذكر الله عزوجل والصلاة والسلام علي سيدنا محمد صلي الله عليه وعلي آله ومن اتبعه باحسان الي يوم الدين الذين علمنا كيف نعبد الله عزوجل حق عبادته فقال (الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك).

درين عصر و زمان كه ماديات در جوامع بشري طغيان كرده و تمدني كه مولود ماديات و شهوات مي باشد بر چشم انسان ها پرده انداخته و اخلاق و كردار انسان ها شباهت بيشتريه اعمال ناخردان دارد. خودخواهي و خودپرستي جاي محبت و ايثار، اختلاف و تنازع جاي صلح و تفاهم را گرفته، دزدي، قتل و قتال و تجاوز بر ناموس ديگران به نظر مردم عادي بوده سزاء روز حشر و حساب اعمال را در آن روز فراموش نموده اند.

تعصب لساني و نژادپرستي و لجاجت هاي مذهبي انسان ها را از صراط المستقيم دور نموده روح پاك انساني آلوده گرديده و بجز مال و متاع دنيا، جسم پروري و شهوتراني چيز ديگري نمي انديشند. اكثر مردم فراموش كرده اند كه خداوند عزوجل كه كائنات را خلق نموده از همه اعمال آنها آگاه مي باشد و به قدرت قاهره خود در روز حشر از آنها بازخواست مي كند. ذره اي از اعمال، اقوال و افكار آنها پوشيده نمي ماند (من يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره). از اين رو بايد عقلاء و دانشمندان مسلمان در هر كجا كه هستند برخيزند و انسان ها را از گرداب آلوده و تباهي نجات دهند. نجات انسان ها از اين تباهي بازگرداندن آنهاست به سوي اساسات حقيقي دين مابين اسلام.

يك جزء مهم در اسلام، اساسات تزكيه نفس اماره است. خداوند سبحانه و تعالي مي فرمايد: (قد افلح من ذكاهها وقد خاب من دساها): به تحقيق كه كامياب است آن كسي كه نفس و روح خود را تزكيه نموده از نقائص و كفرو شرپاك مي سازد و ناكام است آن كسي كه نفس و روح خود را در گرداب نقائص شروكفر آلوده مي سازد.

در آيت ديگر خداوند تعالي مي فرمايد: (قد افلح من تزكي): مرحله اول در كاميابي تزكيه نفس و پاك ساختن آن از نقائص و ناپاكي هاست. سپس مي فرمايد: (وذكر اسم ربه): بعد از تزكيه نفس شايسته آن ميگردد كه نام خالق يگانه را بر زبان آورد و در دل.

سپس میفرماید: (فصلی). بعد از اینکه نفس و روحش پاک شد و ذکر خداوند عزوجل بر زبانش جاری شد شایسته آن میشود که به حضور پروردگار حاضر شود و از معراج بندگان حظ ببرد.

تصوف حقیقی که بر اساس قرآن و سنت بنا شده اینک طریقت خادم شریعت است، انسانها را به درجه ای میرساند که استحقاق خلافت را در زمین حاصل کند.

تصوف حقیقی انسان را به سوی تزکیه نفس رهنمایی میکند و صوفی واقعی آنست که یقین حاصل کند که خداوند سبحانه و تعالی بر تمام اعمال او در خفاء و علانیه آگاه می باشد. لذا میکوشد که خلاف شریعت یعنی احکام قرآنی و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم عملی از او صادر نشود و از سلطه نفس اماره نجات حاصل کند و آزاد شود. چنانچه شاعر صوفی نقشبندی علامه اقبال (رح) میگوید:

بنده حق بی نیاز از هر مقام      نی غلام اورانه کس اورا غلام  
بنده حق مرد آزاد است و بس      ملک و آئینش خدا داد است و بس

بعضی مردم که حقیقت تصوف داندانسته اند و از ذایقه حلاوت ذکر قلبی بی بهره می باشند و تنها بعضی طریقه هایی را که درین زمانه رواج یافته و غالباً دور از احکام شریعت می باشند، می شناسند، بر متصوفین میتازند و ناآگاهانه وبدون تفریق بین حق و باطل احکام صادر می نمایند. اقبال (رح) میگوید:

غیر حق چون ناهی و آمر شود      زورور بر ناتوان قاهر شود

این کتابی را که جناب پیر کامل و مرشد بابصیرت و صاحب نفس مزکی تحریر نموده اند در آن حقیقت تصوف و صوفی را بطور عالمانه که مدارج را طی نموده بیان میکنند.

ایشان در علوم ظاهر شریعت و در علوم باطنی طریقت به مره احسان رسیده اند. در علوم دینی نیز کامل بودند. ایشان عالم شریعت و مرشد طریقت بوده در عالم سیاست تبارز چشمگیر داشتند. زیرا سیاست دنیوی را تابع شریعت و طریقت نموده بودند و با تمام مصروفیت هادرا موفسفات از احوال عامه مسلمانان جهان باخبر بودند و در تمام عمر خود برای بهبود جامعه مسلمانان فعالیت های طاقت فرسا داشتند و میگفتند که صلاح و بهبودی انسانها در متابعت از شریعت و احکام الهی است. اقبال (رح) میگوید:

زیر گردون آمری از قاهری است      آمری از ماسوی الله کافری است

ایشان در همه اعمال خود رضامندی خداوند جل و علاء را مدنظر داشته و حب ذات پاک خداوند در روح و قلب شان برای حب مادیات جای نگذاشته بود.

ازینرو در حق شان همان حدیث قدسی که معنایش (اگر کسی خدا را دوست داشته باشد خداوند آنرا دوست میدارد و بر جبرئیل امین امر میکند که من این بنده خود را دوست دارم بر جامعه ملایک بن پیام را برسان و ملایک براهل دنیا آن پیام را میرسانند) وفق میکند و همه انسان ها او را دوست می ستند

باشند و همواره به نیکی یادش میکنند.

بناء ایشان نیز در نزد همه مسلمانان در ممالک اسلامی منزلت بلندی داشتند و در هر جای که می رفتند با کمال احترام و محبت پذیرایی می شدند. ایشان بنده صادق خداوند و عاشق پاک جناب حضرت مصطفی مجتبی سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم بودند و خداوند عزوجل در دنیا عزت و حب مردم را برای شان عنایت نمودند. ایام وظیفه رسمی را با کمال صداقت و پاک نفسی گذشتانند و همیشه دعاء میکردند که آخر عمر خود را در جوار مقام نورافشان و در حرم مطهر پیغمبر صلی الله علیه وسلم سپری کنند. دعای شان قبول و بیش از بیست سال عمر خود را در مدینه منوره سپری نمودند تا اینکه در شب جمعه هشتم ماه رمضان مبارک سال (۱۳۹۶ - ه ق) دنیای فانی را (۱) وداع نمودند و به همان بقعه جنت البقیع که آرزو داشتند و وصیت نموده بودند، دفن گردیدند و در پائین پای حضرت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم منزل اول دار باقی را آغاز نمودند.

از نیرو برای هر کسی که این کتاب را مطالعه میکند توصیه میشود که با عقل و هوش و صفای نفس آنرا بخواند و در فهم و ادراک معانی و مقاصد آن دقت نماید. فکر نکند که به مجرد خواندن این کتاب طریقه را اخذ و مدارج را طی کرده است.

لذا باید نزد شیخ و مرشد برود و مرید شود و ارشادات شیخ را تعمیل نماید تا صوفی شود.

انسان هادریچ علم و فن بدون استاذ و مرشد و معلم لیاقت حاصل نمی کند و خصوصاً در علوم شریعت و در سیر طریقت.

آرزوی من اینست که هر خواننده برای مؤلف آن دعا بلندی درجات و حشرایشان را در زمره انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین کند تا از ظل مستفید گردند (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون).

امیدوارم که درین زمانه که در مقدمه از آن یاد نمودم این کتاب سودمند باشد.

(۱) ایشان در کوچه حضرات محله شور بازار شهر قدیم کابل بتاريخ دهم جمادی الثانی (۱۳۱۴ - ه ق) پابدنیا گذاشتند.



## حرفی از ناشران

درباره تصوف وطی مدارج آن تاکنون کتب فراوان به چاپ رسیده است ولی اکثر آنها توسط اشخاصی تحریر گردیده که خود، در مسلک متصوفان نبوده اند ولی اینک جای بس افتخار است که خداوند سبحان و تعالی برای ما این توفیق را اعطاء نمود تا یکی از آثار حضرت جد امجدمان رحمة الله تعالی را که درباره تصوف و مدارج آن و چگونگی رسیدن به آن مدارج به رشته تحریر درآمده بدست نشر می سپاریم. خصوصیت این اثر در این است که مؤلف شخصاً متصوف بوده و عملاً در تصوف طی سلوک کرده و مشاهدات عینی و قلبی خویش را بیان داشته اند. ازین رو این اثر گرانبهدارین سایر آثار (راجع به تصوف) ممتاز و منفرد می گردد امیدواریم تا با چاپ این اثر گرانبها اینک خدمتی در اشاعه تصوف و سیراب شدن مشتاقان و روشن شدن اذهان مخالفان آن کرده باشیم.

ضمناً از استاد گرامی خواجه نعیم (صدیق) که در اصلاح اغلاط املاتی رونوشت این اثر سعی بلیغ نموده اند و برادر محترم حاجی یار محمد که در تائید و کمپوز این اثر با ما معاونت نموده اند صمیمانه سپاسگزاری نموده و امیدواریم تا خداوند متعال (ج) اجر و رحمت ایشان را درین کار خیر نصیب شان بگرداند. (آمین)

محمد عاصم (المجددی) محمد قاسم (المجددی).

مورخه (۲۹) جولای (۱۹۹۷) لاهور - پاکستان:

## یادداشت:

از آنجائیکه ولسوالی برکی برک ولایت لوگر آرامگاه سه خلیفه بزرگوار حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی مولانا شیخ احمد الفاروقی قدس الله سره العزیز (شیخ احمد برکی، شیخ حسن برکی و شیخ یوسف برکی) میباشد نمایانگر آنست که باشندگان این ولایت از زمان حضرت امام (رح) تا حال به شخص حضرت امام (رح) و بازماندگانش ارادت بسزایی داشته و دارند. محترم نثار احمد (نثاری) فرزند حاجی صاحب ملا آغامحمد، شاعر صوفی و متدین ماکه در قریه برک زاده و در همان سرزمین پرورش یافته اند ارادت و اخلاص خود را به حضرت مولانا شمس المشایخ برادر و مرشد حضرت آقای گل صاحب قدس الله اسرارهما العزیز در قالب شعری چنین ابراز میدارد:

ندیم بزم شاه شمس المشایخ	نقیب بارگاه شمس المشایخ
ضیای مسجد و محراب و منبر	چراغ خانقاه شمس المشایخ
فروزان در سپهر علم و عرفان	بسان مهر و ماه شمس المشایخ
بگلزار حضور بزم جان جانان	نسیم صبحگاه شمس المشایخ
امیرکشور دلهای آگاه	شه معنی نگاه شمس المشایخ
بود در سلک پیران طریقت	محبت دستگاه شمس المشایخ

ترا از آفت دوران (نثاری)

بود پشت و پناه شمس المشایخ

